

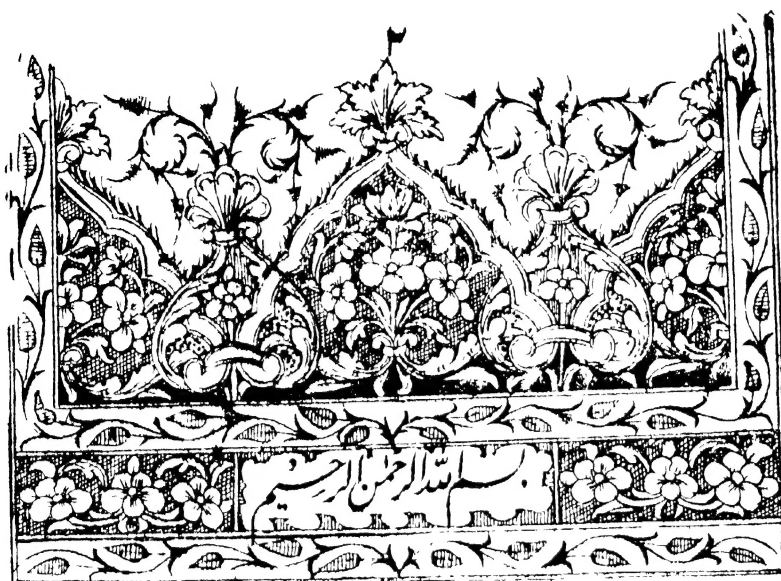
وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْرًا

از مصطفیٰ جنابا سلامت استرج الشهادتین لانا شاء عبد العزیز زود سی ہجری



حسبكم يا سامع عريان ابن محمد بن شيرازي ورجل طاهر محرم على السراخان والدين

دَرْطَبِ اسَدِ واقِعِ لکھنؤ طبع



الحمد لله افاض على الشهداء تحاب الرحمة من السماء واعطاهم فاعلم الجنان منهم روح
 وبرحان واحياهم بحیوة لا یجوز لها فناء ولا زوال ولا نقصان ، فیه فی عبسۃ
 من الرضوان ، والصلوة والسلام علی خیر من شہید لدعوة الخلق الی الحق
 بصدق البیان ، فهو الذی لیس کمثلہ شی من الملائک والانس والجان ، هو
 عین الاعیان ، وعلی آله واصحابہ الذین جاہدوا فی سبیل اللہ وبذلک اموالہم
 وانفسہم ابتغاء وجه الرحمن ، فاولئک علیہم الصلوات من ربہم ورحمة وغفران
 وھو ہدایۃ سبیل الایمان والعرفان اما بعد یرکسانیکہ سلوک طریق ہدایت برگزیدہ
 ودامن فکار از خس و فاشاک فملالت برچیدہ اند منحنی مستتر نخواہد بود کہ ما جرای
 شہادت جناب بطین بلیین حضرت حسنین علیہما التسلیمات والتجلیات کہ احسن
 والحشیدین سبب اشباب اہل الحبۃ طغرای فرمان مناقب شان ست ، وندان
 ابنای و ہمار خجانتای من دنیا کلی از گستان فضائل این ہر دو منبع انشان
 خاصۃ سائخہ کر بلا و واقعہ شہادت جناب سید الشہد علیہ الوف من التحنہ والثنا لہما
 کہ عقول عقلا دران متخیر و ہر کسی از اہل خرد و راکت شہد آن گم کردہ پا از مرست کہ

نه ملکبان دوش نبی باشان محبوبتی که نسبت با محبوب خدا یعنی حضرت سید الانبیا
 علیه افضل الصلوات من الملک الاعلی داشتند روی اینهمه مصیبت هلویدند
 و چشم ابتلا در خصوص شهادت کشیدند این را چه باید گفت چه معاملات عاشقانه
 که بکمال کارزدن و حالات محشوقانه دیگر شعر گل اچه غم که بر سر سخت تحمل بست
 هر جا نیست بر دل مجروح بلبس بست پس سلفا و خلفا از علماء و فضلا سخنها
 درین باب گفته و در تحقیق در سلاک بیان سفته اند لیکن بختی که ره بجای رساند
 و حرفیکه دل سامع آن فایده شود هیچ کلام بلاغت نظام قدوة المحدثین اسوة النبیین
 زبدة الاصولیین والفهار والتکلمین مولانا واستاذنا حضرت شاه عبدالعزیز
 دہلوی نعمہ اللہ بالرحمة والفقران واسکنہ فی اعلیٰ فراہیں الجنان کہ ذات ملکی
 صفاتش بغایت اشتهار در اقطار امصار و دیار مستغنی از تعریف و بی نیاز
 از توجہ و محبت افتاده فرج صباغ نکرده کہ در رسالہ الشہادتین پرده از روی این از
 کہ مرسته کشوده و این ستر مکتوم را چنان وانموده اند کہ کتب متداول علماء از ان
 عاری و اسفار متداوله فضلا از ان خالی است و رسالہ مزبوره با کمال بلاغتی که از
 هر چند برای اوضح مرام و کشف مقصود کلام کافی و وافی است لیکن چون شاید
 تعبیه و جملة عبارات عربی جاگزین و تالیفش بعنوان متین و مقیرین گشته منفعت
 عامه و افادت ثامنه داعی بر تفسیر و تفصیلش بزبان فارسی آمد تا لفظش عام و فائدہ
 آن تمام باشد لهذا فقیر ناچار سبب سلامت اللہ کہ بفرمانی این شعر **سحر**
 فی الجملہ نسبتی بتو کافی بود مرا بلبل همین کہ قافیہ گل شود لبس بست
 روزی چند ملازم صحبت با افادت جناب استاز البرہہ مانده گلهای تانیق در دیا
 تحقیق مانده خواست کہ بذریعہ ترجمہ رسالہ مسئلہ و باستحصال نسبتی کہ ذرہ را
 با آفتاب بست بردارد و پاکتساب ابن سعادت علم افتخار برافرازد چنانچه با وجود

ضیق فرصت اکثر مشاغل در اندک مهلت با فصول این مسم در ساخته و در پیشتر
 از مقامات باضافه روایات پرداخته و بجاییکه مناسب بوده باب تفصیل
 بر روی جمال اشتهاد این ترجمه را موسوم به تحریر الشهابین نمود با آنکه
 رِ الْإِسْلَامِ وَاسْتَوْدَعَهُ عَلَى مَنَافِعِ الْخَيْرِ وَالْجُودِ وَآيَةُ الْتَوْفِيقِ وَالْعِدَائَةِ وَعَلَيْهِ
 التَّوَكُّلُ فِي الْبِدَايَةِ وَالْأَمَاتِيَةِ قَالَ الْأَسْتَاذُ الْعَلَامُ أَنَا اللَّهُ مُرَبِّهَا وَآفَافُ
 عَلَيْهَا فَيُضَاهِي إِيَّاهُمْ رَحِمَكَ اللَّهُ تَعَالَى أَنَّ الْكَلَامَ الَّذِي أَفْتَرَقْتُ
 فِي الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَدْ اجْتَمَعَتْ فِي نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِإِذْنِ رَحْمَتِهِ بِرُتُوبِهَا تَعَالَى إِلَيْهِ كَمَا لَا تَنفَرِقُ
 منتشر بودند در زوات پیغمبر ان علیه السلام همه بتحقیق مجتمع و فراهم شدند
 در زوات پیغمبر با علیه الصلوة و الثنا و تفصیل این اجمال است که ارشاد فرمود
 فَقَدْ أُعْطِيَ الْخَلِيفَةُ كَمَا أُعْطِيَ آدَمُ وَدَاوُدُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
 وَأُعْطِيَ الْمَلَكُ كَمَا أُعْطِيَ سُلَيْمَانُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُعْطِيَ الْحَسَنُ
 كَمَا أُعْطِيَ يُوسُفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُعْطِيَ الْخَلَّةُ كَمَا أُعْطِيَ
 إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُعْطِيَ الْكَلَامُ كَمَا أُعْطِيَ مُوسَى
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُعْطِيَ الْعِبَادَةُ كَمَا أُعْطِيَ يُوْنُسُ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ وَأُعْطِيَ الشُّكْرُ كَمَا أُعْطِيَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 پس تحقیق داده شد خلافت و نیابت را چنانکه داده شده آدم و داوود علیهما السلام
 و داده شد ملک و سلطنت را چنانکه داده شد سلیمان علیه السلام و داده شد
 حسن و جمال را چنانکه داده شد یوسف علیه السلام و داده شد خلعت و اتحاد را
 چنانکه داده شد ابراهیم علیه السلام و داده شد کلام و خطاب را چنانکه داده شد
 موسی علیه السلام و داده شد عبادت و طاعت را چنانکه داده شد یونس علیه السلام

و داده شد شکر را چنانکه داده شد نوح علیه السلام مخفی و مستتر مباد که هر یکی را از
 انبیای کرام و صفی و لقبی خاص است که باعث امتیاز و موجب اختصاص او از
 دیگری افتاده چنانکه وصف خلافت که عبارت از نیابت حق در تبلیغ احکام حق
 و ترویج امور دینی و سیاست است و تدبیر مملکت و انتظام عالم و اصلاح حال
 بنی آدم و دیگر امور متعلقه به صلاح معاش و معاشرت بندگان خداست و وصف ملک
 و سلطنت که عبارت از ریاست عامه و حکومت تامه است و وصف حسن و جمال
 که عبارت است از تناسب اعضا و صباحت خد و شاقبت قد و قامت نگاه و لطافت
 بدن و خوبی چشم و بینی و دیگر کیفیات و شیونات ^{نیکو تشنگان} محبوبان که نه در قیاس و تخمین
 عقل و دانش انجمن و نه بمران اندازه و هم و گمان سنج و وصف خلعت که عبارت
 از یار جانی و دوست روحانیست که تعبیرش یکجان و دو قالب کرده اند
 و این معنی شانی از شیونات خلعت انسانیست اما نسبت بحضرت حق جل و علا
 این مرتبه عظمی و عطیه کبری بجائی رسیده که قابل شرح و بیان نیست چنانکه گفته اند
 که این معنی بخت و کیفیت صرف است که تعبیر و عنوانش از لوث تعلوق باقوالب
 الفاظ پاک و صاف برآمده و وصف کلام که مبنی از تشریف همگامی با عالم است
 و وصف عبادت که بظاهر شعر از اظهار و تضرع و عجز و خضوع و خشوع عبد و عظمی
 و جبروت معبود است و حقیقت استهلاک هستی عبد درستی حق است که نقش
 ما سوا می معبود در نظر عابد نماند بلکه پیش ظهور نور معبود عابد هم در میان نباشد
 و وصف شکر که مراد از قضای حق است بدون صرف اعضا و جوارح و قلب و
 روح در امریکه مخلوق برای آن شده حاصل نشود بلکه اگر تعبیرش بلفظی شاکر
 در بقای نعم نمایند اولی و النسب باشد با کجمله وصف خلافت که موصوف آن
 آدم و داود بودند چنانکه ملقب به خلیفه الله گشته اند و ملقب به سلطانیت که از او و

غالباً حضرت سلیمان ست و حسن و جمال که ضرب المثل بآن یوسف شده اند ملک
 و اتحاد که مشتهر بانصاف آن ابراهیم خلیل است گشتند و کلام که لقب کلیم است کاشف
 از سه صوفیت موسی با نیست و عبادت و طاعت که یونس بانصاف آن مشهورند
 و شکر که اثر نامزد نوح کرده اند مجموع این صفات و کلمات است این کمالات ذات
 معدن حسنات آن سرور کائنات علیه الصلوات و التسلیمات ست خوش گفت
 آنکه گفت شعر حسن یوسف دم عیسی ید بیضا داری به انچه خوبان همد دارند تو
 تنها داری به بلکه اگر دیده بصیرت و اشود و نظر بغور و اسماعان رود حضرت
 ختم المرسلین علیه الصلوة والسلام شریک غالب در جمله اوصاف کمال برآمده
 عظم نصب سبق ربائی درین میدان برافراشته قدم اعجاز تو ام را از سائر انبیا
 فراتر گذاشته اند بنی آدم و داود اگر لقب به خلیفه است ساختند نوبت
 چهار رسول است چنانکه بنام نامی نواختند عفرتی اگر تخت بلقیس بدرگاه سلیمان
 حاضر نمود حق جل و علا خطاب سرور انبیا در مقدمه حضرت زینب زو جنانک
 فرمود زنان مصر بشا بده جمال یوسف اگر دست بجائی ترنج بریندم و ان سوره
 در آیت کمال مطلق صورت من را نی نقد را می الحق دیدند ابراهیم اگر لباس
 خلت پوشید محمد قبا می پوشید در بر کشید موسی اگر کلام حق بر طور از دور
 شنید خیر البشر حق را بر عرض از نزدیک به دیده سر دید مشتهر بعبادت اگر
 یونس بن تمی ست فاذا فرغنا فانصب منشور مصطفی ست نوح بشکر اگر
 مشهور است احمد و صبر و شکر هر دو مشهور المختصر به جمالی و کمالی که بسائر انبیا دارند
 همان و بهتر از ان بهتر و انبیا دارند چنانچه صفات مذکوره که فردای فردای در
 ذوات حضرات انبیا رنگ ظهور گرفتند اجتماع دازد و اوج آنها در یک ذات
 پاک آن سرور عالم فخر بنی آدم صلی الله علیه و آله و سلم جلوه دیگر و کمالی آخر پیدا کرد

لیکن چون اشترک دیگران عائق از تفرد و امتیاز کلی و اختصاص جمعی است
آن حضرت خاتم نبوت و رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را مخصوص و ممتاز بدگر
اوصاف و کمالات ساختند تا شاید با فضیلت بی پرده برین صفت ظهور جلوه گزینند
و نقش شرفیت بی شائبه خفا و اختفا برنگین شهود نشینند لهذا اضافه می شود و قد
زیندت له کمالات أخر من أنواع الولايات والمحبوبية المطلقة
والاصطفاء المطلق والرؤية والقرب الآتم والشفاعة العظمی
والجهاد مع أعداء الله إلى غیر ذلك من الکمالات کالعلم الوسیع
والعرفان الآتم والقضاء والفناء والاجتهاد والاحتساب والقراءة
وغيرها و تحقیق زیاده کرده شد برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
کمالات دیگر از اقسام ولایات و تصرفات و محبوبیت مطلقه و برگزیدگی مطلقه
و دیدار حق و قرب تام و شفاعت عظمی و جهاد و محاربه با دشمنان خدا و غیر این
کمالات کمالات دیگر هم اضافه شد بجهت علم وسیع و عرفان اتم و قضاء و فتوی
و اجتهاد و احتساب و قرائه قرآن و غیر آن آباد و النست که ولایت عبادت
است از تصرف و تقلین و قرب و منزلت نزد رب المشرقیین رب الغزین
و این تصرف عام و قرب تمام متنوع با انواع کثیره و تقسیم باقسام عدیده است
که بیان تفصیلی آن بر سنجی دارین صحیفه کونین هم ثبت نمی تواند شد و از اینجا
که الولائی افضل من النبوة گفته اند یعنی حبیب ولایت نبی که عبارت از عالمه
راز دنیا و خدا و قرب تمام با مولی است افضل از جهت نبوت است که مراد از
مشغولی با خلق برای تبلیغ احکام الهی است و محبوبیت مطلقه بغیر از آن است
که جمله اقوال و افعال و اعمال و احوال و ظاهر و باطن محبوب و مرغوب حق باشد
و تمامی امور متعلقه با دین و دنیا بلکه خودش متراسر مقصود و مطلوب حضرت مطلق گردد

بر اصطفاى مطلق که ابطاها نفسیه محبوبیت مطلقه است و واقع مشابه بین و برهان
 آنست که چه محبوبیت ملازم مقبولیت است پس مقبول مطلق البتة محبوب مطلق
 باشد فلذا تقدیم محبوبیت بر اصطفا اختیاری افتاده تا ترتیب وضعی میان دعوی
 و دلیل موافق ترتیب طبعی بظهور آید و ملاحظه تقدیم و تاخیر فیما بینما هیچگونه از
 دست نرود و رویت که عبارت از دیدار حق است تحقیق همین است که در شب
 معراج بیدیده سرست داده و قرب اتم که کریمه ذاتی افتد ثنی و کمان قاب بختین
 او او ذی نفسیر آنست هر چند حسب متعارف زیاده بر اتصال دو قبضه کمان که
 با هم پیوسته باشد و اضافه بر تعالق و کس متعالق که هر یکی هم آغوش دیگری
 گردد و قرار داده شد لیکن قرب و اتصالی که مقدمه آن آیه وافی هدایه سبحان الله
 اَحْمَدُ لِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسِيِّ احْرَامِ اِلَى الْمَسِيِّ بِالْاَقْصَى باشد بت بذات
 منبعی که متعالی از جسم و مکان و لوازم آنست مقامی است که بیایه
 عقل و شعور تا آنجا نتوان رسید و شاید این مرتبه را بنابر طلاقت و ذلالت
 و آغوش نباید کشید باینکه مثل روح الامین بقرب و منترلتی که در مضمون
 این شعر شعر اگر یکسوی برتر پریم به فروغ تجلی بسوزد پریم به زبان کشاید
 طائر افهام و او هام ناسوتیان بل ملکوتیان راجه یار که آنجا پر پر و از کشاید
 و شفاعت غظمی که مقدمه آن نجات از تجلی دغانی که جمله اندیای کرام درین
 ضبطه سحر است ^{ساخته و تخی و فشار ۱۲} ^{سازگار و متن ۱۲} تظلال حمایت خاتم نبوت مفری ندیده اند و خاتمه آن استخا لاص
 سائر عصای مومنین از نار جهنم است که رضای شفیع المذنبین بنطوق و لسوف
 یعطیک ^{بسیار عا شفا ۱۲} شگفتی بدون آن نگفته اند خود ظاهر است و بر هکلمان با هر
 جهاد و دشمنان خدا اختصاصی است که احدی از انبیا غیر آنحضرت علیه الصلو
 و السلام نفیس نفیس خود بآن مامور نشد و این کمالی است که مشعر از منتها سجدت است

که کلام معجز نظام انا انشی لا کذب انا ابن عبد المطلب بخلافه بران گواه است
 و علم وسیع که فحوائی علمت علم الاولین و الاخرین کلی ازین کلماتان است و تمام
 فاکوخی الی مجتهد و کادوخی شیمی ازین بوستان خارج از نطاق ناطقه انسان و حال
 عرفان اتم از تقدیمه قرب اتم ظاهر چه بر قدر که مقاربت بیشتر معرفت زیاده ترو
 چون قرب اتم بجائی رسید که گنه آنرا بدیده عقل و دین نتوان دید پس عرفان
 اتم هم نیز نبه فائز که هوش و حواس از ادراک آن عاجز و منصب قضا که عبارت
 از رفع قضایا و قطع تنازع میان بندگان خداست از ملاحظه خلق کریم و لطیف
 عمیم آن مسلم کل و هادی سبل پیدا و هویدا که متخاصمین هنگام فیصله در حق و
 باطل بکج صورت رضا و مرآت و امانت میدهند و غیر از آنا و صد قنا شانه تال
 را در آغوش بیان نمی کشیدند و قانون فتوی از نظاره شواهد کتب احادیث
 و سایر نصارت بخش ابصار ناظر است و دستور العمل برای قاضیان و فقهای
 و اجتهدا و هدایت بنیاد که وحی باطنی عبارت از انست بعد از مظهر وحی البصر و
 قوت عاقله عمل بدست بیضا ضیای مبتنی بران و قاعده کلیه برای جزئیات اجتهاد
 جماعه مجتهدان و احتساب که معامله محاسبه بندگان بندگان و جزا و سزا مبتنی بر است
 ابواب حدود و قصاص و ضایات و اضریات سنادی بآن و کمال قرابت
 که مشتمل بر صورت تجوید و وجه اختلاف کلمات و حروف قرآن است به تفکیک
 قرائت و غیر آن مستغنی از بیان اما غیر این کمالات محالاتی دیگر که در ذات
 آن جمیع کمالات تنبیه کرده اند پس جمله انچه متعلق بحیثیت شریف است ازین است
 که از پس لیسیت همچو پیش و در ششبه تاریک مانند و زروشن میسر میدهند
 این تسویه دلیلی است روشن برینکه بدن لطیف عنصر لطیف گوینار و مجسم
 بوده که کار فرمائی قضا از شیره اوج مقدسه ترکیب داده ابواب انوار مطلق

بر روان کشاده قوت بصارت بجائی رسیده که هنگام بنای مسجد مدینه منوره کعبه
 معظّمه را پانزدهم سر دیده سمت قبله راست فرمودند و باز دستاره عقد ثریابی شایسته
 تکلف بدیده ظاهر شمار می نمودند درین مقام تماشا کردنی است که نگاه معجزان بنا
 و حقیقت دور بین حق بینی بوده که هر کجا که می رسید کار خود میکرد و کمال سماعت
 بعدی بود که در می در مجمع صحابه جلوه فرمایا بودند که ناگاه بطرف آسمان نگاه فرمود
 ارشاد کردند که ایندم صدای افتتاح بابی از ابواب آسمانی که پیشتر ازین مفتوح
 نگشته بگوش من رسید و از آن باب هفتاد و هزار ملائک برای متابعت سوره
 انعام نازل از آسمان بسوی زمین کشید ازین حدیث قوت شنوایی و
 بینایی هر دو یافتنی است که هر قدر که آن حضرت علیه الصلوٰه و التعمیة عنایت شد
 انصیب دیگری نگشت و کمالاتی که مخلوط بلعاب و من بوده خود مشهور است چنانچه
 شغای در چشم حیدر صفدر بر وزیر خیر از تطلعی نراق شریف دست داده و رفع
 نشنگی امام ثانی از ائمه اثنا عشر از برکت لیت ^{الیدین آب و گن} یدن لسان اعجاز بیان اتفاق
 افتاده که تمام روز از سیلابی روی آب ندیدند و روز عاشورا در واقعه کربلا اتفاقا
 الهیبت عظام همین معجزه را در سلک تخریج علی الدوام یکشایند و خلاوت آب من
 که شان غسل شکسته و آب جبرست را در گلوئی قند مکر گره بسته چنان بود که یکقطره
 از آن آب شور چاه انس بن مالک را شیرین و خوشگوار فرمود و از حسن و جمال
 و بر اقت و لعل آن نور کمال چگونگی که غالب بر ضیای ماه تمام افتاده چنانچه
 روایت برادرین عازب بر آن گواه هست که در شب ماه آن حضرت علیه الصلوٰه
 و السلام را آنکه سرخ پوشیده دیدم نظری بطرف آن حضرت و نظری بجانب
 پا میگردم پسند که لعل آن نور آنحضرت غالب بر روشنی ماه بوده ازینجاست که
 شهر نو بین جمال و خوبی بر طور اگر زخمی + ازنی بگوید آن کس که گفت آن چرا

و حال لطافت و لطافت کف و عطر نیری و عطر نشانی شمیم بدن از حدیث انس
بن مالک عالی از باب غیرت و اصحاب بصیرت است که و اما سست و بیجا
و لا حیرة الا لکین من کف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لاشتمت منکما
ولا غیر الا طیب من رایحة النبی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی نرمی کف آنحضرت
علیه الصلوٰة والسلام زیاده تر از دیبا و حریر بوده و شمیم خلد شیر بدن مبارک
باب تفصیل بر روی مشک و غیره کشوده و از اینجا است که از هر کویچه و کوکه میگفتند
رنگدز تمام معبر و موطن میگشت حتی که همین علامت و نشان پس ماندگان تا
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میرسیدند علی هذا القیاس دیگر کمالات بدنی که
بیانش بسطی در کلام خواهد آمد و در این باب این قسم کمالات پس کمال شوق فرمود
انظر من الشمس است که از غروب تا نهند شستهار یافته چندانکه راجه سر اندیپ کار بند
تصدیق این ساخته غریبه از بهمنان شاستردان شده مشرق با سلام گردید
و راجه بهوج حاکم دکن وقت شب خودش این معجزه را چشم سر دید و کمال سیر
معراجی و سواری براق و گذشتن از سدره المنتهی و رسیدن تا قاف مؤمنین
او ادنی بمنطوق سوره اشرفی عیان است و عیان راجه بیان و کمال اول
بر آوردن سر از قبر بر روز محشر و حصول افاقه از بهیوشی از همه پیشتر و سوار
براق و بودن هفتاد و نه رمل ملک در جلو و بجانب راست عرش بر کرسی شستن
و بمقام محمود و مشرف گشتن و لواهی احمد و ز دست دادن و حضرت آدم را با
ذویت در ظل آن لوا گذاشتن و اولین گذر از پل صراط فرمودن و سابق بر
همه در بهشت کشودن و بر تبه و سبیل که فوق آن هیچک مرتبه متصور نیست
اغزایافتن و در مقام شفاعت مخلصی بالطبع شتافتن همه مخصوص بمسروانیا
علیه الصلوٰة و الثناست مجمل استیفای کمالاتی که از دایره تخمین تجویز بیرون است

که کارنا کجا رساند و حال شهادت و فعی و ستری غیر ازین نیست که اگر ساد می شود
 و تَوَاسَتْهُمْ عَمَلَهُ وَ سَيِّئَاتِهِمْ وَ قَعَّ لِبَعْضِ خُلَفَائِهِ لَمْ يَشْكُوهَا كَمْ
 شهادت به اگر شهادت می گشت ناگهان و پشیمیده چنانکه واقع شد برای خلفا
 او اشتها نمی یافت امر شهادت و ماجرای شهادت بعض خلفا که مراد از آن
 حضرت عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم داشتند آنکه بخیل اختصاص دارند نیست
 که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در مدینه طلیعه نوی سید نبوی اشتغال
 با نماز نماز فجر داشتند که ناگاه فیروز مجوسی که او را ابوالمولومی گفتند از
 مدتی در کین بده انتظار فرصت وقت میداشت در عین مشغولی نماز قنابل
 یافته از کار و دو سر و سه ضرب بر شکم آنحضرت زده اولین رخنه در بناسه
 اسلام انداخته روی خود را بدوده و پنجم تیره و سیاه ساخت پس آنحضرت
 زخمهای کاری خورده ها بخوابید و تحمل نشدند و عقده استخوانها را با دست کشیدند
 را در همان حالت بگردن عبدالرحمن بن عوف بستند بعد از آنکه آنحضرت را
 بخانه آوردند بنادیه و صایا تمیل شوی پرداخته روز سوم که یکشنبه غره
 محرم الحرام سنه بست و چهارم از هجرت نبوی بوده شربت شهادت خورده
 بغرور و اعلی شتافتند اما قصه شهادت حضرت ذوالنورین رضی الله پس آن
 سالحه در حقیقت مقدمه الهیاش واقع گردید و هنوز آن در وقوع مصیبت
 و بلاست که آنجه از جوش مدائن بر سر وقت ظلیفه عصر ریخته صبر و تحمل بر آن
 که محض بداعیه حقن و مای کینه گویان بوده خارج از طوق انسان است خلاصه
 بعد نماز جمعه بنزد هم و سجد چندی کس از شور و خجنان بلوایان مصر از با هم سیاه
 در منزل شریف رسیده در حین مشغولی تلاوت قرآن شربت شهادت با آن
 شمشیر در گلوئی تشنه آن مظلوم ریخته دست خود را بدامن و دوزخ آور ریختند

و تَوَاسَتْهُمْ عَمَلَهُ وَ سَيِّئَاتِهِمْ وَ قَعَّ لِبَعْضِ خُلَفَائِهِ لَمْ يَشْكُوهَا كَمْ

فصل
در بیان شهادت
خلفاء

۲
فصل
در بیان شهادت
حضرت

۳
فصل
در بیان شهادت
حضرت

۴
فصل
در بیان شهادت
حضرت

چنانچه سرخی خون آنحضرت شجر فی کرمیه کفر فیکم الله و هو السميع العليم که در
شهادت نوبت تلاوت آن و همان آیه آنوقت جاری بزبان بوده گردید و هنوز
با وجود القراض زمان و مرور و نور همان اشرف خون در آن مصحف که مشهور مصحف
امامت است موجود و در نظر خواص و عوام مشهود و این ساخته یعنی افتادن خون
حضرت عثمان بر آینه کوره و رنگین شدن آن آینه است از آیات الهی که تفسیرش
محتاج شرح و بیان نیست و مختصری از واقعه شهادت حضرت شیر خدا یعنی جناب
مرتضی علیه السلام و الثنا اینست که از عادات شریف آنحضرت بوده که در تاریکی
شب برای روزه نماز فجر از خلافت سر مسجید کوفه تشریف آورده مردم خوابیده
بصدای بکیر تنبیه میفرمودند تا بیدار شده بسراجم وضو و طهارت پردازند و روز
بهین عادت از مسجد درآمدند که از عقب ستون ابن بلجم ملعون یک ضربه شمشیر
زهر آگین بر سر مبارک ایشان زد و هر چند زخم کاری نبوده لیکن تاثیر زهر کار خود
منوده و این ماجرا نوزدهم رمضان سال چهارم از هجرت که زمان القطار غلام
نبوت بوده اتفاق افتاده و روز سوم سبت و یکم آنگاه هم مجلس شهدا علیین
و هم سفر عظمای خلد برین گشتند انا لله و انا الیه راجعون بالجملة حصول شهادت
بنفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم منحصر در همین دو صورت بوده
که در معرکه جنگ با کفار بطریق اعلان و اشتها خلعت شهادت می پوشیدند
یا ناگهان و پوشیده بصورت آتشداد و آیه اختفا میدیدند بر تقدیر اول
شان و شوکت اسلام می شکست و انتظام دین و ملت در هم و بر هم میگشت
و بر تقدیر ثانی امر شهادت بجد شهادت و شهادت میرسد بلکه شاهد شهادت حله
تمام و کمال نمی پوشید چنانکه میفرمایند بَلْ لَّا تَهْتُمُ الشَّهَادَةُ لِأَنَّ
مَمَّا هُوَ الشَّهَادَةُ أَنَّ يَفْعَلُ الرَّجُلُ فِي أَعْوَابِهِ وَ الْكُرْبِيَّةِ وَأَنْ يُقَمَّ

جَوَادُهُ وَيُلْقِي حَبْتَهُ مَطْرًا وَهَيَّاهُ وَفَقَّلَ حَوْلَهُ جَمْعَ كَثِيرٍ مِنْ أَعْرَافِهِ
 وَأَقَارِبِهِ وَأَنْ يُنْهَبَ مَالُهُ وَأَنْ تُؤَسَّرَ نِسَائُهُ وَأَيُّهَا مُدَّةُ كُلِّ ذَلِكَ
 فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى بَلَكُمُ شَهَادَاتُ بَاتِمَاتٍ بِمَا تَمُرُّ بِكُمْ سَيِّدُكُمْ إِذْ تَمَامُ شَهَادَاتِ الْأَنْبِيَاءِ كَمَا كُنْتُمْ
 مَرُودِي دِرْجَاتٍ غَرِيبَةٍ وَكُورِيبَةٍ بِهِيَ كَرْدَةٌ شُودِ اسْتِطَاعَتِ مَرْكَبِهِ اَوَّارِندَ خَبَةِ شُودِ بِنِ
 اَوَّارِ بَرَزْمِينَ وَكُشْتَةُ شُودِ كَرْدِ اَوَّارِ جَمَاعَتِ كَثِيرَةٍ اَزْ غَرِيبِ تَرِینِ پَارِانِ وَفَرِیدِ اَنِ
 اَوَّارِ غَارَتِ كَرْدَةُ شُودِ مَالِ اَوَّارِ سَیِّرِ شُوندِ زَمَانِ اَوَّارِ دَرِ بِنْدِ رُوندِ تِیمَانِ اَوَّارِ
 اِنِ صَدِیْقَاتِ مُحَضِّصِ بَرایِ خَدِیْقَاتِ اَعَالِیِ بَاشَدِ اَوَّارِ اَنْکَسِ فِی سَبِیلِ اَسْدِ اِنِ جَمْلَةِ صَافِ اِ
 بَرِخُودِ گُورِ اَسَاوِ وِچُونِ حَصولِ خَپِینِ شَهَادَتِ كَمَا تَرِ بَدْرِ جَمْعِ تَمَامِ وَكَمَالِ بَاشَدِ
 بِنِ اَنْفِیسِ اَنْخُصَرَتِ مَلِیِ اَسْدِ عَلَیْهِ اَلْهَ سَلَمُ بَلَا مَاسِطَةِ مَكْنِ نَبُودِ اَفْاَضَلَتِ حَکْمِیَّتِهِ
 اللَّهُ تَعَالَى اَنْ تَلْمَحَ هَذَا الْكَمَالَ الْعَظِيمَ بِسَائِرِ كَمَالَانِهِ بَعْدَ وَذَلِكَ اَوَّارِ
 اَيَّامِ خِلَافَتِهِ الَّتِي تُنَافِي الْمَظْلُومِيَّةَ وَالْمَظْلُومِيَّةَ بِرِجَالٍ مِنْ اَهْلِ بَيْتِهِ
 كَلِّ اَقَارِبِ اَقَارِبِهِ وَأَعْرَافِ اَوْلَادِهِ وَمَنْ يَكُونُ فِي حَكْمِ اَيَّامِ اَسْمَاءِ
 حَتَّى تَلْمَحَ حَالَهُمْ بِحَالِهِ وَيَتَدَرِّجَ كَمَالُهُمْ فِي كَمَالِهِ بِسِ تَفَاضُلِهِ
 سَكَمَتِ وَكَارِ سَازِیِ خَدِیْقَاتِ اَعَالِیِ كَمَا لَاحِظُ شُودِ مُنْضَمِّ كَرْدِ اِنِ كَمَالِ بَزْگِ كَمَا تَرِ
 مَحْبُوبِ وَمَرْغُوبِ بُوْدِهِ بِسَائِرِ كَمَالَاتِ اَوَّارِ بَعْدِ وَفَاتِ اَوَّارِ عَقَبِ اَلْفَضَائِ اَيَّامِ خِلَافَتِ
 بِنُوتِ اَوَّارِ كَمَا مَنَافِی مَظْلُومِيَّةِ وَمَظْلُومِيَّةِ سَتِ بِوَسَاطَتِ مَرُودِ اَنِ اَزِ اَبْنِ مَسِيحِ
 اَوَّارِ بَلَكُمُ بَوَاسِطَةِ تَرْدِیْقِ تَرِینِ اَقْرَبِ اَبْنِ اَوَّارِ سَیِّرِ تَرِینِ اَوْلَادِ اَوَّارِ شَخْصِ كَمَا بَاشَدِ
 دَرِ حَكْمِ پَرِ اَنِ اَوَّارِ اَحَالِ اِشَانِ لَمَحُ وَنُضَمِّ بِحَالِ اَوَّارِ شُودِ وَكَمَالِ اِشَانِ دَرِ مَضْمَنِ
 كَمَالِ اَوَّارِ مَنْدَرِجِ كَرْدِ وَكُتُوبِ حَقِّ عِنَايَةِ اللَّهِ تَعَالَى بَعْدَ اِنْفِضَائِ اَيَّامِ
 اَلْخِلَافَةِ اِلَى هَذَا الْاَلْحَاقِ بِسِ تَوَجُّهِ عِنَايَتِ خَدِیْقَاتِ اَعَالِیِ وَارَادِهِ
 اَوَّارِ بَعْدِ كُشْتَنِ اَيَّامِ خِلَافَتِ بِطَرَفِ اِنِ اَحَاقَ تَا اِنِ كَمَالِ اَمِّ لَمَحُ وَنُضَمِّ بِسَائِرِ

کمالات آن حضرت گردد و حالت منتظره برای حصول کمالات باقی نماند
 وَاسْتَدَابَتْ الْحَسَنَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَنَابَ جَدِّهِمَا عَلَيْهِ
 أَفْضَلُ السَّائِرَاتِ وَالْبَحِيَّاتِ وَجَعَلَتْهُمَا عِرَاءَ تَبْنٍ لِمَا لَحِظَتْهُ وَخَدَّتْ
 لِحَالِهِمْ پَسِ نَائِبِ وَقَائِمِ ساخت آن عنایت و اراده الهی حضرت امام حسن و
 امام حسین علیهما السلام را مقام جدا جدا ایشان و گردانید این هر دو و قریب این
 دو آینه برای ملاحظه کمال او دو و رخساره برای مشاهده جمال او تا صورت
 کمال شهادت درین مرآت رسول تمام می شود و صفای طینت حسنین عینک
 شهادت را قبول الثقلین گردد و چون شهادت در نفس الامر مختص در دو
 قسم از تنزیه و علانیه داشت و هر یکی را ازینها لوازم و آثار مخصوص است کما
 و تقسیم و تفصیل آن می رود و لما کانت الشهادة على قسمتين شهادة
 سيرة و شهادة على نية فتمت عليهما و هر گاه بود شهادت بدو قسم
 یکی شهادت سری و دیگر عیانی و اجتماع این قسمین متضادین در محل احسن
 از محالات است نسبت تمت کرده شد بران هر دو یعنی یکی را بسطین طبعین
 شهادت تنزیه و از یک در حجاب خفا و اختفا باشد حالش مستور و محبوب ماند
 و دیگر سیر است شهادت علانیه چنانند تا صورت این ماجرا چون آفتاب
 نیمه روز از ارض تا سما آشکارا و هویدا باشد و از آنجا که غیب را بر شهادت و صراحت
 بر علانیه تقدم بمثابة تقدم طمع بر وضع است و نیز مثل اجمال است و علانیه
 همچو تفصیل و تفصیل بعد از اجمال اوقع و المبلغ فرزند کبر را مختص بقسم اول فرزند
 و فرزند اصغر را مخصوص بقسم ثانی نمودند تا محاطت تقدم و تاخر رتبی میان
 بسطین از دست نرود و ظهور شهادت بعد از غیب و وقوع تفصیل بعد
 اجمال صورت پذیرد و اجمال همین تفصیل است که ارشاد می شود فَاخْتَصَّ السَّيِّدُ

بکار
 بکار
 چادر ۱۲

الْكَبِيرِ بِالْقِسْمِ الْأَوَّلِ پس مختص گشت فرزند کبر با قسم اول یعنی شهادت
 ستریه - اما شروع در لوازم و آثار میرود و لما كان أمرها مستورا لم
 يظهر لها ذكر في الوحي وأمرها عند الوقوع أيضا حث
 وقعت على يد زوجته والزوجة من علائق المحبة دون
 العداوة وكل ذلك لا يثبت مبنی على السر والاختفاء ولذلك
 لم يخبر به النبي صلى الله عليه وآله وسلم ولا أمير المؤمنين
 عليه السَّلَام والثنا ولا غيرهما وهرگاه بود حال شهادت ستریه پوشیده
 و پنهان از نظر مردمان ظاهر نگشت ذکر آن در وحی و ثبت به مانند حالش نزد
 وقوع نیز تا آنکه واقع شد بر دست زوجه او حال آنکه زوجه از علاقه های
 محبت ستند عداوت و اینهمه برای آن بود که این قسم شهادت بنی بر سر افتخار
 است و لهذا خبر نداد بوقوع آن مخفی خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نه امیر المؤمنین
 علی علیه السلام و نه غیر ایشان یعنی هرگاه بنمای این قسم شهادت بر سر افتخار
 بوده از کتمان این راز ناگزیر افتاد لهذا وقوع آن از دست زوجه که از
 همچو خنجرین کار نباید برای اشتباه و استتار صورت بست و بیانش در وحی
 سماوی و هم در خبر خیر البشر و نیز در اثر جناب حیدر کشف در این گشت تا این سر
 مکتوب قبل از وقوع در پرده احتجاب باشد بخلاف قسم ثانی که بنمای او بر شهادت
 و اعلان است چنانکه مالش بیان میشود و انحصار السبب الاصفی
 بِالْقِسْمِ الثَّانِي وَمَا كَانَ مَبْنِيَّ امْرِهِ عَلَى الشَّهَادَةِ وَالْاِعْلَانِ اُنْزِلَ
 اَوَّلًا فِي الْوَحْيِ عَلَى لِسَانِ جِبْرِئِيلَ وَخَيْرُهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ثُمَّ
 بِتَعْيِينِ السَّكَّانِ وَكُتِبَتْ لَهُ وَتَعْيِينِ الرَّحْمَانِ وَهُوَ رَأْسُ السَّيِّئِينَ
 ثُمَّ اُنْشَأَ امْرَهُ وَاعْلَانِ ذِكْرُهُ عَلَى لِسَانِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

كَرَّمَهُ اللهُ وَجْهَهُ فِي سَفَرِهِ إِلَى صِفِّينَ وَاخْتِصَاصَ يَافَتِ فَرْزَنْدِ اصْغَرِ قَبْرِهِ
 دوم از شهادت و هرگاه بود بنای امرآن بر شهرت و اعلان نازل کرده شد
 اول در روحی بزرگان جبرئیل و غیر آن از ملائکه ابداً از آن به تعیین مکان و
 تشبیه آن که مشهور بکبر بلاست و تعیین زمان که شروع سالی شخصیت و کیم
 از هجرت بوده پستراشته یافست امرآن و ظاهراً کرده شد ذکر آن بزرگان
 جناب اسیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در سفر او بطرف صفین که نام هر دو
 در حد و عراق است و بیانش بیاید یعنی چون مقامی شریفانی که مرتبه
 کمال شهادت است برشته و اعلان و شهادت ترتیب لوازم و آثار که تصنیف
 کمال ظهور و اظهار باشد ضرور باید لهذا ذکرش قبل از وقوع واقعه در روحی سعاد
 بالغین مکان و زمان و ادگشت و نیز بیانش از زبان ولایت ترجمان
 حضرت علی مرتضی علیه السلام پیش از سنوح ساخته صورت بست اما اموریکه
 بعد از وقوع واقعه موجب اشتها و اظهار باشد پس بیانش میرود و تَعْلَمُ
 وَقَعَتْ وَاقِعَةُ الشَّهَادَةِ اشْتَهَرَ أَهْمُهَا بِإِنْقِلَابِ التُّرْبَةِ
 دَمًا وَامْطَارِ الدَّمِ مِنَ السَّمَاءِ وَهَتَفِ الْهَوَافِ بِالْمَرَاثِي وَفُجِ
 الْحَيْنِ وَبَكَائِهِمْ وَطَوَافِ السَّبَاحِ حَافِظَاتِ الْحَيَاتِ وَدُحُولِ
 الْحَيَاتِ فِي مَنَاحِرِ قَاتِلِيهِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَسْبَابِ الشُّهُرَةِ
 پشهرگاه واقع شد واقعه شهادت مشهور شد حال آن با انقلاب خاک بخون
 و باریدن خون از آسمان و نالیدن با تفتان بر شیه با و نوحه جن و گریه ایشان
 و گریه و دیدن درندگان گرداگرد برای محافظت بدن او و آمدن مارها و سگها
 بپای قاتلان او و غیر آن از اسباب و علامات شهرت و اعلان باید دانست
 که بعد سنوح ساخته هوش ربا و وقوع واقعه جانگزی شهادت حضرت سید الشهدا

علیه الوف من التجه والتمنا بشیتری از آثار ارضی و سماوی بظهور آمد تا موجب
 اشتها و باعث اظهار این واقعہ غریبه و ساینده محجبه گردد و از آن جمله انقلاب
 خاک بخون است حتی که سنگی از احبار بیت المقدس باقی نماند که از زیر آن
 خون تازه در غایت سرخی نه برآمد و باریدن خون از آسمان بجائی رسیده بود
 که خمر با وی بود و دیگر ظروف مردمان را پر از خون نمود اما اگر لیستن هوا توف
 برائی و نوحه جن و کجائی اینها پس بر عرف حال که از بدعات شنیعه مختصره
 بهمال است و هیچ محملی از عقل و نقل نمی نشیند محمول نباید کرد بلکه مراد از متصف
 بهوائف برائی اظهار خزن و ملال و گریستن بر حال شمایان و کجا و رفتن بر
 سید ایشان است چه حقیقت مرثیه مجرب و ذکر اسوات بطریق تاسف و تلعف
 است و بس نوحه جنیان و کجائی ایشان عبارت است از گریستن بفریاده
 فغان فقط نه آن نوحه ممنوع که معمول و مرسوم بتدعان این زمان است
 که در کتب صحاح در و ابلت معتمده ممانعت شدید و زجر و منع و وعید بر آن
 ثابت و متختم پس عبارت متن رساله شریفه را محمول بر سبب بدعت ساختن
 خود را در باره ضلالت انداختن است و برهان ساطع و حجت قاطع بر منی
 مراد مصنف علیه الرحمه فحادی مرائی و نوحه های منقوله از زبان جنیان است
 که بجای خود بیاید و آنچه گفته شایبه از تعصب ندارد که مقصود از این کلامها
 خاص و عام است نه ضلالت کاذا نام اما محافظت و زندگان برای ابدان
 شهیدان و دزدان مارها و در سوراخ بینی قاتلان پس برای عبرت ناظران
 سامعان و منظری و جزای بدبختان است اما و راسی اینهمه از اسباب شهرت
 و اعلان مانند غفل شدن گوشت خشران لشکریان امام زمان و سوخته
 شدن زعفران دم مالیدن بر روی زنان و سیاه شدن روزگار همه آنها

وگر پسین آسمان تا استداوزمان و غیر از آن از حوادث دوران آمیزه
 مذکور شود و ظهور چنین وقایع خون کین دل و بگز زمین و زمینیان و آسمان
 و آسمانیان برای آنست که مذکور می شود ایستماع الحاضرون و الغائون
 علی و قیوم بکل بابقاء البکاء و الحزن المستمر و تذکر تِلْكَ
 الْوَقَائِعِ الْهَائِلَةِ فِي أُمَّتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ فَقَدْ بَلَغَتْ نَهَائِيَةَ
 الشَّهْرَةِ فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَالْأَسْفَلِ وَالْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَالْحُجْنِ
 وَالْأَنْسِ وَالنَّاطِقِ وَالصَّامِتِ تاسطع شوند حاضران و غائبان بر
 وقوع این واقعه بلکه اطلاع یابند به باقی گذاشتن گریه و زاری مستمر و یادداشتن
 این وقایع هولناک در است اوتار و قیامت فلماذا تخفون رسید آن
 وقایع بنهایت شهرت در عالم علوی و عالم غیب و شهادت و حزن و انس
 و گویا و بی زبان که مراد از میوان است و حوادث است یعنی غایت از اظهار
 داشتند و ظهور لوازم و آثار بعد از وقوع این واقعه اطلاع و انزال آن نسبتاً
 که هر حاضر و غائب برین ساخته هوشت با مطلع شود و هر کس از دور و نزدیک
 و ترک و تابع یک چنین واقعه غم فراخبردار کرد بلکه مقصود اصلی و غرض
 حقیقی ازین همه باقی ماندن غم و الم و اتم و تذکر و یادگاری و قایل مول اند
 و دو سواخ غم فرسود درین است تا قیام قیامت است و لهذا واقعه ایست
 شهرت و شهرت در عالم علوی و غلی بسیده و در جمله ساکنان عالم غیب و
 شهادت و حزن و انس و ناطق و صامت شهرت گردیده و چون مقدمه شهادت
 ممد شد او ان بیان مقصود و آنچه متعلق بآنست رسیده چنانچه میفرماید
 إِذَا تَمَّ شَدَّتْ هَذِهِ الْمَقْدِمَةُ وَلَمْ تَنْدَكُرْ مَا يَتَعَلَّقُ بِهَا
 الْبَابُ مَعَ الْأَشَادَةِ إِلَى مَا مَهَّدُوا مِنَ الْمَقْدِمَةِ هَرَكَاهُ

تمهید یافت این مقدمه پس باید که ذکر نسیم چیزی را که متعلق باین باب است
 باشارتی بسوی آنچه تمهید کرده ایم از مقدمه یعنی چون بعد تمهید مقدمه بکلام
 بیان مقصود دست و بیانش موقوف بر تخریر ابیت بدطین طیبین برای
 جناب رسول الثقلین و تقریر مرآتیت حسنین مطهرین برای ملاحظه جمال الکمال
 نبی الحرمین صلی الله علیه و آله و سلم است شروع در اثبات هر دو مقدمه
 میشود اما مقدمه اولی پس تفصیلاًش اینست فنقول اما کون الله بطنین
 ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَكَهْ وَجْهَانِ پس
 میگویند اما بودن بدطین یعنی حسنین و حسین و و فرزندار حنبد پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم پس برای آن دو وجه است یعنی ثبوت ابیت
 حسنین ایها السلام برای حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام نبی بر دو
 وجه و جمیع است الأول ان ابن البنت له حكم الابن ولقد ائتمنا
 عيسى عليه السلام في بني اسرائيل وجه اول آنکه سیر نخست
 یعنی نواسه برای او حکم پسر است و لهذا شمرده شد عیسی علیه السلام در فرزندان
 یعقوب علیه السلام زیرا که عیسی پسر مریم است و حضرت مریم از اولاد یعقوب
 و لهذا عیسی از فرزندان یعقوب معدود گشت پس ثابت شد که پسر دختر در
 حکم پسر است و الثاني الثبوت فقد ثبت بطريق متعدد ان النبي
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ هُمَا ابْنَايَ ووجه دوم نمایی یعنی پسر
 خواندگی است پس تحقیق ثابت شد بطرق متعدد که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم فرمود ایشان یعنی حسنین و حسین هر دو پسر من اند و از مؤیدات این حدیث
 است آنچه امام احمد بن حنبل در مسند خویش وایت فرموده بیاننش این است
 وَرَوَى أَحْمَدُ فِي مُسْنَدِهِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّيِّدِيِّ عَنْ هَاشِمِ بْنِ هَاشِمٍ

[illegible]

و انچه که در این کتاب مذکور است

و در آخرای مهایه و شب بیزن تمیز فتح شین مجده و کسر بای موحده مخففه ملحق بیا
ثباته تختانی و رای مملد در آخر و شب بیزن محدث بضم سیم و فتح شین بمعجمه
بای موحده مشدده مکسوره و رای مملد در آخر پسران هارون علیه السلام اند
پوشیده نماند که ازین روایات و امثال آنها مقرر میشود که حضرت محسن
در حضور حضرت رسالت علیه الصلوٰه و السلام صحیح و سالم پیدا شده مشرف بشرف
تسمیه از زبان نبوت ترجمان گشتند و نیز باید دانست که جناب امیر المومنین
کرم الله وجهه موافق عرف و عادت عرب که پسران خود را اسمی بنام اکابر پیشو
و رؤسای معلومه میکردند فرزندان خویش را بنام حرب که از مشاهیر عرب بوده
مسمی فرموده بودند و هرگاه تبدیل اسمی سه گانه از ارشاد رسالت بنیاد بظهور آمد
در یافت شد که نام فرزندان بنام رؤسای جاهلیت نباید گذاشت و لهذا حضرت
ایشان کرم الله وجهه بعد از آن پسران خود را بنام های کبر برای زمان فترت و
ایام جاهلیت مسمی نفرمودند بلکه با اسمی صحاب کبار و خلفای نامدار مسمی نمودند
چنانچه ابوبکر و عمر و عثمان و غیره اسمای فرزندان جناب ولایت مآب باتفاق
علمائ ثابت و در کتب معتبره مروی است پس قیاس تسمیه بنام خلفا کے کبار
بر نام حرب قیاس بمقابلہ نص است اما مقدمه ثانیه پس بیان آن نیست و آنکه
کَوْكِبُهُمَا صِرَافَتَيْنِ لِمَا لَحِظْتَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمِنْ وَجْهَيْنِ
و اما بودن چنین دو آینه برای ملاحظه جمال با کمال آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم پس بدو وجه است الاول مِنْ جِهَةِ السِّيَاقَةِ الطَّلَقَةِ اَوَّلُ از
جست سیادت مطلقه است یعنی محبت سیادت مطلقه که عبارت از سزاوارتی نیست چنانچه
حسنین آنجه جمال سید الکونین گردیدند و سندش اینست که فرمود می شود فَقَدْ اَخْرَجَ النَّبِيُّ
وَالرُّوَّايِيُّ وَالضِّيَاءُ عَنْ حَدِّثُكَ وَاَبُو يُعَيْلٍ عَنْ اَبِي سَعِيدٍ وَاَنْتُمْ مَعْلَمَةٌ

[illegible]

عَنْ ابْنِ عُمَرَ وَابْنِ عَبْدِ يَهِ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ
وَأَبُو نَعِيمٍ عَنْ عَلِيٍّ وَالطَّبْرَانِيِّ
فِي الْكَبِيرِ عَنْ عُمَرَ وَجَابِرٍ وَالْبَرَاءِ وَأَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ وَمَالِكٍ
بْنِ الْحُوَيْرِثِ وَالِدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَنَسٍ وَابْنِ عَبَّاسٍ عَنْ عَائِشَةَ
وَابْنِ عُمَرَ وَابْنِ عَبَّاسٍ وَأَبِي رَمْثَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ قَالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا أَشْبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَنَزَّادُ ابْنِ
مَاجَةَ وَغَيْرُهُمَا وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا وَعِنْدَ الطَّبْرَانِيِّ وَأَبُو دَهَبٍ
أَفْضَلُ مِنْهُمَا وَزَادَ الْحَاكِمُ وَابْنُ حِبَّانَ وَغَيْرُهُمَا إِلَّا ابْنَ الْخَاتَمِ
عِيسَى بْنُ هَرَيْرَةَ وَبُخَيْرِي بْنُ زَكْرِيَّا يَأْكُفُ خَلْقَهُ بِرَأْوَدِهِ لَيْسَ بِرَوَايَةٍ

کردن سانی و رویانی و ضیای مقدسی از خلیفه و ابویعلی از ابی سعید و ابن
ماجه از ابن عمر و ابن عدی از ابن مسعود و ابونعیم از علی کرم الله وجهه
و طبرانی در معجم کبیر از عمرو جابر و برادر بن عازب و اسامه بن زید و مالک بن
حویرث و دلمی از انس و ابن عباس از عائشه و ابن عمر و ابن عباس و ابی رمثه
رضی الله عنهم که تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود حسن و حسین
هر دو سر دار و جوانان بهشت اند و زیاده کرد ابن ماجه و غیر او و پدر ایشان
بهتر از ایشان است و نزد طبرانی و پدر ایشان فاضلتر از ایشان است
و زیاده کرد حاکم و ابن حبان و غیر ایشان مگر هر دو پسرخاله عیسی بن مریم و
بن زکریا تجملأ حدیث مذکور که مثبت سیادت مطلقه برای جناب حسنین
علیهم السلام است هرگاه بچندین طرق متعدد مروی از اجله صحابه است بعد ثواب
معنوی رسیده و حدیث خیریت و افضلیت حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه
از جناب حسنین طبعین که استفاد از زیادت ابن ماجه و طبرانی و غیر ایشان است

ابن عمر و ابن عدی از ابن مسعود و ابونعیم از علی کرم الله وجهه و طبرانی در معجم کبیر از عمرو جابر و برادر بن عازب و اسامه بن زید و مالک بن حویرث و دلمی از انس و ابن عباس از عائشه و ابن عمر و ابن عباس و ابی رمثه رضی الله عنهم که تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود حسن و حسین هر دو سر دار و جوانان بهشت اند و زیاده کرد ابن ماجه و غیر او و پدر ایشان بهتر از ایشان است و نزد طبرانی و پدر ایشان فاضلتر از ایشان است و زیاده کرد حاکم و ابن حبان و غیر ایشان مگر هر دو پسرخاله عیسی بن مریم و بن زکریا تجملأ حدیث مذکور که مثبت سیادت مطلقه برای جناب حسنین علیهم السلام است هرگاه بچندین طرق متعدد مروی از اجله صحابه است بعد ثواب معنوی رسیده و حدیث خیریت و افضلیت حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه از جناب حسنین طبعین که استفاد از زیادت ابن ماجه و طبرانی و غیر ایشان است

شعر کمال بالای کمال و از قبیل نور فوق نور تصور باید کرد و استثنائیکه در زیاده
 حاکم و این جهان و غیر ایشان مذکورست محمول بر زمان نیست که آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم نیز چنین استثناء در باب تفضیل خود فرموده اند پس این استثناء
 برای مطابقت مرآت با مرئی ضرورست و بعد از آنکه رفع استثناء از مرئی
 مرویست از مرآت هم رفع آن لابدیست تا مرآت مطابق مرئی باشد و تطابق
 میان مرآت و مرئی از دست نرود و از فروع مطابقت و اتحاد مرآت با مرئی
 است که ارشاد می شود وَ مِنْ مُتَفَرِّعَاتِ هَذِهِ الْمِرَآتِ أَنْ تَكُونَ مُحِبَّةً
 مُحِبَّةً وَ بَعْضُهُمَا بَعْضُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَمَا وَقَعَ فِي رِوَايَةِ
 ابْنِ عَسَاكَرٍ وَغَيْرِهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ مَنْ أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ
 أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ از جمله متفرعات این مرآتیتست بودن محبت
 و دوستی حسنین علیهما السلام محبت و دوستی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و بغض و عداوت ایشان بغض و عداوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و آنکه و سلم چنانکه واقع شد در روایت ابن عساکر و غیره از ابن عباس
 رضی الله عنه که یک دوست دارد ایشان یعنی حسن و حسین را پس تحقیق دوست
 دارد و مراو که یک دشمن دارد ایشان را پس تحقیق دشمن دارد و این محبت
 حسنین بعینه محبت بارشعول و دشمنی ایشان دشمنی بارشعول است و چون
 دوستی و دشمنی بارشعول دوستی و دشمنی با خداست پس دوستی حضرت حسنین و
 خدا و دشمنی ایشان دشمنی خداست و این معنی مثبت اتحادیست که فوق آن متصو
 نباشد این بود بیان وجه اول مرآتیت که مبنی از اتحاد مبنی و سیرت محبت
 سیارت مطلقه بوده اما وجه ثانی مرآتیت که مبنی بر اتحاد و صوشت آنرا باید شنید
 وَ الثَّانِي مِنْ جِهَةِ مُشَاهَدَةِ الصُّورَةِ فَإِنَّهَا كَأَنَّكَ تَتَصَوَّرُ مِنْ لَدُنْكَ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَاللَّهِ وَسَلَّمَ فِي الظَّاهِرِ أَيْضًا وَدُومِ از جهت مشابهت صورت زیرا که
 ایشان یعنی حضرت حسنین بودند گوید و تصویر آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 در ظاهر نیز یعنی چنانکه در سیرت و باطن مشابه و مانا به حضرت رسالت بودند و صورت
 و ظاهر نیز مشابهت و مماثلت آن حضرت داشتند و سندان مشابهت است که
 میفرماید فَقَدْ أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ عَنْ أَنَسٍ قَالَ لَمْ يَكُنْ أَحَدًا أَشَبَّهَ بِالنَّبِيِّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللَّهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَقَالَ فِي الْحُسَيْنِ أَيْضًا
 كَانَ أَشَبَّهُهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِسَنِّ حَقِيقِ رَوَايَتِ
 کرد بخاری از انس که گفت بنویسم یکس مشابه ترین مردم با بنی صلی الله علیه و سلم
 و سلم از سن بن علی و گفت در حق حسنین نیز که بود مشابه ترین مردم با رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم یعنی حضرت امام حسن و مجتبان جناب امام حسین علیهما السلام
 اشبه الناس در صورت با حضرت رسالت علیه الصلوة و التحية بودند چون
 تشبیه در روایت بخاری مصو بصورت اجمال و نیز اطلاق صیغه تفضیل بر هر یک
 از حضرت حسنین بطاهر موهوم شکل بوده برای تفصیل اجمال حل اشکال لغرض
 بحديث ترمذی می رود وَ رَوَى هَذَا الْحَدِيثَ مَفْصُلاً التِّرْمِذِيُّ
 عَنْ عَلِيٍّ كَسَامَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَصَحَّحَهُ قَالَ الْحُسَيْنُ أَشَبَّهُهُ بِرَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا بَيْنَ الصَّدْرِ إِلَى الرَّأْسِ وَالْحُسَيْنُ أَشَبَّهُهُ بِالنَّبِيِّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيمَا كَانَ أَشْفَلَ مِنْ ذَلِكَ وَ رَوَايَتِ كَرُوَانِ حَدِيثِ
 را مفصل ترمذی از علی کرم الله وجهه و تصحیح کرده آنرا گفت حسن مشابه تر بود با رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم از سینه تا سر و حسین مشابه تر بود با رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 در چیز کم تر از صدر است یعنی در جهت فاقانی بدن حضرت امام حسن و در جهت تحتانی بدن
 حضرت امام حسین مشابهت تمام با رسول خدا علیه الصلوة و السلام داشتند پس حضرت حسنین را

مجموعه جنین تصویر صورت حضرت رسالت و مرآت جمال ربّ تعالی
 بودند که گویا صورت جسمی طینت محمدی و وحده شده در راه خلقت هر دو نور پذیر
 نبوت جاوه ظهور یافته و بارقه شعاع نور بشیر رسالت بر قمر استعدا این هر دو کلام
 و دو مان بنالت و جلالت از محاذات تام در سیرت و صورت تافته و چون وسط
 نبوت سیرت نبوی در شین جناب علی مرتضی و ذریعه ظهور صورت محمدی در شین
 حضرت زهرا بودند پس مجموعه این پنج تن که همچو حواس خمسہ هر یکی کامل و مکمل بر آمده
 و بابه الامتياز فیما بینهم غیر از اصلیت و فرعیت چیزی دیگر نمانده یکی عجیب و جلوه
 غریب از خلقت و اتحاد دارد که محبت و ووداد با این هئیت مجموعی فرض عین برابر با
 ایمان و موصل بدرجبعیت در روز قیامت باینی آخر الزمان باشد و فدا کنند این
 کلام و غلامه همین مراد است که ارشادی شود و آخِرُ الَّذِیْنَ اُتِیَ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی
 اللَّهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمْ اَخَذَ الْحَسَنَ وَالْحُسَیْنِ فَقَالَ مَنْ اَحَبَّنِیْ وَ
 اَحَبَّ هَذَیْنِ وَ اَبَاھُمَا وَ اُمَّھُمَا کَانَ مَعِیْ فِی دَرَجَتِیْ یَوْمَ الْقِیَمَةِ وَقَالَ
 هَذَا اَحَدُکُمْ مَنَّکُمْ وبراورد ترندی بدستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله وسلم گرفت امام حسن و امام حسین را پس فرمود کسیکه دوست دارد مرا
 و دوست دارد این هر دو را و پدر ایشان و مادر ایشان را باشد با من در
 درجه من و در قیامت و گفت ترندی که این حدیث منکرست پوشیده نماند
 که منکر در اصطلاح محدثین حدیثی را گویند که راوی غیر ثقة به خلاف ثقات
 روایت کرده باشد و این از اقسام احادیث صغافست لیکن چون ترویج
 دیگر ثقات مانند ابن حبان و امام محمد بن تقوی در ثبوت و وثوق پیدا کرده این
 حدیث حسن قابل اعتماد گشت لهذا استناد با آن بکار رفت و اشارت بدین جماع
 و اتحاد است این جناب مصنف علامه علیه الرحمة در رساله عنز الامتياز این حدیث نقل فرمودند

خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرَّحَلٌ مِنْ شَعْرِ أَسْوَدَ
نَجَاءَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَأَدْخَلَهُ مَعَهُ ثُمَّ جَاءَتْ
فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا بُرِّدُ اللَّهَ لِيُذْهِبَ
عَنْكُمْ الرَّحْصَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ كَمَا طَهَّرَ أَبْرَوْنَ أَمْدَ بَغْمِ خَدِصِ اسْمِ
عَلِيهِ وَاللهُ وَسَلَّمَ از خانه وقت صبح و بران حضرت کلیمی بود نقش که شکل کجاوه
شتر از آن پیدا بود از موی سیاه پس آمد حسن بن علی پس داخل کرد و او را در آن
کلیم پس آمد حسین پس داخل کرد و او را با او پستر فاطمه پس داخل کرد و او را پستر آمد
علی پس داخل کرد و او را پس خواند آیه تطهیر که ترجمه اش اینست جز این نیست
که میخواهد خدای تعالی تا ببرد از شما پلیدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک سازد شما را
بپاکی تمام پوشیده نماند که تفسیر آیه تطهیر شریعی و بیسطی در کلام خواهد که اینجانب
متحمل آن نمی تواند شد اما آنچه اعتماد را قلم المحررف است اینست که ذیل نفوس
این حضرات قاعد سب از لوث کبائر و صفائیه و احوال و ذمیمه باطنی با کلمات پاک
و صاف است و نیز در رساله عزیز الاقتباس است آمانی ملک فدم علی تزل من السماء
لم تزل قبلها فبشرنی ان الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة و ان فاطمه سیده
نسائ اهل الجنة رواه ابن عساکر آمد پیش من فرشته پس سلام کرد بر من فرود
آمد از آسمان که فرود نیامده بود پیش ازین باز پس فرود آمد مرا با آنکه حسن و حسین
سردار نو جوانان بهشت اند تحقیق فاطمه سردار زنان بهشت اند باید دانست
که این حدیث مثبت سیادت مطلقه برای حسین بر مردمان بهشت و برای حضرت
زهره بر زنان جهان بدون استثناست و این صراحت آن اشارت است که
باللذیثت و نیز در آن رساله است ان الحسن والحسین هما سحابتای من الدنیا
رواه الترمذی هر آینه حسن و حسین دو گل باغ من از دنیا هستند یعنی گل مراد و نمره آن

من از باغ دنیا غیر احسن و حسین دیگری نیست و نیز در آن سال است لهذا این
انجمنی و اینها بنی اللہم انی احببنا و احببتن محبت ما رواه الترمذی این دو کس
یعنی حسن و حسین و ولید آمدند و ولید دختر من اند بار خدایا هر آینه دوست
سید ارم ایشان را پس دوست دارد ایشان را و دوست دارد کسی را که
دوست دارد ایشان را و هرگاه دعا رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم
مقرون با جابت است در دوست داشتن خدای تعالی حضرات حسنین
و دوست داشتن این ارتباطی نیست و از لطائف این حدیث است که من
ابنیت و محبوبیت حسنین برای حضرت رسالت علیه الصلوٰۃ و التحیۃ و محبوبیت
حسین و محبت حسنین برای خدای تعالی هر دو واقع شد و نیز در آن سال است
صدق الله و سوره انما امواکم و اولادکم فترتہ لظرت الی الہدین الصائین
بمشیان و غیر آن کلمه اضیہ حتی قطعہ حدیثی و رفعہما رواه احمد و الترمذی
و این ماجه و الوداد و النسائی راست فرمود خدا و رسول و جز این نیست
که اموال و اولاد شما سبب زایش است نظر کردم بسوی این دو طفل یعنی
حسن و حسین که می رفتند و می لغزیدند پس صبر کردم تا قطع کردم سخن خود
را و برداشتم آن هر دو را یعنی روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
مشغول بخشب خواندن بودند که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
تشریف آوردند و بای مبارک اینها در رفتار لغزش میکرد و چنانکه مبادا بزمین
افتند و آیدیم بر بدن شریف ایشان رسید چون این حالت را آن حضرت
در انجمنی مشاهده فرمودند بفرط شفقت از دست ضبط برآمده خطه الذا
هر دو صاحبزاده را بکنار گرفتند ازین مقام شفقت و محبت حضرت رسالت پر
کرد و نیست که چه قدر اهتمام ایشان حضرت حسنین داشتند و با اینهمه شورش

ولا ملاحظه شود که چهاچها از مصائب و بلا نصیب این جگر گوشه ها خاصه حضرت الشیخ
 و دیگر البیت مصطفی در واقع کر بلا بکشت و ازین شتم حادث کثیره که شطری
 از ان در ان رساله نیز باقی است در کتب صحاح مرویست که برای استیفای این
 آنها دفترها باید لهذا طی کشش ازین وادی نموده رجوع باصل مطلب میشود و حال این
 با خبر باد که مقصود جناب علامه علیه الرحمته از تالیف این رساله بیان سر شهادت
 سبطین مکرمین یعنی حضرات سنین علیهما التحبه و الاثناست و آن موقوف بر
 تمهید مقدمه و بیان آن بوده و هرگاه از تحریر اموریکه موجب کشف این راز و
 با اعلان این سر و مساز بوده فراخی حاصل شد شروع در بیان واقع میرود و
 اول ذکر بعضی از اوصاف بطریق ششتم نمونه از خرواری میشود و قَالَ جَعْفَرُ بْنُ
 مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ جَبْرُ الْحَسَنِ حَمْدٌ عَشْرَةَ حَجَّةً مَائِيَةً وَ كَأَيْبُهُ
 نَقَادُ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ خَرَجَ مِنْهُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ تَعَالَى وَ قَاسَمَ اللَّهُ مَا لَهُ ثَلَاثُ مَرَّاتٍ
 حَتَّى آتَاهُ كَانَ يُعْطَى نَعْلًا وَ يُسَاتُ نَعْلًا وَ يُعْطَى نَحْفًا وَ يُسَاتُ نَحْفًا
 و روایت کرد امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام از پدر بزرگوار خود که گفت
 حج کرد حسن پانزده حج و حال آنکه اسپها گول کشیده می بُرنند پیش پیش او و جدا
 شد از مال خود برای خدا و بار و به تنصیف نفسم کرد و مال خود را برای خدا سه بار آنکه بود
 که می بخشید یکتایی با پوشش انگاه میداشت یکتایی با پوشش دمی کشید یکتا موزه را و نگاه میداشت
 یکتایی دیگر را یعنی مجاهده بانفس و محافظت آداب کعبه از نجس بود است که پانزده بار
 طی مسافت و قطع منازل از مدینه تا مکه پیاده یا فرموده با آنکه اسپها گول پیش پیش
 او می کشیدند و خدم و حشم در جلو او میدویدند و زید و ترک دنیا ازین کار پشیمانند و
 باره تمامی مال و منال دنیوی در راه خدا بخشید و سه باره گوهر تنصیف اعطای مال
 فی سبیل الله در سلک نسیم کشید حتی که کار با عطای کینا نعل و موزه و نگاهداشت

سید و بیان
 شهادت
 سبطین
 و اثنا

کیتای دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شاق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
 و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی پرسیدند امامت
 جلوه فرما و کرد اگر دموالی و اهلای چون هاله کرد و قمر دور نما بودند که مردی از کفار آمد
 و پرسید که رئیس مجلس کیست و نام چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد
 گفت که همان علی که مرد خو غوار و بغایت جبار بود و دیگر کلمات نامالئم به نشان
 اسد السد غالب جاویده هرزه درائی را به نهایت رسانید حضرت مجلس گرامی
 اسماعیل چنین مهنوات خرافات مہات از دست ضبط برآورد و مستند که بتاویب
 آن بی ادب پر داند که آنجناب سر بال تعظیم مقتضای خلق عظیم متوجه حالش
 شده ارشاد کردند که از نظر گرفتار و اطوارت پیدا است که ربخی داری و مصیبت
 گرفتاری اگر گیر سنده طعام لذیذ حاضر و اگر نشانه آب سرد موجود و اگر دومی بد
 تست بادایش پر دازم و اگر دشمنی در قفای تو باشد اعانت و حمایت تو سازم
 چون آن مرد همچو سخنان دلا و نیز شکریه نیز بمقابل کلمات زهر آفرین و خشونت انگیز خود
 گوش کرد گفت که الحق تو پسر علی ولی اندستی که قانع باب خبر دبر ادر و صبی منم بود
 و بدولت اسلام رسیده یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین شم
 نقل و حکایات بجایست که استیعاب آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت سریه
 موقوف بر بیان وفات و سبب آن بود سخن در آن میرو و کان و فائده رضی
 اللہ عنہ سَنَةِ تِسْعٍ وَأَرْبَعِينَ عَلَى أَزْجِ الْأَقْوَالِ فِي أَوَّلِ ربيعِ الْأَوَّلِ
 أَوْ فِي الْآخِرِ صَفَرٍ وَهُوَ الْمَشْهُورُ وَبُودَ وفات شریف آن حضرت رضی اللہ عنہ
 سال چهل و نهم از هجرت بنا بر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و همین
 مشهور است یعنی تقبیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تاریخ بست و هشتم
 و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سَنَةِ نِجَاهِ از هجرت وفات یافتند و سَنَةِ

این کلام را
 در کتاب
 مناقب
 حضرت
 علی علیه السلام
 مذکور است

مَوْنِهِ أَنْ زَوْجَتَهُ جَعَلَتْهُ بِلَيْتِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَلْبَسٍ سَمِيَّتُهُ يَا غَوَايِيَّةُ
 بِنِ مَعَاوِيَةَ وَكَانَ يَزِيدُ مَضْمِنَ كَمَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا فَفَعَلَتْ فَمَرَضَ الْحَسَنُ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ مَاتَ فَبَعَثَتْ جَعْدَةً إِلَى يَزِيدَ
 سَأَلَتْهُ الْوَفَاءَ بِمَا وَعَدَهَا فَقَالَ إِنَّا لَمْ نَكُنْ كَوْضَاكَ لِلْحَسَنِ أَفَدَرَضَاكَ
 لَا نَفْسِنَا فَصَارَتْ حِمْنُ حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانِ
 الْمُبِينُ وَسَبَبُ وَفَاتِهَا أَنْ بُوْدَكَ زَوْجَهُ أَوْجَدَهُ وَخَرَّ اشْعَثُ بْنُ قَلْبَسٍ نَهْرَ
 دَاوَادِ وَأَبَا غَوَايِيَّةَ يَزِيدَ بْنَ مَعَاوِيَةَ وَبُوْدَ يَزِيدَ كَمَا وَعَدَهُ دَاوِدَ بُوْدَ جَدَهُ رَا بَرَاتِ كَمَا
 اَيْنَ كَارِ بَانِيكَ تَزَوَّجَ خَوَاهِدَ كَرْدَا وَرَاسِ جَدَهُ كَرْدَا نِجِي يَزِيدَ خَوَاسْتَه بُوْدِيسَ
 بِيَارِ شَدَّ حَضْرَتِ اِمَامِ حُسَيْنِ تَا حِلْمِ رُزِيسْتِ وَفَاتِ يَافَتِ پَسِ نَفَرِ سَتَا جَدَهُ
 شَخْصِي رَا بِطَرَفِ نَزِيدِ وَنِجَوَاسْتِ وَفَايِ اِنِجَه وَعَدَهُ بَاوُ كَرْدَه بُوْدِيسَ كَفَتِ
 يَزِيدَ رَا مَصِي نَبُوْدِيسَ بِيُوْدِنِ تُوْ بِيَشِ حُسَيْنِ آيَا پَسِ چِگونَه رَا مِشِي بَا شِمْ بِيُوْدِنِ
 تُوْ بِيَشِ خُوْدِ پَسِ كَشْتِ جَدَهُ اَزِ جِلْدِ كَسَانِيكَ زِيَانِ كَارِ دُنْيَا وَآخِرَتِ سَتِ اَيْنِ
 زِيَانِ كَارِي هِمَانِ زِيَانِ كَارِي سَتِ ظَاهِرِ وَكَانَ كَرَضُهُ اَلْاَسْهَالُ اَلْكَبْدِيُّ
 وَتَقَطُّعُ الْاَمْعَاءِ وَبُوْدِ بِيَارِي اَنْ حَضْرَتِ اسْهَالِ كَبْدِي وَپَارَهَ پَارَهَ شَدَنِ
 رُوْدِ بَا نِغِي نِهْكَامِ اَجَابَتِ دِسْتِهَا پَارَهَ بَايِ جَلْدِ رُوْدِ بَا بَرِيدَه شَدَه مِي بَرَا مِجَانِيكَ
 شَخْصِي بَرَايِ عِيَادَتِ اَنْجَنَابِ عَلِيهِ السَّلَامِ رَفَتِ اَنْ حَضْرَتِ چُونِ اَزِ بَيْتِ اَلْخَلَاءِ
 بَرَا مِندِ نَفَرِ مَوْدِنْدِ كِهْ جَلْدِ مَنِ پَارَهَ پَارَهَ شَدَنِ اَنْ شَخْصِ گُوِيْدِ كِهْ مَنِ اَنْ پَارَهَ بَا رَا خُطَه
 كَرْدِمِ وَدِيدِمِ كِهْ فِي الْوَاقِعِ قَطْعَاتِ جَلْدِ مَوْدِنْدِ وَكَمَا حَضَرْتَهُ الْوَفَاءُ اَوْ حَاءُ
 الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ اَيُّ اَخِي مِنْ صَاحِبِكَ قَالَ
 ثُرَيْدُ قَتَلَهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَنْ كَانَ صَاحِبِي لَدِي اَظُنُّ اَللَّهَ
 اَشَدُّ لَهُ نِقْمَةً وَاِنْ كُوَيْكُنْهُ مَا احِبُّ اَنْ تَقْتُلَ مَنِي بَرِيًّا

تَقَالِ لَقَدْ سَقَيْتُمْ مِصْرًا وَمَا سَقَيْتُمْ مَرْءَةً أَشَدَّ مِنْ هَذِهِ كَاهِرَةً
 حاضر شد و او وفات باید اما حسین رضی الله عنه پس گفت ای برادر من کیان تو
 این حرکت کرد یعنی کدام کس تر از هر دو ادگفت میخواهی قتل او را گفت آری گفت بهتر
 اگر قاتل من همان است که من گمان میدارم البته خدای تعالی سخت ترست بر او
 او در انتقام لینی خدای تعالی که منتقم حقیقیست برای گرفتن انتقام کافیست
 و اگر نیست او در واقعه که با و گمان نداشت دوست نمیدارم که بخشی با انتقام من
 بیگناهی را بگیر گفت که هر آنچه بجهتق نوشانیده شدم زهر چند بار و نه نوشانیده شدم
 هیچ بار سخت تر از این بار پوشیده ماند که داعی بر اعراض از یقین و تشخیص قاتل
 اموری چند است اول چون مناط شهادت ستر به بر خفا و اشتباه بوده قاتل را
 هم بعضی گمان و اختلاف گذاشتند تا ازین جهت نیز این راز در پرده باشد شیع
 اظهار و ابراز برین شبستان نماید و دوم اخذ قصاص از امور است که بحکم شرع
 حرم و احتیاط را در آن مدخلی تمامست تا آنکه بدون ثبوت کامل و قطع یقین و یقین
 قاتل امضای آن جایز نیست سوم طی کش از تحقیق و متقیج قاتل دلیل بر کمال
 حلم و کظم غیظست چه اگر نقص و لغتیش بکار میرفت تعیین و تشخیص قاتل من
 حیث الشرح ممکن الحصول بود پس دست از انتقام کشیدن و پهلوان اخذ قصاص
 در نور دیدن کار همین حضرات است که شائبه از اغراض نفسانی و حیلت پاک
 طغیان در روز الست باقی نگذاشته اند و الا کف نفس از انتقام با وجود قدرت کاذب
 و شواکه که چه جا عوام از دست خواص هم سر بخام آن منعذرت و آنچه از شدت
 نوشانیدن زهر این باره نسبت بهرات سابق ارشاد شد کنایه مایس از حیات ایما
 بقرب وفاتست چنانچه از فضل الخطاب نقل کرده اند که امیر المومنین حسن علیه السلام
 را شش بار زهر داده اند پنج بار کاری نکرد و بار ششم کار گرفتند و در حلیه ابو نعیم

از عمیر بن اسحاق مرویست که من شخصی دیگر در مجلس موت حضرت امام حسن علیه السلام
 برای عیادت رفتم فرمود که ای فلان چیزی از من بپرس عرض کردم که در نجات
 من می پرسیدن نمی توانم همین که افاقه از مرض دست دهم خواهم پرسید
 راوی گوید که آن حضرت بخانه تشریف بردند و باز برآمده نشستند و آنجا پرسیدند
 پرسش که باز فرصت سوال نخواهی یافت و مرا طاعت جواب که ای پس فرمود که
 مرا چند باره زهر داده اند و این بار کار گرفتارند که پاره های جگر من بریده می افتد
 پس راوی گوید که من روز دیگر بخدمت آن حضرت حاضر شدم دیدم که حالت
 اجتماع دست و جناب امام حسین علیه السلام بر سر بالین آنحضرت نشسته است
 از قائل میفرمایند الی آخر الروایه که آنجا گذشت و نیز روایت کرده اند که آنحضرت
 علیه السلام بخواب و یک گویا میانه چشم او قل هو الله احد مکتوب است چون
 این خواب را پیش سعید بن السائب بیان کردند گفت که زمان وفات جناب
 امام حسن قریب رسیده المختصر هرگاه وقت رحلت قریب آمد جناب امام حسین
 وصیت فرمودند که من از عالیشان خواسته ام که چون من بمیرم قبر مرا در خانه خود
 جادید و عالیشان با من وعده کرده است پس بعد وفات من جنازه مرا پیش نه
 رسول خدا علیه الصلوٰه و الثنا ببرد و از عالیشان دستور می خواهم بدارا جارت
 دهد مرا در جوار قبر جد من دفن کند و می دانم که مردم نمی امتیاز این کار را خواهند داشت
 پس با ایشان نزاع کردن نشاید و باید که جنازه مرا در بقیع بزنند و همانجا دفن کنند
 و چنان بود وقوع آمد که هرگاه حضرت امام حسن علیه السلام لشکر یک بدای حق گفت
 جناب امام حسین بخدمت عالیشان رفته دستور می خواهم عالت گفت که خوب است
 که حسن در نجاد فون شود و چون اینجا بگردان رسید بوز و جبر تدفیر در راه نهادند
 گذاشته مدفون کردند و پس جنازه آنحضرت از مدینه رسول خدا علیه السلام

والله وسلم به التبع برزدند و در قبه عباس پهلوی قبر فاطمه بنت اسد جده آنحضرت
 مدفون گردند و کسی از بنی امیه بر جنازه آنجناب حاضر نشد مگر سعید بن العاص
 که آن زمان امیر مدینه بود و با جازت حضرت امام حسین ادای نماز کرد و خلاصه در مقام
 همین قدر است که بقلم رفت اما تعیین سنین عمر شریف و تشخیص زمان ولادت پس
 نیست که رشاد میشود و کان محمد الشریف خمسة وأربعين سنة
 و سنة أسهم إلا أياما وقد ولد النصف من شعبان سنة ثلاث
 الهجرة على الصحيح وقيل في رمضان و بود عمر شریف او پهل و پنجسال و شش ماه
 که کسی که از روزها و تحقیق پیدا شد پانزدهم شعبان سال سوم از هجرت تروا
 صحیح و گفته شد در رمضان پوشیده نماند که در زمان ولادت حضرت امام حسن
 علیه السلام و همچنان در وقت وفات آنجناب اختلاف است و لاری آنحضرت
 نوزدهم شعبان و نوزدهم شعبان و نوزدهم شعبان سال سوم از هجرت
 و وفات آنجناب بر قول مختار در ماه ربیع الاول نوزدهم شعبان و نوزدهم شعبان
 مذکور میشود و سبب و هشتم ماه صفر سال پهل و نه هجری است و سنین عمر شریف پهل
 و پنجسال و شش ماه چند روز کم بر وایت صحیح است پس اعتبار سنین حیات تقصیر
 ترجیح تاریخ ولادت پانزدهم شعبان و تاریخ وفات روز پنجم ربیع الاول می افتد
 تا پهل و پنجسال و شش ماه کسی که حجاب است آید و موید اینست آنچه گفته اند
 که عمر شریف آنحضرت پهل و پنجسال چند ماه بوده هفت سال در کناره آنحضرت
 رسالت علیه الصلوة و التحية پرورش یافتند و سی سال در ظل حمایت پدر بزرگوار
 یعنی جناب شاه ولایت جا داشتند و هشت سال چند ماه دیگر فقط در کفایت
 حضرت رسالت زندگانی کردند و این اما اثبت بالشیء أدلة الشیء
 التي الخصص لها الشبهة الا کبر اینست آنچه مثاقی بود به شهادت ستم

که مختص بان فرزند ابر گشت باقی ماند شهادت جهریه پس بیانش باید شنید و
 اَمَّا الشَّهَادَةُ الْجَهْرِيَّةُ الَّتِي اخْتَصَّ بِهَا السُّبُطُ الْأَصْغَرُ فَمِنْ الْكِبَرِ
 الْوَقَائِعِ الْمَشْهُورَةِ وَالْأَشْهُادِ ظَاهِرِي كِهْ اخْتِصَاصِ بَافِتِ بَانَ فرزند اصغر
 پس آن از بزرگ ترین وقایع مشهوره است و سبب شهرت آنها کونیها
 جهریاته و سببها آنکه لما تملك يزيد وتسلطن وذلك في حجب
 سنة ستين بدمشق كتب الى اقا القليم اخذ البيعة له
 وكتب الى عامله بالمدينة وليد بن عقبة ان ياخذ
 البيعة من الحسين رضي الله عنه فامتنع الحسين من بيعته
 لانه كان فاسقا ممد من الخمر ظالما وسبب شهرت آن انگا
 شدن آنست و پیشتر آنکه هرگاه مالک و پادشاه شده یزید و تسلط یافت
 بر مملکت و آن دریا حجب سال شصتم از هجرت لشهر دمشق اتفاق افتاد
 نوشت نامه با بسوی اقا القیم بجهت گرفتن عقد بیعت برای خود و نوشت
 نامه بعامل خود بهدینه ولید بن عقبة برای گرفتن بیعت از حضرت امام حسین
 رضی الله عنه پس باز ماند و انکار کرد حضرت امام حسین از بیعت یزید برای آنکه
 بود او فاسق و اثم الخمر ظالم بابد و آنست که چون معاویه بن ابی سفیان فوت
 کرد و یزید بجای پدر خود بر تخت سلطنت نشست نامه با اقا القیم و ممالک
 برای اخذ بیعت بعمال و حکام هر مقام نوشت چنانچه نامه یزید پیش ولید
 بن عقبة حاکم مدینه بدیضمون رسید که معاویه بنده از بندگان خدا بود و فای
 یافت و من بجای او شستم و بیعت القیاد برای خود بزدی میخواهم بایک
 از حسین بن علی و دیگر اهالی مدینه بیعت برای من بگیری و درنگ و تاخیر
 در اخذ بیعت نکنی ولید بن عقبة بجز و در و نامه حسین بن علی و عبد الله بن یزید را

که یزید پیشتر آنکه هرگاه مالک و پادشاه شده یزید و تسلط یافت بر مملکت و آن دریا حجب سال شصتم از هجرت لشهر دمشق اتفاق افتاد نوشت نامه با بسوی اقا القیم بجهت گرفتن عقد بیعت برای خود و نوشت نامه بعامل خود بهدینه ولید بن عقبة برای گرفتن بیعت از حضرت امام حسین رضی الله عنه پس باز ماند و انکار کرد حضرت امام حسین از بیعت یزید برای آنکه بود او فاسق و اثم الخمر ظالم بابد و آنست که چون معاویه بن ابی سفیان فوت کرد و یزید بجای پدر خود بر تخت سلطنت نشست نامه با اقا القیم و ممالک برای اخذ بیعت بعمال و حکام هر مقام نوشت چنانچه نامه یزید پیش ولید بن عقبة حاکم مدینه بدیضمون رسید که معاویه بنده از بندگان خدا بود و فای یافت و من بجای او شستم و بیعت القیاد برای خود بزدی میخواهم بایک از حسین بن علی و دیگر اهالی مدینه بیعت برای من بگیری و درنگ و تاخیر در اخذ بیعت نکنی ولید بن عقبة بجز و در و نامه حسین بن علی و عبد الله بن یزید را

که یزید پیشتر آنکه هرگاه مالک و پادشاه شده یزید و تسلط یافت بر مملکت و آن دریا حجب سال شصتم از هجرت لشهر دمشق اتفاق افتاد نوشت نامه با بسوی اقا القیم بجهت گرفتن عقد بیعت برای خود و نوشت نامه بعامل خود بهدینه ولید بن عقبة برای گرفتن بیعت از حضرت امام حسین رضی الله عنه پس باز ماند و انکار کرد حضرت امام حسین از بیعت یزید برای آنکه بود او فاسق و اثم الخمر ظالم بابد و آنست که چون معاویه بن ابی سفیان فوت کرد و یزید بجای پدر خود بر تخت سلطنت نشست نامه با اقا القیم و ممالک برای اخذ بیعت بعمال و حکام هر مقام نوشت چنانچه نامه یزید پیش ولید بن عقبة حاکم مدینه بدیضمون رسید که معاویه بنده از بندگان خدا بود و فای یافت و من بجای او شستم و بیعت القیاد برای خود بزدی میخواهم بایک از حسین بن علی و دیگر اهالی مدینه بیعت برای من بگیری و درنگ و تاخیر در اخذ بیعت نکنی ولید بن عقبة بجز و در و نامه حسین بن علی و عبد الله بن یزید را

وگویند که چون نامه نرید بولید بن عقبه رسید مروان مشورت کرد مروان گفت که
 حشمت بن علی و عبدالرحمن بن ابی بلر و عبدالسد بن عمر و عبدالسد بن یزید اطلب کن این چهار
 کس و درخواست بیعت بکن اگر بیعت کردند بهتر والا این چهار تن را گردن بزن
 تا بر همه کس عبرت شود و دیگری از قبول بیعت حلف نوزد و ولید مشورت
 مروان را ضی نگشت و گفت که من پس فاطمه و پس ابوبکر و پس عمر و پس زبیر را
 کشتن نمیتوانم آنحضرت گویند که ولید بن عقبه حضرت امام حسین را طلبید اینجا
 جماعه غلامان و موالیان خود را همراه گرفته همه را بر در ساری ولید گذاشته
 تنها پیش او رفتند ولید برآه تعظیم در آمده عرض مضمون نامه نرید نموده در خوا
 بیعت کرد آن حضرت در جواب ارشاد کردند که من بیعت نرید نخواهم کرد
 که او فاسق و دائم انحر و ظالم است گویند که مروان خبیث از شرارت
 خود باز نیامده و دست از خبیثا طینت برنداشته بولید گفت که ای امیر
 حشمت را بی اخذ بیعت مگذار که بار دیگر بر او قدرت نیابی او را ورنه باید در
 تا بیعت کند و اگر از بیعت باز ماند کشتن او بفرما تا خلیفه از تو راضی شود
 ولید گفت و یکجای مروان مرا بکشتن حشمت میگوئی اگر شرق و غرب عالم
 به من بخشد من هرگز قصد خویش نکشم مروان بعد ازین خاموش ماند و
 آنجناب از آنجا برخاسته مراجعت بخانه ساخته بقصد روانگی بطرف مکه معظمه
 پرداختن چنانچه ارشاد میشود وَخَرَجَ الْحُسَيْنُ إِلَى مَكَّةَ لَا رِبْعَ خَلْوٍ
 مِنْ شُعْبَانَ فَدَخَلَ مَكَّةَ وَاقَامَ بِهَا وَرَوَانُ شَدَّ حُسَيْنَ يَسْجَى مَكَّةَ
 بتاریخ چهارم شعبان پس داخل شد بکه واقامت گرفت در آن و چون خبر
 خروج حضرت امام حسین از مدینه منوره و وصول بکه معظمه را مصاد و بار
 گردید و مردم اطراف و جوانب برین سانحه وقوف یافتند اهل کوفه با طاعت

والتقیاد آنجناب اتفاق کرده نامه با علی سبیل التواتر و التعاقب متضمن طلب
ارسال اشتند چنانچه بیانش می رود و لکن وصل الخبر الى اهل الكوفة
اتفق منهم جمع کثیر و کتبوا الى الحسين عليه السلام يدعونهم
اليهم ويندوون له بالقيام بين يديه بانفسهم واموالهم وبالغوا
في ذلك و تباغت اليه نحو مائة وخمسين كتابا من كل طائفة
وجامعة فسئل اليهم ابن عمه مسلم بن عقیل و حشمتهم على نصرته
و حمايته و هرگاه رسید خبر بسوی اهل کوفه متفق شدند ازینجا جماعت کثیر بودند
نامه با نجیست امام حسین بمضمون طلب آنحضرت و بذل جانها و اموالها و در
جهد متگذاری بحضور آنجناب و مبالغه نمودند درین باب و پی در پی رسید
آنحضرت قریب صد و پنجاه نامه از هر گروه و جماعت پس روانه کرد بطرف
ایشان پس عمر خود مسلم بن عقیل را و ترغیب و تاکید فرمود آنرا بر نصرت و حما
و بالجملة کوفیان بالالحاح تمام نامه های متواتر و قاصدهای متکاثره طلب
حضرت امام حسین علیه السلام فرستادند و در خصوص اصرار و استبداد
زیاده تر بکار بردند و گویند که نامه اخیر که به دست معتمدی از اهل کوفه رسید
عبارتش این بود للمؤمنین بن علی من شیعته و شیعته ابیه علی امیر المؤمنین سلام
ما بعد فان الناس يتظرونك و لا راى لهم غيرك فاعجل العجل یا بن رسول الله
و السلام عليك و رحمة الله وبركاته یعنی تمامی مردمان منتظر مقدم شریف اند
و اجماعت و التقیاد دیگری سوای آنجناب منظور ندارند ای پسر رسول خدا
خود را برودی برسان و مایان را از بند انتظار و در بان چون استدعا
کوفیان در باب طلب زیاده از حد گذشت آنحضرت خود هستند که از خانی عفا
عنمت بانصوب فرمایند عبد الله بن عباس و دیگر اجداد اصحاب که در کوفه مخطوب بودند

ما لغت نمودند و گفتند که لفظی ای الکوفی لایوفی بیوفائی اهل کوفه ضرب امثل
 و مشهور در عالم است قول و فعل سکنه آنجا اصلا قابل اعتماد نیست آخر بعد قال
 و مقال قرا یافت که آن حضرت عازم کوفه نشوند و شخصی را از متوسلین خوش
 با لطف روانه کنند چنانچه برادر عمر و مسلم بن عقیل را به نیابت خود فرصت کوفه
 فرمودند و کوفیان را بر اطاعت و متابعت و نصرت و حمایت آنحضرت تحریص
 و ترغیب نمودند اکنون کیفیت وصول مسلم بکوفه بگوش بگوش شنیدنی عهد
 کوفیان بخیمه انصاف دید نیست فلما وصل مسلم الکوفه نزل فی
 دار المختار بن عبید و بایع الحسین علی یدیه خلق کثیر اکثر
 من اثنی عشر الفا فاطلع علی ذلك الثمان بن بشیر و الی الکوفه
 من جانب یزید و کان صحابیا فهداه الناس علی ذلك لکن
 اکتفی بحجزه الشهدید و کفو تعرض لاحد پس هرگاه رسید مسلم
 بکوفه فرمودند در خانه مختار بن عبید و بیعت کردند حسین را بر دست او خلق
 بسیار زیاده از دوازده هزار کس پس مطلع برین حال شد نعمان بن بشیر
 که حاکم کوفه از جانب یزید بوده و بود صحابی پس تهدید کرد مردم را برین کار
 لیکن گفتا نمود مجروح تهدید و متعرض نمشت برای هیچکس جملا چون مسلم بن عقیل
 داخل کوفه شده به خانه مختار بن عبید لقفی خست اقامت کشاد مردم کوفه هجوم
 آورده بیعت بر دست او نمودند چنانکه نوبت از دوازده هزار درگذشته کار
 به سوره هزار و بر و ایتی بستی هزار و بر و ایتی به چهل هزار رسید نعمان بن بشیر حاکم
 کوفه که مردم را برین ماجرا و قوفه یا فیه بحسب ظاهر کار تند تهدید و
 تحریف نموده با شیار اعراض و انماض متعرض حال جدی از مبایعتین نمشت
 بلکه در باطن معاون و مددگار حضرت مسلم بوده بهمانی ترغیب مردم بر بیعت

و اطاعت میکرد و آخر کار چون تغافل نعمان بر همه کس نمایان شد بعضی از
 بد نهادان یزید را از حقیقت حال آگاه ساختند و بسعایت و شکایت نعمان
 پیرا ختنه چنانچه می فرمایند فکتبَ مُسْلِمُ بْنُ يَزِيدَ الْحَضْرَمِيُّ وَعُمَارَةُ
 بْنُ الْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ إِلَى يَزِيدَ مُخْبِرَانِهِ عَنْ أَمْرِ مُسْلِمٍ وَمَيْلِ
 أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَيْهِ وَتَغَافُلِ النَّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْهُ. پس نوشت
 مسلم بن یزید حضرمی و عماره بن ولید بن عقبه بسوی یزید در حالیکه خبر و اسیر
 این هر دو او را از امر مسلم میل بل کوفه بطرف او و تغافل نعمان بن بشیر از ولایت
 مسلم بن یزید حضرمی و عماره بن ولید بن عقبه حال در و مسلم کوفه و رجوع
 مردم مسجد است او برای اطلاع یزید نوشتند و از تغافل نعمان بن بشیر او را
 خبر داد کردند فعزل بنزید النعمان و ولی مکنه عبد الله بن
 زیاد و کان و البیاع علی البصرة فیکجهذ عبد الله من البصرة
 إِلَى الْكُوفَةِ وَدَخَلَهَا لِيَاكُمِنْ الْجَهَةِ الْبَادِيَةِ فِي لِبَاسِ
 أَهْلِ الْحِجَازِ وَأَوْهَمَ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَتَقَبَّلَهُ
 النَّاسُ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ وَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَمَشَوْا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ
 قَالُوا أَمْرٌ حَبَابُكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدِمْتَ خَيْرٌ مَقْدَمُكَ
 حَتَّى دَخَلَ دَارَ الْأَمَارَةِ. پس مغرول کرد یزید نعمان را و حاکم گردانید
 بجای او عبید اسد بن زیاد را و بود او حاکم بر بصره پس سامان سفر کرد
 عبید اسد از بصره بسوی کوفه و داخل شد در الوقت شب از طرف بیابان
 بلباس حجازیان و در و هم انداخت مردم را باینکه حسین است پس استقبال
 کردند او را مردم در تاریکی شب و سلام کردند و رفتند پیش ایشان او گفتند
 مرحبا باد ترا ای پسر رسول خدا آمدی تو نیک آمدن پس خاموش ماند بن یا

اما آنکه داخل شد مکان حاکم نشین را خفی مبارک چون مردم کوفه بعد از احتیاجیت
 در انقباض و اطاعت مسلم بن عقیل کو شعیبه داعی بر طلب حضرت امام حسین
 علیه السلام گردیدند و آن حضرت نیز بعزم الغطاف عنان از مکّه بکوفه خیزید
 و خبر آمد آمد و اطراف و جوانب اشهر را یافته گویند که یزید بدربار افتابان
 سانچو بکار خود حیران و مشوره طلب از ندیمان گشت مشاوران بدآل چنان
 اندیشیدند که اگر حسین بکوفه رسید عراق از دست مارت بلکه بنای این سلطنت
 و حکومت از هم شکست پس صواب دید آنست که نعمان بن بشیر از حکومت کوفه
 مغرول و شخصه دگر بجای او منصوب شود که مسلم بن عقیل را با اعوان و انصار او
 بکشد و بیخ فتنه و فساد را بالکلیه بر کند آخر بعد رو و تبعیض قرار دادند که این کار
 غیر از دست عبید الله بن زیاد سر انجام نیابد یزید بیان زیاد را که حاکم بصره بود
 بامارت کوفه و عراق مقرر کرده باو نوشت که زود از و خود را از بصره بکوفه
 رسانده مسلم بن عقیل و مبایعان و متابعان او را بکشد ^{ای بشارت} و از حسین طلب بیت
 مانماید اگر او قبول بیعت کرد بهتر والا او را نیز بکشد چون نامه یزید بنام
 ابن زیاد رسید بر او خود را قائم مقام خود به بصره گذاشته بالفور عازم
 کوفه شد تا آنکه بقا رسید رسید سپاه خود را در آنجا گذاشته و از راه فریب
 خود را بلباس حجازیان آراسته و عمامه بسر بسته و بر اشری نشسته با حدود
 چند انداهی که قافله حجازی آمد در تاریکی شب میان نماز شام و عشا بکوفه آمد
 و مردم کوفه که همه تن چشم انتظار براه حضرت امام حسین بودند غلط خورده او را
 امام حسین پنداشتند و با استقبالش پرداختند و سلام کردند و مهربان
 گفتند و پیش پیش او رفتند و این زیاد و قتل سکوت بلبان نموده هیچ نمی گفت
 اما آنکه داخل و اما اللّاه گشت و این همه بای آن بود تا مردم کوفه بر آمدن او

خبردار نشوند و دفعه بلوا کرده آماده فتنه و فساد و دفع او نکردند فلما اصبح
 جمع الناس و قرء علیهم منشور الایالة و هدا دهم و حد رهم
 عن مخالفة یزید و فرق جماعه مسلم بقوة التذییر و اختفی
 مسلم فی دارهانی بن عروة پس هرگاه صبح شد جمع کرد ابن زیاد مردم را
 و خواند بر اینها سنانده که است خود را تهدید و تهدید کرد اهل کوفه را از مخالفت
 یزید و مشفق گردانید چنانست مسلم بقوت تدبیر و پوشیده شد مسلم بخانه
 بانی بن عروه یعنی یحیی و تهدید اسمانی و تخویف زبانی ابن زیاد جماعه سبایان حضرت
 مسلم متفرق گردید و مسلم خود را بخانه بانی بن عروه پیرده اختفا کشید فاذا سل
 عبید الله محمد ابن الاشعث مع فوج الی داره و کانوا بهانی بن
 عروة فحبسه و حبس جمیع رؤساء الکوفه عنده
 فی القصر و اتی الخیر مسلم فنادی شعاره فاجتمع معه ازبوع
 الفا و احاطوا حول القصر پس فرستاد ابن زیاد محمد بن اشعث را بانوجی بسو خانه بانی
 بن عروه پس آوردند او را پس قید کرد ابن زیاد او را و محبوس نمود و جمله رؤسای کوفه را نزد
 خود در قصر و رسید این خبر به مسلم پس از داد و اخصان رفیقان خود را پس جمع شدند
 او چهل هزار مردم و احاطه کردند گرد قصر یعنی چون ابن زیاد بانی بن عروه و دیگر رؤسا که
 در آنجا از قصر خود محبوس گرد حضرت مسلم بدایت ایحال خاصان و رفیقان خود را جمع فرمود
 باجمعی چهل هزار کس محاصره قصر بیداد بن زیاد نموده قاصر عبید الله الأسادی امین
 رؤساء الکوفه ان یکلموا عسائیرهم و یردوهم عن رفاقه مسلم فکلموهم فقفوا
 کلهم و امسوا مسلم فی حین فیما انضطاط الظلام ذهبوا لیک ایتضا و بقی
 و حید که پس امر کرد ابن زیاد اسیران را که از رئیسان کوفه بودند با نیکه
 بفرمانند عزیزان و فریبان خود را و باندارند اینها را از رفاقت مسلم پس

فمانند اسیران عزیزان خود را پس متفرق گشتند همه اینها و شام کردند و مسلم
 در پانصد کس یعنی تمامی مردم همراه متفرق گشتند و تا شام از چهل هزار پانصد
 باقی ماند پس هرگاه پیداشد تیرگی شب رفتند ایشان بهم و باقی ماند مسلم
 تن تنها یعنی اول از چهل هزار پانصد کس همراه مسلم ماند بعد از آن چون
 شب تاریک شد این پانصد هم راه خود گرفتند و مسلم بن تنها باقی ماند و
 گویند که چون برای نماز شام حضرت مسلم در مسجد کوفه تکبیر افتتاح گفت
 پانصد کس اقتدا با او کردند و چون سلام در داد یک کس را ندید و درین تر
 فرصت همه هارفتند و مسلم را تن تنها گذاشتند و گویند که چون مسلم نزدیک
 قصر ابن زیاد رسید و دید که مردم از همراه او گریز می نمودند از آن جمله قریب
 سه صد کس باقی ماند حیران شده چپ و راست نگاه میکرد و می گفت که اینها
 ما کجا میرود و از آن هم دو دوازده کس باقی ماند از نگاه فرمود که ای اهل کوفه خطوط
 متواتر فرستادید و مرا طلبیدید و حواله بآمد نمودید چون یک دو قدم دیگر
 رفت هیچکس با او نبود فَتَوَدَّ فِي الظُّلُمِ قَاتِي مَنَزِلِ امْرَأَةٍ
 فَاسْتَسْقَاهَا فَسَقَتْهُ وَادَّخَلَتْهُ فِي مَنَزِلِهَا پس آمد و رفت میکرد
 مسلم در راه پس آمد خانه زنی را پس طلب آب کرد پس آب نوشانید
 آن زن مسلم را داخل کرد او را در خانه خود یعنی رفیقان مسلم آنحضرت را
 تنها گذاشتند و همه با گریختند مسلم در راه سر آید تنها میگشت و ازین طرف
 با نظرف میرفت درین حال تشنگی بر مسلم مستولی گشت بر در خانه زنی که طوط
 نام داشت او را طلب آب فرمود آن زن او را آب نوشانیده و داخل خانه
 خود نمود وَكَانَ ابْنُهَا مَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ فَاسْطَلَقَ
 فَأَخْبَرَ مُحَمَّدًا وَأَخْبَرَ مُحَمَّدٌ عَبْدَ اللَّهِ فَبَعَثَ عَبْدُ اللَّهِ

عَمْرُو بْنُ حَرْثٍ صَاحِبِ شَرْطٍ وَحُجَلِّ بْنِ الْأَشْعَثِ فَأَحَاطَ
 بِالذَّائِرِ وَبُودَ پسران زن مولی یعنی غلام آناد محمد بن اشعث پس رفت
 او و خبر کرد محمد را و خبر کرد محمد عبید اسد را پس فرستاد ابن زیاد عمرو بن حرث
 کو تو ال شهر و محمد بن اشعث را پس محاصره کردند این هر دو خانه را یعنی هرگاه
 طوعه مسلم را بخانه خود جاداد از اتفاقات قضا و قدر پس طوعه که حبیلہ محمد بن
 اشعث بوده مولای خود را از حال مسلم خبردار کرد و آن کس هماندم پیش
 ابن زیاد رفته سر کلافه این راز و انمود ابن زیاد و بجز در یافت این حال
 کو تو ال شهر که عمرو بن حرث نام داشت و محمد بن اشعث را برای گرفتار
 مسلم فرستاد ایشان با جماعه کثیره رفته خانه طوعه را که حضرت مسلم در آن
 سکونت داشت محاصره نمودند و داعیه گرفتاری مسلم کردند چون حسیّت
 شجاعت بنی هاشم نهان نشستن در خانه گوارا نکرد و نخواست مسلم را بیسیف
 يَقَاتِلَهُمْ فَأَنَا وَحُجَلِّ بْنُ الْأَشْعَثِ بِالْأَمَانِ فَجَاءَ بِهِ إِلَى عُمَيْدِ اللَّهِ
 فَضَرَبَ عُنُقَهُ وَآلَفَى حَبَشَتَهُ إِلَى النَّاسِ وَصَلَبَ هَانِيًا وَكَانَ
 ذَلِكَ لَيْلَتِ خُلُوفٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ
 وَقَتْلَ عُقْبَةَ اللَّهِ مُحَمَّدًا وَأَبْنَاهُ هَيْمَةَ ابْنِ مُسْلِمٍ أَيْضًا مَعَهُ
 پس برآمد مسلم با شمشیر خود در حالیکه جنگ میکرد با آنها پس پیش آمد محمد بن
 بامان پس آورد مسلم را بسوی بن زیاد پس او گردن زد او را و انداختن
 او را بطرف مردان و بردار کشید بانی را و بود این واقعه سوم ذی حجه سال
 شصتم از هجرت و کشت ابن زیاد و محمد را بر اہم هر دو پس مسلم را با او گویند که چون
 این حرث کو تو ال را بن اشعث سر طلقه لایاب جدال با جماعت فحشت کس
 خانه طوعه را محاصره نمودند مسلم تن تنها شمشیر گرفته از خانه برآمد و هنگامه محاصره

اگر چه که در چند انکه بعضی را از طرف مقابل رضی کرد و برخی را چه بنم سیاه فرستاد و اینست
 دانست که نخل تیغ بنی هاشم کار این جماعت نیست بر او خلع پیش آمده اظهار این و
 مسلم را از مقابل باز داشت و مسلم بن حنظل و محمد و ابراهیم پسران آنحضرت را همراه گرفته و
 این را ببرد آن سر آمد شقی قبل از رسیدن مسلم نزد او و ابان را حکم داد پس وقت
 مسلم داخل روزه شود و گردش نند و پیش از زن جدا سازند چنانچه از رفیقان این
 زیاد از چپ و راست شمشیر ناکشیده در دم در روزه استاده بودند مسلم ناگاه که از گردش
 گردش نند و پیش از زن جدا کرده پیش مردمان انداختند و گویند که تا اینکه مسلم داخل قصر
 این یاد میشد شغل تملیل و تبیع بود که ریه بنا آنچ بنید و بدین توینا بالحق و انت غیر الغافلین
 می نمود که فوخته شربت شهادت چشید و زنت اقامت از دار فنا بدایع
 کشید بعد از آن محمد و ابراهیم پسران مسلم را نیز کشتند و هانی بن عروه را
 کشته بردار کشیدند و سرهای این بطله را بر نیزه کشیده در کوفه دید
 گردانیدند و این سانحه سوم و سیج سال شصتم از هجرت اتفاق افتاد تمام شد
 این دوستان حال ابراهیمای حال حضرت امام حسین علیه السلام در وانگی
 آنحضرت از یک بطرف کوفه رسیدن بکر بلا و مبتلا شدن با انواع کربلا
 گوش فرا باید داشت و فی ذلک الیوم خرج الحسین من مکه الی
 الکوفة و قیل کان حروجه یوم الذریه و در آن روز یعنی سوم
 ذیحجه که روز شهادت حضرت مسلم بوده روانه شد حسین از یک بطرف کوفه و
 گفته که بود روانگی آن حضرت روز تروییه یعنی هشتم ذیحجه و کان سبب
 حروجه آن مسلم بن عقیل کان قد کتب الیه یمتسک
 قدومه و بود سبب روانگی آنحضرت اینکه مسلم بن عقیل با جمل تمام شیشه
 تا و بالتماس قدم او مخفی نماند که پیرن مسلم بن عقیل بکوفه رسیده و با سا

عظمای آنجا بر دار است مردوش و طلقه اطاعت بگوش کشیدند تا آنکه زیاده
بر چهل هزار گرس و دخل در اثره بیت گردیده مستدعی تشریف آوری جناب
امام حسین علیه السلام از که بکوفه شدند حضرت مسلم خدیست جناب امام شریف
که اهل کوفه قبول بیعت نموده همه باتن باطاعت و انقیاد در داوه در گرد
انتظار قدمینیت نزدش بسته اند لهذا آنجناب تقصیر غم روانی از که
بکوفه فرسوند و کمنا حججهن بالخروج مئعه ابن عباس و ابنت
عمرو و جابر و ابو سعید بن اخضر رایی و ابو واقد الکلبی
فلهم یمنیع بمنعم وقال ای سیمعت ابی نقول سمعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول ان کینا نخلل به مکة
قلا اکون انا ذلک الکلبش و هرگاه جناب امام حسین علیه السلام تبیه
سامان سفر فرمود منع نمود او را ابن عباس و ابن عمرو و جابر و ابو سعید
و ابو واقد لشی پس باز ماند از باز داشت ایشان گفت بدرستی که شنیدیم
از پدر خود که میگفت که شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمود
هر آنیکه گویندی باشد که کعبه بان حلال گردد پس نباشم من آن گویند
پوشیده نماید که چون حضرت امام حسین علیه السلام غریت کوفه دست
فرمود اجابه صحاب که در یک معظمه حاضر بودند به مخالفت پیش آمدند چنانچه
عباس گفت که امی حسین از حرم مکه که خانه خداست مرو و بر قول کو فیان
اعتماد کن نمیدانی که باید بروبارت چه کردند و اگر تو باز نمائی اهل خیال
خود را همراه ببر و من میترسم که مبادا تو کشته شوی و زنان و کودکان تو اسیر
بلا شوند و نیز گفت که مرا گمان است که ترا همچو عثمان میان زنان و دختران
باشند چون عرض این عباس جابعرض قبول نیافت ابن عباس بدوین شد

و گفت و احبیب الدن و یای بای که اسیت و نیز عبد الدن بن عمر از غریمت کوفه منع نمود
و گفت که ای حسین بر قول و فعل اهل کوفه غره مشو و از مکه بسوی کوفه برو با جمله جابر و
ابو سعید خدری و ابو و اقدلیشی و دیگر هر کس که حشین آئوده سفر کوفه دید فتح کرد
آخر کار چون مبالغه و اصرار مانعین از حد در گذشت حشین در جواب کشف راز
فرموده ارشاد کرد که من از پدر خود و او از رسول خدا علیه الصلوٰۃ و الثنا شنیده است
که گویند می در مکه کشته شود که بسبب آن حلت کعبه گرد پس من میخواهم که من
همان گویند باشم یعنی شخصی را در مکه کشتند که خوش موجب بجز متی کعبه شود پس
من دوست ندارم که در مکه کشته شوم و این همه بلکه زیاده ازین در ترجمه تاریخ طبرستان
و ترجمه صواعق و دیگر کتب مذکور و مسطور است و باید دانست که مصداق حدیث
مذکور عبد الدن بن زبیر بوده که او را در مکه کشتند و این سفک و باعث بر تهمال
کعبه شد و هر چند این کشت و خون بجز و ظلم واقع شد لیکن چون منجر به تنگ حرت
کعبه گردید جناب سید الشهدا علیه النجیة و الثنا بحال حرم و احتیاط و مراعات آب
کعبه گوارا نکرد که قتلش موجب تهمال کعبه شود و درین مقام سخنی است ظاهر لفظ
که با وجود اشعار و اخبار از واقعه شهادت که از سید الشهدا بطور آید گو بطریق جزم
و یقین نباشد اجماع صحابه مثل ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابو سعید خدری و غیر
ایشان چرا اتفاق از رفاقت و معیت حضرت حسین فرموده فقط بر منع خروج از
مکه و رفتن بکوفه اکتفا و زبیده اظهار خیر خواهی نمودند و همراهی نرفتند و جواب این
اعضال متنبی بلفظ صلی است که بسط در کلام خواهد و نیز اندیشه شایع نقصب نسبت
به بعضی او بام در ربط و ضبط تقریر است و بنای این مختصر بر اختصار و تنزه از لوث
نقصب افتاده پس طبعی کشف از تفصیل نموده بالا جمال این قدر گفته می شود که معلوم
میگردد که در همین سفر آنچه مقتضای فضا و قدر است از قوت بغفل خواهد آمد

منجین غفلت

بعد که مثل این عباس که عظمت و جلالت شان شان باتفاق ثابت و متحقق است
 باوصف انجمن بظنون خاطر خود تقاعد از رقابت کردند و با وجود قلق مفارقت
 و گریه های باری همراه نرفتند هر عذر یک برای ایشان قرار داده شود همان عذر
 را از جانب دیگران هم قبول باید کرد المختصر جناب امام حسین علیه السلام سوم
 و پنجم بروایت صحیح و نیز بعضی ششم و پنجم روز ترویه با معبودی از اهل بیت
 و شیعیان و موالیان که میانش میشو و از که روانه کوفه شدند و سارا
 مع انثنین و ثمانین نفساً من اهل بئته و شیعته و موالیه فسمع فی انحاء
 الطريق یقول مسلم و یفرق جماعته فصر بالرجوع فقال بنو عقیل
 و الله لا ترجع حتی نصیب بئارنا او یقتل فقال الحسنین لا خیر فی
 الحیوة بعد کفر و روانه شد حسین با جمعیست هشتاد و دو کس از اهل بیت
 و یاران و علما آن خود پس شنید در اثنای راه خبر قتل مسلم و انتشار جماعت او
 پس قصد بازگشت کرد پس گفتند فرزندان عقیل که قسم بخدا باز نخواهیم
 تا آنکه با انتقام ریم یا کشته شویم پس گفت حسین که بهتری نیست در زندگی
 بعد شما یعنی چون آنحضرت با معبودی از اهل بیت و یاران و علما آن که
 بعزم کوفه خروج فرمود در اثنای راه خبر شهادت مسلم بن عقیل و بدعت
 کوفیان و تفرق جماعت ایشان اصفا نموده غم مراجعت بکند کرد که پس آن
 عقیل قسمتها یاد کرده باتفاق گفتند که ما معاودت نمی کنیم و بگونه میرویم تا
 انتقام خود و قصاص مسلم از دشمنان بگیریم یا خود بآن کشته میشویم یا نجیب
 بعد ملاحظه گفتگوی برادران مسلم بن عقیل اگر شاد کردند که لطف زندگی
 بعد ازین نیست که شما همه با کشته شوید و من تن تنها بمانم و گویند که حضرت
 امام حسین علیه السلام را در راه با جماعه حبیب پوش فرزدق شاعر ملاقات کردند

و احوال کوفه پرسید و فرمود که زبانی که در آن وقت مرخصی داشت
 که کلام کردن نمی توانستم لهذا با اشاره گفتم که بکوفه مرو و بجه روان شو و گویند
 که چون فرزند شایع بن حضرت حسین ملاقات کرد و دست آنحضرت پیوست
 آنجناب پرسید که ای ابوفراس از کجایم آنی گفت از کوفه فرمودند که بگو
 ملاطفت کند آشتی گفت که دلمای مردمان با تو گذشتیم و شیرامی ایشان بانی است
 و قضا و قدر اند آسمان نازل است و الله فعل ما شایع حضرت حسین در جواب گفت
 که قضا را باز نتوان داشت بالجمله چون پسران عقیل سنگ راه مراجعت شدند
 حضرت حسین متوجه عراق شد چنانکه میفرمایند فَقَدْ سَارَ نَحْوَ الْعِرَاقِ حَتَّى إِذَا
 كَانَ عَلَى مَرِّ حَلَتَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ فَلَقِبَهُ الْحَزْبُ بِزَيْنِ الْعَبْدِ الرَّيَّاسِ
 وَمَعَهُ أَلْفُ فَارِسٍ مِنْ أَصْحَابِ بْنِ زِيَادٍ شَاكِي السَّلَاحِ بَعْدَ أَنْ
 رَوَانَهُ شِدَّةَ طَرَفِ عِرَاقٍ تَأْتِيهِمْ رَسِيدٌ بَجَائِيٍّ كَدُّهُ مَثَلُ الْكُوفَةِ بَعْدَ مَا لَقِيَ
 كُشَيْتَ بِالْوَحْدَةِ مِنْ يَمِينِ رِيَامِيٍّ وَهَمْرَاهُ وَبُودَنْدِ نَهْرِ سَوَاحِلِ مِنْ هَمْرِيَانِ
 ابْنِ زِيَادٍ فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ قَدْ أَرْسَلَنِي إِلَيْكَ
 وَأَمَرَنِي أَنْ لَا أَفَارِقَكَ حَتَّى أَقْدِمَ بِكَ إِلَيْهِ وَأَنَا وَاللَّهِ كَارِيٌّ
 فَمَا يَمْلِكُنِي الرَّجُوعُ إِلَى الْكُوفَةِ وَلَا سَبِيلٌ إِلَيَّ مُفَارَقَتِكَ بِگفت
 جز با حسین که این زیاده فرستاده است مرا بسوی تو و حکم کرده است مرا با اینکه
 جدا نشوم از تو تا آنکه پیرم ترانزد او و من بخدا ازین کار گرا هست کنند ام
 پس نیست ممکن همراه کشت بکوفه و نه راه بسوی جدای تو یعنی چون حرب
 یزدید ریاحی در اثنای راه با جناب حسین در خورده گفت که مرا هر چند این زیاده
 با هزار سوار مسلح برای گرفتاری تو فرستاده است لیکن دل من راضی بآن نیست
 که ترا گرفتار کرده پیش این زیاده رسانم و این هم نمی توانم که ترا گذارم و مرا

کوفه نماید فقال له الحسين اني لهما قدّم هذا البكد حتى آتيني كنت
 اهله وقد مت علي رسلهم وانتم من اهل الكوفة فان دمت
 على بيعتكم دخلت مصركم والا انصرفت فقال له الحور والله ما علم
 هذه الكتب ولا الرسل ولا يملكني الرجوع الى الكوفة فلا افارقك
 حتى اقدم بك اليك وطال الكلام بينهما پس گفت با حسين عليه السلام
 که من نيادم باین شهر تا نرسيد بن نامه های اهل آن و نيامند پيش من اينچي
 ايشان و شما از اهل کوفه هستيد پس اگر ثابت و قائم باشيد بيعت خود و دايم
 بشهر شما و گرنه باز گردم پس گفت چرا با امام حسين که بخدا من نميدانم اين نامه ها را
 و نيالچيان را و نيست ممکن مرا بازگشت بکوفه پس نيكذارم ترا تا آنکه بيرتم ترا
 پيش ابن زياد و دراز شد سخن ميان هر دو با جمله چون حرن يزد رياحي سبب
 آمد خود بخديست حضرت امام عرض نمود آنجناب در جواب ارشاد فرمودند که من
 از خود عازم کوفه نشده ام بلکه کوفيان ^{مرا} نامه ها و قاصد ها فرستاده با مرا و مباد
 تمام مرا طلبيدند و شما که آمده آيد نيز از اهل کوفه هستيد اگر ثابت و برقرار بماند
 بيعت خود باشيد رخت غميت بشهر شما مي شوم و الا مرا حجت بوطن خود مي گم
 حزن بخبري خود از ترقيم نامه ها و ترسيل قاصد ها عرض داشته گفتم که اکنون بازگشت
 من بکوفه بدون بردن جناب نزد ابن زياد ممکن نيست و گويند که اولاً حربه
 و اگر داشت حضرت امام راضي شده گفته بود که جناب را اختيار است به جانب
 که خواهند بروند من بکوفه مي روم و پيش ابن زياد عرض ميدهم که حسين با من
 ملاقي نشد و بطرفي ديگر رفت که درين حال نامه ابن زياد بنام حربه بن مضمون
 رسيد که در اسير کردن حسين تقصيري نکنی و الا بنرا مبتلا گردی که تحمل آن
 نتوان کرد و بعد از آن حربه را خود ترسيميد که اگر سواران ابن زياد که همراه ما سوار

عرض ماجرا نماید خداوند که از دست جور این زیاد پرسروفت ماجرود باز
مبالغه در بردن آنجناب نزد این زیاد و بکار برده تا آنکه از طرفین کلام بطول
آنجامید و سلسله سخن از جانبین دراز کشید قصه کوتاه چون حضرت امام
مرضی حرو یافت عنان غریت از کوفه بر تافت و سائق و قائم قضا و قدر
کشان کشان آنجناب را بکر بلا انداخت حالا این واقعه شنیدنی و کار گذار
تقدیر وید نیست فَاَتَخَرَفَ الْحُسَيْنُ عَنْ طَرِيقِ الْكُوفَةِ إِلَى كَرْبَلَاءَ
وَنَزَلَ بِهَا فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الْحَرَمِ سَنَةَ إِحْدَى وَبَسْتَيْنَ وَمَتَا
نَزَلَ سَأَلَ عَنْ اسْمِهَا فَقِيلَ هَذَا مَوْضِعٌ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ فَقَالَ
مَوْضِعٌ كَرِبَ وَبَلَاءُ فَنَزَلَ الْيَوْمَ وَحَطُّوا لَهُ نُفَالًا وَنَزَلَ الْحَرَمُ وَ
قِيلَ لَهُ الْحُسَيْنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِأَرْضِ كَرْبَلَاءَ پَس بَارِگشت حسین
از راه کوفه و متوجه شد بسوی کربلا و رسید در آن بتاریخ دوم محرم سال
شصت و یکم و هرگاه رسید پرسید از نام آن مکان پس گفته شد که این مقام
ست که آنرا کربلا گویند پس گفت که این جای کرب و بلاست پس فرود
آمدند قوم و انداختند بار بار او فرود آمدند و لشکر او مقابل حسین رضی الله
عنہ بنزدین کربلا و تر جمه طبری و غیر آن نویسند که چون حسین بکربلا رسید
حربن نیز پدید ریاحی بطریق خیر خواهی عرضه داشت که اینک نوح و گره فرستاد
این زیاد و میرسد جناب را میگذارد که شب شب کوچ کرده به جانب دیگر روند
چنانچه آنجناب کوچیده تمام شب قطع مسافت فرمود چون سپیده ببحر رسید
دید که بهمان زمین کربلا وارد است و گویند که این معامله تا هفت شب اتفاق
افتاده که هر شب راه میرفت و باز و صبح خود را بنزدین کربلا می یافت تا آنکه
کار بجایی رسید که شتران را می زدند از جای خود حرکت نمی کردند پس چار و ناچار

به تقاضای مثبت کردگارها نجات اقامت گشوده طرح مقام انداخت و
 همین که پنج در زمین میزدند و بنهرم از دخت میگردیدند خون از زمین و دخت
 گل میکرد و بشایده این حال فرمود که از اینجا رفتن نمی توانم که جای موعودین
 و مشهد و قتل من این زمین است و نیز در ترجمه طبری است که چون حسین
 بکر بلا رسید و خواب دید که آنحضرت علی السعد علیه وآله وسلم با جماعه ملائکه
 آورده حسین را و کتار گرفتند و فرمودند که ای فرزندان من میدانم که دشمنان
 قصد کرده و در صدد کشتن افتاده اند ایشان از شفاعت من در قیامت
 محروم اند و نزدیک است که خدای تعالی ترا بدرجه شهادت رساند و بهشت را
 برای تو آراستد و پدر و مادر تو منتظر است پس آنحضرت علیه الصلوٰه
 و السلام بر سینه حسین نهاده فرمود اللهم اعطِ الحُسَيْنَ صَبْرًا وَ أَجْرَ الْحُسَيْنِ انْزُفُوا
 بیدار شد و بر اهل بیت خود این خواب بر خواند جمله گریان شدند و گریه آتا شد
 وَ اَنَا الْكَيِّ رَاجِعُونَ بزبان رانند القصه چون خبر وصول حضرت امام حسین
 علیه السلام بر زمین که بلا و کوفه گروش ابن زیاد رسید آنچه از دست جوش
 بوقوع آمد آنرا بایشانید ثُمَّ كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ كِتَابًا إِلَى الْحُسَيْنِ كِتَابًا
 إِلَى بَيْعَةِ يَزِيدَ فَلَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ عَلَى الْحُسَيْنِ فَقَرَأَهُ وَ الْفَأْهَ
 وَقَالَ لِلرَّسُولِ مَا لَهُ عِنْدِي جَوَابٌ فَرَجَعَ الرَّسُولُ إِلَى بَنِ زِيَادٍ
 فَاسْتَدَّ غَضَبُهُ وَ جَمَعَ النَّاسَ وَ جَهَّزَ الْعَسَاكِرَ وَ صَوَّرَ مَقْدِنًا
 عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَ كَانَ وَ لَاهُ الرَّيِّ وَ أَعْمَا لَهَا وَ كَتَبَ لَهُ فَاسْتَعْفَى
 مِنْ خُرُوجِهِ إِلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ قَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ إِمَّا أَنْ
 تَخْرُجَ وَ إِمَّا أَنْ تُعَيِّدَ عَلَيْنَا كِتَابًا بِنَايُولِ سَيْكِ الرَّيِّ وَ أَلْحَمَّا
 وَ تَقْعُدَ فِي بَيْتِكَ فَاخْتَارَ وَ لَابَهُ الرَّيِّ يَسْتَرْ نُوشت عبدالله

کتب
 حسین
 و
 شهادت

حسین
 و
 شهادت

حسین
 و
 شهادت

نامه حسین برای طلب بیعت نیرید پس هرگاه رسید نامه پیش حسین پس خواند
 آنرا و انداخت آنرا و گفت به قاصد که نیست این نامه را نزد من جواب
 پس باز گردید ایلمچی بسوی ابن زیاد پس سخت شد خشم او و جمع کرد مردم را
 و سامان کرد لشکر را و تجویز نمود سردار لشکر عمر بن سعد را و بود ابن زیاد
 که حاکم کرده بود ابن سعد را بر ولایت رومی و اضلاع آن و نوشته بودند
 برای او پس استغفار نمود ابن سعد از خروج خود برای جنگ حسین گفت
 با ابن سعد این زیاد که یا خروج کنی برای جنگ حسین و یا باز دهی ما را اسد ما
 که بگویم رومی و اضلاع آن بتو داده ام و نشینی در خانه خود پس اختیار
 کرد ابن سعد ولایت رومی را بجملا چون ایلمچی ابن زیاد ناگام گشته عوف بن قیس
 پیش او کرد و نامه غضب ابن زیاد رو بآشنداد آورده سری با سگاشید
 و بچو رسن سوخته بر خود چیده در بن محاربه حسین افتاد و جمع مردم و سامان
 لشکر برای جنگ نموده ابن سعد را که عامل رومی و اضلاع آن ساختن بود
 طلبید تا مقتدره الجیش گشته پسر کردگی لشکر از پی قتال بکربا روانه شود
 و جنگ با حسین نماید ابن سعد از اختیار این کار استغفار نموده خود را یکسو
 کشید و خواست که بمقاتله و محاربه حسین نره که ابن زیاد با و نوشت که
 ای ابن سعد یا حسین خروج بکن و برای جنگ او برو یا از حکومت ری
 دست برداشته سندی که بنموده ام آنرا استر و نهد در خانه خود و حسین
 پس ابن سعد دنیا را بر دین اختیار کرده استر او سند حکومت ری
 و موقوفی ازان گوارا ساخته بقبول حکم ابن زیاد پرداخت و طلع ایله
 قِتَالِ الْحُسَيْنِ بِالْفَسَاكِ فَمَا ذَاكَ بَنُ زِيَادٍ جَهْرُ حُمُوشِهِ
 إِلَى أَنْ يَجْمَعَ عِنْدَ كَهْمِ بْنِ سَعْدٍ لِمُتَّحِنٍ وَعَشْرُونَ أَلْفًا مَائِينَ

استغفار طلب
 معاف نمودن
 کارهای

فَارِسٌ وَرَاجِلٌ فَكَرُّوا شَاطِئَ الْفَرَاتِ وَحَالُوا بَيْنَ الْمَاءِ
 وَبَيْنَ الْحُسَيْنِ وَاصْحَابِهِ وَكَانَ أَكْثَرُ الْخَارِجِينَ يَغْتَالِهِ
 قَدْ كَانَتْهُ وَبَايَعُوهُ وَبَرَأَ مِنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ بِرَأْيِ قِتَالِ حُسَيْنٍ بِالشَّكْرِ بِإِيجَابِ
 ابْنِ زِيَادٍ تَهْنِئَةً لِلشَّكْرِ وَسَامَانَ فُوجٍ بِرَأْيِ ابْنِ سَعْدٍ مِكَرًا تَأْتِيهِمْ مَجْتَمِعٌ وَفَرَاهِمٌ
 نَزْدَ عُمَرَوْنَ سَعْدٍ بَسْتُ وَوَهَرَ كِسْ أَسْوَارُ وَبَادِيَةٌ فَرُودَ آدَمْدَ بَرَكْتَ رَهْ آبِ
 فُكْرَاتٍ وَحَالٌ شَدِيدٌ دَرِيَانِ آبِ حُسَيْنٍ وَاصْحَابِ وَوَبُودُنْدَ الْخَرْجِ كُنْزِ
 بَهْجَنَكِ اَوَكْسَانِيكِهِ بِحَقِيقَتِ نَامَةِ بَانُوشْتَنْدَ وَبَعِيتَ بَاوَنُودُنْدَ لَعْنَى ابْنِ سَعْدٍ
 بَطْمَحِ حَطَامِ دَنِيوِي دِينَ رَابِدِنِيَا فَرُودَنْدَ وَخِيَرَةُ نَكَالِ وَوَبَالِ اخِرُوعِي آدَمْدَ
 بِمَقَامِ حُسَيْنٍ بَرَأَ مِنْ الشَّكْرِ شِيَهَا كَرُوَابِ زِيَادِ حُسْرَانِ نَهَادِي وَرَهْ
 نَوَجَاهِ بِرَأْيِ كَمَكِ ابْنِ سَعْدٍ مِغْرَسَتَاوَنَا أَنْكَ ابْنِ سَعْدٍ بِاجْمَعِيَّتِ بَسْتُ
 وَوَهَرَ بِرِيَادِهِ وَوَسَوَارِ شَهْتَمُ مَحْرَمِ دَرَكِرِ بَلَارِ سِيدِهِ حَالِ مِيَانِ الشَّكْرِ حُسَيْنِ وَشَطِ
 فُكْرَاتِ كَرُودِيدِهِ بِرَكْنَارِ آبِ الشَّكْرِ فَرُودَنْدَ وَصَرَفَ آبِ رَا از الشَّكْرِ حُسَيْنِ بَارِ
 دَهْشْتِ عَصَةِ رَا بَخْشَابِ تَنَكِ سَاخْتِ چَندَانَكِهِ چِه جَامِي يَارَانِ وَوَالِيَانِ
 صَفَارِ وَكِبَارِ الْمَبِيتِ سَاتِي كُوشِ وَشَفِيعِ رُوزِ مَحْشَرِ مَحْتَاجِ بِرَأْيِ كَيْقَطَرَةِ آبِ
 وَازِ شَنْكِي بِتِيَابِ وَدَلِ سِينَةِ بَرِيَانِ وَكِبَابِ كُشْتَنْدَ دَرِ نِجَالَتِ يَزِيدِ
 هِدَانِي كِه از الشَّكْرِ يَانِ حُسَيْنِ بِنِ عَلِيِّ بُو دَنَجِدِ مَتِ اِمَامِ مَظْلُومِ عَرَضِ شَدِ
 كِه اَكْرِ فَرَمَانِ رُو دِ پِشِ ابْنِ سَعْدِ رَفْتِ هَسْتَجَا زَتِ آبِ كَنَمِ ارشَادِ شَدِ كِه اخْتِيَا
 سَتِ چُونِ يَزِيدِ هِدَانِي نَزْدِ ابْنِ سَعْدِ رَفْتِ بَاو دَرُ خُورِ وَبَسَقَتِ بِسَلَامِ
 كِه شَعَارِ اسْلَامِ سَبْتِ نَكَمِ دِ ابْنِ سَعْدِ خَطَابِ بَا يَزِيدِ هِدَانِي كَرْدِ كِه اَسْمَى اِدَبِ
 هِدَانِي تَرَكِ اسْلَامِ چِرْ كَفْتِي آيَا مِنْ سَلْمَانِ نِيسْتَمُ وَفَرَاوَرِ سَلْمَانِ اِنْمِي شَنَامِ
 يَزِيدِ هِدَانِي جَوَابِ دَاوَدِ كِه دَايِ بِرِ اسْلَامِ تُو كِه دَعْوِي سَلْمَانِي اِنْمِي وَخُسْرُوجِ

بر این رسول و اولاد بتول نموده که بقتل ایشان بسند و تشنه برای خون اینها شسته
 و فرات دریای ست که سگ و خوک از آن آب میخورند حسین بن علی و برادران
 و فرزندان و زنان اهل بیت و طهارت از تشنگی جان بلب دارند و تو آب
 از ایشان منع کرده و باز میگوئی که من خدا و رسول را می شناسم و شما نمی شناسید
 گفت که ای یزید بیدانی همه راست گفتی لیکن چه کنم که دل من را نمی بگذاشتن
 حکومت می و اضلاع آن نمی شود پس یزید بیدانی مرا جبت کرده حقیقت حال را
 بخبر مت حسین عرض نمود و ما ناچار این حکایت است آنچه در صحیح بخاری و ترمذی و
 خلاصه اش اینک شخصی از اهل عراق بخبر مت ابن عمر از طهارت خون پشه رسید
 گفت ندکه عراقیان از خون پشه می پرستند و فرزندان رسول را کشتند و خوش
 حلال هستند و من بگوش خود شنیده ام که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 میفرمود و بهما رجایا بنی الدنیا گویند که چون لشکر ابن سعد آماده جنگ شد
 حسین بن علی علیهما السلام از مقام خود برآمده و بر روی ایشان بایستاد
 و بعد حمد و ثنای خدا خطاب بشکریان یزید نموده فرمود که ای مردمان بینید
 که من کدام و نسب مرا بیان کنید و در دلهای خود تامل کرده بگوئید که شما
 را بختن خون من و تهک حرمت من درست است یا نیست و من پدر
 و خربنی شما نیستم و فرزندان غیرم رسول خدا نیستم آیا حمزه سید الشهداء عم
 من نیست و آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق من و برادر من سید
 شباب اهل البیت نفرموده و دیگر از فضائل مناقب خود بیان فرموده و حجت
 بر اعدا تمام ساخت و نیز گویند که چون شکریان ابن سعد آب را بر شک
 حسین بن نموده کار بر اهل بیت نبوت تنگ گرفتند حسین بن علی با بن سعد
 نوشت که از سه کار یکی اختیار کن یا مرا بگذار تا بکمر ورم یا اجازت ده که دست

عزیمت بشهر دگر گشتم و آنجا به نشینم یا مرا پیش یزید بفرست ابن سعد جواب داد
 که باش تا باین زیاد بنو لیسیم چون باین زیاد مایه فساد نوشت از تهدید می این
 کرد که اگر حسین دست به بیعت یزید گذارد بهتر و آلا او را باید کشت و من ترا
 برای جنگ فرستاده ام نه برای صلح باید که هنگامه قتال با و کرم کنی و آلا
 بجای تو دگری میرسد چون نامه ابن زیاد باین سعد رسید همانوقت صفت
 آراست و لشکر را بمقالبه درست کرد و گفت که امی حسین من بسیار خواستم
 که تو بیعت با یزید کنی و من به خون تو مبتلا نه شوم این کار سر انجام نیافت
 اکنون آماده جنگ باید شد و نیز گویند که چون لشکر ابن سعد آب فرات را
 پس پشت گرفته فرود آمد و خمیه گاه چشمتین ریگستان بوده آب هرگاه که منع کردند
 چاه ها کندیدند تا بهفتاد و دست کاویزند آب نیافتند ابلهیت نبوت و دیگر
 یاران و موالیان و دو اب از تشنگی بیتاب شدند و از خشکی کام احدی اطفال
 گفتار نماند و با اشاره سخن می گفتند و با تیمم نمانی گذاردند چون بیطاعتی بر زبان
 و کوکان از حد در گذشت حسین عباس بن علی را باتنی چند برای آوردن آب
 فرستاد نیز پدیان نگذاشتند که آب بگیرد عباس را مجروح کردند و همراهیان
 او را کشتند عباس زخمها خورده بنی است حسین رسید و بزبان حال گفت که
 بجز آب شمشیر آبی نصیب شدنی نیست و بعضی روایت کرده اند که خیمه حسین
 در صحرا استاده بود شخصی بنی است آن حضرت حاضر شد و دید که آنجناب مشغول
 بتلاوت قرآن است و اشک از چشم جاریست عرض نمود که چگونه وارد این موضع
 شدی فرمود که کوفیان نامه ها نوشتند و قاصدها فرستادند و ما را طلبیدند
 و این زمان نشسته خون من شده اند و اکثر از خارجین بقتال من کسان می کنند
 که دست به بیعت من واده اند و از ترحمه صواعق منقول است که چون حسین

این سختی گذشته نصیحت برادر خود یعنی حسن بن علی یاد میکرد می گریست
 که وقت رحلت فرموده بودند که اسی حسین از سفهای کوفه و اعموان آن میزد
 باشی و بر اقوال ایشان خروج نکنی که موجب نعت پریشانی تو گردد و در ترجمه
 طبرسیست که حسین در خیمه آمد و حرم محترم انصیت فرمود و امر به ما برت نمود
 زنان بگریه درآمدند حسین زنان را از گریه منع کرده نظر بجانب آسمان برداشت
 گفت که خداوند ا تو میدانی که بیعت با من کردند و باز عهدش گسستن با من تو
 و او من از ایشان بستان پس مردم همراه را طلبید و همه را جمع کرد و گفت که
 آنچه بر شما بود گردید و بشرط خدرت بجا آوردید شما اندک آید و ایشان بسیار
 شمار از بیعت خود برون کردند هر یک که خواسته باشید بروید و من از جان خود
 نا امید شدم همه حاضر شدند که این از ما نخواهد شد که ترا در دست اعدایان
 روز سیاه مبتلا بگذاریم و جان خود بسلامت بریم فردای قیامت پیش جدت
 چه نکریم ما همه جانهای خود را پیش تو فدای می کنیم پس بضمون این شعر شعر

گردست دهد نهر احسانم | در پای مبارکت فشانم | همراهیان خضر
 که هست چست بستند و دست از حیات خود بستند و بشرط شهادت شدند
 که لشکر ابن سعد مقابل درآمده آماده کار را گردید پس انچه اتفاق افتاد آنرا
 باینند فلما یقین ان القوم قاتلوه احرأصحابه فاحتفروا
 حفرة شديدة بالحدائق حول الحسكر وجعلوا لها جهة
 واحدة يكون القتال منها وركب عساكر ابن سعد
 واحد قوا بالحسين ورحقوا واقتلوا پس هرگاه به یقین دانست
 که هر این جماعه ابن سعد قتال خواهند کرد با او امر فرمود اصحاب خود را پس
 ساختند سنگی شبیه خندق گردانید و اگر دشمنان را دیدند برای آن جهت

که باشد قتال آن درین حال سوار شدند لشکریان ابن سعد و نرغه کردند لشکر
 حسین را و هجوم نمودند و شروع جنگ ساختند یعنی چون حسنین منطلقه
 داشتند که لشکریان ابن سعد دست از تعرض باز نهند و مرابی جنگ نمی گذارند
 اصحاب خود را حکم فرمود تا آماده جنگ شوند و داد و شجاعت داده کسب شهادت
 نمایند پس یاران آنجناب بپنجهری گردیدند و لشکر شبیه بخندق ساختند و بر آن
 آن راهی داشتند که همان راه برای جنگ برآیند و کارزار نمایند و همین که اصحاب
 حسین این سامان کردند سواران ابن سعد خیمه گاه حسنین را حلقه نموده جنگ
 پیرواختند و هنگامه قتال کرم ساختند پوشیده نمادند که چون بهم محرم رسید
 و صبح عاشورا از افق مشرق محیبت و سیدان سعد شکر آراسته صفت بمقابل
 جنگ کشید جناب سیدالشهدا علیه التَّحِیَّه و التَّنَا بَعْدَ تَاوِیة نماز صبح بر چهارپایه نشسته
 رو بر لشکر ابن سعد برآمده خطبه خواند و بعد فراغ از حمد خدا و لغت مصطفی صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم خطاب با طرف مقابل فرموده ارشاد کرد که ای مردمان بربندید
 که ترسایان نشان سیم خمر عیسی را تعظیم می کنند و جهودان اگر اثری از آثار
 موسی می یابند آنرا عزیز میدارند و منکله پسر دختر پنجبر شما هستم که بقتل من
 بستاند و نمیدانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را فرزند خود خوانده است
 و عزیز داشته و مدح و ثنای من کرده آیا خون کسی از شما ریخته ام که در صد قصاص
 او دشمن جان من شدید یا مال شما بر زده منست که طلب آن می نمایید یا دیگر
 مطالبه دارید که برای آن عرصه بر من تنگ کردید من بگذریم منوره برگزید
 آن نوشته بودم مرا آنجا نگذاشتید بلکه آدم رسولان و طلب من فرستادید
 و نامه ها نوشته تیرید و شمار رسیدم با من عذر کردید و نقض عهد نمودید چون این
 خطبه خواند هیچکس جواب نداد پس فرمود که حجت خدا بر شماست و شمار این

جمعی نیست و انشراح بخوابانید و بر اسب سوار شد و صف بپا راست تا ایشان را تبدا کند و گویند
 که مردی از لشکر ابن سعد عبد الله نامی که در حقیقت عبد الشیطان بود و سب راجولان و ادویه
 بمیدان و غا آمد و دید که آتشی بر گرد عیال اطفال حسین بن شمر کرده اند تا کسی بخانه و غنمت
 که امی حسین بشارت با و ترا به آتش دنیا پیش از آتش آخرت بختاب و در حق او دعائی به
 کرد و همان دم باجی آتش در گوی افتاده و او را بدان نندق پر آتش انداخت آخر آن
 ناری در میان آتش بسوخت بعد از آن دو تن از لشکر ابن سعد بر آمده مبارز شدند این
 طرف و کس بمقابل بر آمدند و آن نیز و کشته بهنم سیاه رسانند و گویند که هرگاه مبارزی
 بر جنگ لشکریان ابن سعد بخیزند امام مظلومان پیش قدمی میکرد و مولیان را شمشیر میکشیدند
 و می گفتند که یا بن رسول خدا از ایان کس هم زنده بولاست ترا جنگ نمیکند ایم با شما
 ابن سعد یافتند که همراهیان حسین را برگ نهاده اند بمقابل فردی فردی از عده جنگ نتوان
 لهذا بمقابل یک کس چند تا بر آمده مبارز حسین تیر باران میکرد تا آنکه هر کس از لشکر
 حسین برای جنگ سیرفت زنده نمی گشت و ازینجاست که سیر فرایند و گفته اند که کشتن
 مِنْ أَهْلِ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَأَصْحَابِهِ وَاحِدٌ بِحَدِّ وَاحِدٍ لِيَأْتِيَ الْقَتْلُ
 مِنْهُمْ بِأَقْبَعِ عَلَى خَمْسِينَ رَجُلًا وَبِمَوَارِدِ كَشْتِ بَشْدَا ابْنِ بِلَيْتِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَايَن
 او کی پس کی تا آنکه کشته شدند زینهار نیاورد برینجا که کس نگوید ذَلِكَ صَاحِبُ الْحُسَيْنِ
 إِمَامٌ مُعَيَّنٌ يُعَيِّنُ اللَّهُ لَوَجْهِهِ اللَّهُ إِمَامٌ ذَابِبٌ يَدُّ بَعْثٍ عَنْ حَرَمِ
 رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پس در میان فریاد کرد حسین
 آبا فریاد می هست که بفریاد ما رسیده برای خدا آبا و افعی هست که دفع کند از حرم تنه بر خدا
 صه الله علیه و آله و سلم یعنی چون اکثری از یاران و مولیان ابلیت بقتل
 رسیده و زیاده برینجا که کس از اهل و اصحاب حسین علیه السلام جام شهادت کشیدند
 حسین علیه السلام بفریاد آمده اظهار استغاثه کرد و این فریاد دستغاثه

فقط برای اتمام حجت بوده تا معلوم شود که درین حال کدام کس از عیال
 اسلام شریک محلیت امام انام میگردد و اذ ابالحربین یزید بن
 تقدّم ذکره قدّ اقبل علی نفسه الیه و قال یا بن رسول الله انی
 کنت اول من خرج علیک و انا الان فی حزبک فمرّنی ان اکون
 مقفولاً فی نضرتک لعلّ انال شفاعه جدّک عدا انکره علی عسکر
 کمر بن سعد فکم یزید یفانکهم حتی قتل و قتل معه اخوه
 وابنه و مؤلاه ایضا پس بیک ناگاه حربین یزید ریاحی که مقدم شد ذکر او
 تحقیق متوجه شد سواره بر اسب خود بطرف حسین و گفت ای فرزندی پیغمبر خدا
 صلوات الله علیه و آله و سلم هر آینه بودم من اول کسی که خروج کرد و بر تو و اکنون در
 گروه تو ام پس بفرما مرا با اینکه بشم کشته شده در مددگاری تو تا بیا بم شفاعت
 به تو فرمای قیامت پس حمله کرد بر لشکر ابن سعد پس مقاتله کرد و آن قوم تا آنکه
 کشته شد و کشته شد با و برادر او و پسر او و مؤلا او و یزید بن حسین فریاد کشید
 و صدای استغاثه از امام ظالم بلند گردید و حربین یزید ریاحی همین که بکسی جناب
 سید الشهدا و فرزندان رسول خدا ملاقات کرد و به فیق سعادت ابدی از اطاعت
 ابن سعد خود را یکسک کشیده و به سابقه عنایت سردی از رفاقت یزیدیان
 انحراف ورزیده بحضور امام مظلومان رسید و عرض داشت که چنانکه از او پس
 خارجین لقتال تو بود و من بچنان از سابقین تا صرین تو ام فرمان رو و که جان
 خود را در محوای نصرت تو گذارم و فرمای قیامت نقد شفاعت جدای تو بد
 ایمان آرم این بگفت و بمحبت برادر و پسر و مولای خویش بر لشکر ابن سعد باخت
 و این هر چهار تن چندان بجزایه مقاتله گرم گیراد و پند که بسپاری را از قوم شقیان
 تنبیغ و تیر کشیده شادان شادان بمنزل شهادت رسیدند مجمل چون یاران

و موالیان حسین یکیک داو شجاعت بمیدان جنگ داده جانهای خود را فدا می
 تو لای فرزند رسول خدا و اهل بیت مصطفی نمودند و غیر از تنی چند از عزیزان و
 قریبان باقی نماندند جناب سید الشهدا فرمود که حالانوبت منست و خواست که از
 صف قتال برآمده متوجه به لشکر اعدا شود که برادر و برادرزادگان و سایر عزیزان
 فریاد کردند که تا یک تن هم از ما جانی بقالب دارد و ترا بجنگ نمی گذاریم چون از آنها
 هم کمی بعد و کرمی کار خود کرده بدرجه شهادت فائز گردید چار و ناپار نوبت بمقابلت
 سید الشهدا تن تنها بالشکر اشقیار رسید اکنون آنچه ناشنیدی بود شنیدیست
 و هر چه نایدی بود دیدی فاللحم القتال حتی قتل اصحاب الحسین باسلام
 و ولد و اخوته و بنو عمت و بقی و حده قباد ز بنفسه و سیفه
 مصلحت فی یدیه لکن یقاتل و یقتل من بذر الیه حتی قتل
 منهم الکثیر فاختنعت الجراحات و السهام فاتیته من کل
 جانب پس باشتاد رسید قتال تا آنکه شته شدند همه یاران حسین
 و فرزندان او و برادران او و عمزادگان او و باقی ماند آن حضرت تن تنها
 پس مبارزت فرمود بنفس نفیس خود در حالیکه شمشیر برهنه بود و در دست او
 پس بسیار مقاتله میکرد و میکشت هر کسی را که می برآمد بمقابله او تا آنکه گشت
 از ایشان بسیار پس در گرفت او را زخمها و تیرها می رسیدند بر بدن او
 از هر جانب یعنی چون نائره قتال سر فلک کشید و کار باز یاران و موالیان
 و فرزندان و برادران و عمزادگان درگذشته نوبت محاربه بفرست الشهدا
 رسید تن تنها سیف سلول و در دست گرفته بمقابله تشون اشقیاء پر خست
 و زبان بلاغت ترجمان را باین شعار آبدار آشناساخت نظم انابن علی انحر
 من آل هاشم کفانی بهذا منفر حسین انفر و جدی رسول الله اکرم من مشی

وخن سراج اسدنی الارض نیه سر و فاطمه امی سلامه احمد و عمی سیدی
ذوالجناحین جعفر و فینا کتاب اسد انزل صاوقا و فینا الهدی والو
والخیر نذکره و هر کسکه از لشکر مخالف روبروی او میگشت اورامی گشت
تا آنکه جم غفیر و جماعه کثیر از دست و تیغ او به پاویه و دوزخ شتافتند و تزلزل
عجیب و لغزشی غریب در فوج مخالف راه یافته پس هرگاه عرصه مقابل
بر لشکر اعدا تنگ شد از دور حمله کرده اورا زیر نیز گرفتند چون ازین هم کار
نکشود شمر روی الجوشن حیل و گرانگشت و آتش تند سیرازه در کاسه فریبخت
تا آنکه سپهر مانند کواکب الشمس زد و الجوشن السکونی فی کتبه
و قال بینه و بین رخله و حرمه فصاح الحسین و یحکم بالشیع
الشیعان الذی اقلکم فاکلم تعرضون الحرم فان النساء انهن لیلن
و قال لشمرا صحابه کفو اعین النساء فانصد و الرجل فی نفسه
فما لوب بالسهم و الرماح حتی سقط علی الارض شهید او و جاره
نضربن خمره فکم یقعد علی قطع راسه فکول خولی بن
یزید فقطع راسه و فی روایه فقال الشمرا صحابه و ایاکم
ما انتظرون بالرجل وقد اخنسه الجراحات و قال
عليه السلام و الرماح حتی وصل سهم شفی من الاشقیاء
الی حنکة فسقط عن الفرس و ضرب به شمر
علی وجهه فاذرکه سنان بن انس النخعی
قطعه بر فح و نزل خولی بن یزید ليقطع
راسه فارتدت يداه فقتل أخوه شبل
بن زید فقطع راسه و دفعه الی خولی

و پیش آمد شمر بنی الجوشن سکونی بالشکر خود پس مائل گشت و بیان امام مظلوم
 خیمه و حرم او پس فریاد کرد حسین که وای بر شما ای گروه شیطان منم که قتال
 میکنم با شما پس برای چشماتم عرض میشودید بچرم که برآینه زنان قتال با شما نکردند
 پس گفت شمر باصحاب خود بازماند از زنان و قصد کنید بسوی این هر دو پس سل
 کردند به تیرها و نیزه ها تا آنکه افتاده بر زمین شهید شده و خواست که بر دسرا و انضر
 بن خرش پس قدرت نیافت بر رسیدن سرا و پس فرود آمد از اسب خولی بن
 یزید پس برید سرا و در روایتی است پس گفت شمر میارای خود وای بر شما چه نظا
 می کشید این مرد و حال آنکه فر گرفته است او را زخمها و پیاپی رسیده برو تیرها و
 نیزه ها تا آنکه رسید تیر بخنجر از بدنجنان بسوی حلق او پس فرود افتاد از اسب
 و بر دوش شمر شیر بر روی او پس رسید او را اسنان بن النسنخ پس مجروح گرد
 او را به نیزه و فرود آمد از اسب خولی بن یزید تا بهر دسرا و پس بجزید دستها
 او پس فرود آمد از اسب برادر او شبل بن زیاد پس برید سرا و او بینداخت
 آنرا بسوی برادر خود خولی جملاً چون لشکریان ابن سعد تاب مقابله و محاربه اجتناب
 سید الشهدا علیه الوف من التجهة و الثنا در خود نیافتن شمر بدیکر حیل و گریز
 خود را با جماعه خود میانہ حسیلین و حرم محترم مائل کرده خواست که دست تعرض
 با بهیبت نبوت دراز کند که امام مظلوم لغوه و یکنم یا سر شیعۃ الشیطان زده
 فریاد کرد که من با شما می جنگم این چه نامردیست که بر زنان می تازید مجرد
 اصغای این صدای مهابت انما شمر از تعرض تخیم سرا برده عصمت و طهارت دست
 کشیده با همراهیان خودش متوجه با حضرت گردید پس از یکطرفی جماعه شمر و از طرف
 دیگر فوج آخر حمله آورده بناب سید الشهدا را از پس و پیش در میان گرفتند
 آنقدر باران تیر و نیزه از هر دو سو بر سر وقت امام مظلوم باریدند که آن یکه تاز

میدان و خالجام تسیم و رضا بدست گرفته از پشت اسپ بر زمین شهادت افتاد
 و عنان غریمت از حیات اینجهان بی ثبات یکسکوشید خست اقامت لغز و س
 اعلی کشاد و گویند که این سانحه بعد زوال شمس از نقطه دائره نصف النهار بوده که خبر
 اول از اجزای وقت نماز پیشین است و گویا اینحال دال بر آنست که کعبه
 افتتاح بر پشت ابریش در کوع بعد از افران از آن رسیده هنگام وصول بر زمین
 دست داده و باین صورت هئیت جمعی نماز ظهر خست ظهور بدم و اسپین کشاد
 و احتمالی که در قاطع سربارک است در اصل ساله و لیست واضح همین است که
 شقاوت را در ازل بر ناصیه حال خولی بن یزید بدآل نوشته اند اگر چه بادی این
 شناخت نصیر بن خرشه را گفته اند و در روایتی است که چون تن مبارک بکثرت
 جراحات سهام و براح غراب شد شمر ملعون تخصیضی باصحاب خود کرد که باوصف شبک
 شدن بدنش بر خنهای تیر و نیزه هنوز زنده گذاشته اید که ناگاه تیری از دست
 بدبختی از بدبختان بجام حضرت امام رسیده کار او را تمام کرد که از پشت اسپ
 بر زمین افتاد و در همین حال شمر نامر و شمشیری بر روی مبارک حواله کرد و سنان
 بن انس نخعی از پی رسیده بر خنمه مخرج ساخت و خولی بن یزید از اسپ
 فرود شده خواست که بقطع سر بر داند که دستش لرزید و شبل بن زیاد سگ زرد
 بر او ریشال از اسپ فرود آمده سربارک را از تن بریده پیش برادر خود خولی
 انداخت و بعد از آن آنچه از دست بیدار لشکریان شمر و ابن سعد بر بقیه آل طه
 و یسین رفت بیانش میرود **وَقَدْ خَلَقُوا عَلَى الْحَرَمِ وَأَسْرًا وَاشْتَرَى عَشْرًا**
غَلَا مَا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَمَنْ كَانَ مِنَ النَّسَاءِ يُفْتَرِ أَنْدَبِ جَرْمٍ مُحَرَّمٍ
وَأَسِيرٍ كَرِهَ دَوْدَ كَسْرَ الرَّانِ وَجَوَانِ بَنِي هَاشِمٍ وَهَرَسَ رَاكِبٌ بُوْدَ بِنِ
زَنَانٍ وَآخِرَ ابْنِ سَعْدٍ وَشَمْرَ نَفَرًا فَرَسَ بُوْهُمُوهَا وَوَطُوْهُمُوهَا

در وقت نماز ظهر
 در وقت نماز عصر
 در وقت نماز شب
 در وقت نماز صبح
 در وقت نماز ظهر
 در وقت نماز عصر
 در وقت نماز شب
 در وقت نماز صبح

و حکم کرد این سعد و شمر گرویی را پس سوار شدند بر سپاه و بی سپاه شدند تن حسین
 علیه السلام را و آذسوا لوالکس المکرم مع بشیر بن مالک و خواری
 بن بزیل یکی این زیاد و فرستادند سر کرم امام علیه السلام را با بشیر بن
 مالک و خواری بن بزیل و سبوی این زیاد با کله چون حسین منطوق را به خنجر بداد
 از تن جدا کردند و شجره رسالت و دو وجه نبوت و نبالت را به همیشه فدا کردند
 و گویند که قیس بن اشعث پیر منش از تن بی سر بر کشید و صیب بن کثیر
 او گرفت و شمر با هم میان خودش قصد خیمه الملبیت عفت و ملهات نموده همانجا
 پرده خست علی بن الحسین که بر بستری بیماری افتاده بود همین که نظر شمر بر او شد
 افتاد و خواست که او را بکشد که شخصی دستش گرفت و گفت که سلمان الان اطفال
 کفار را نکشند و تو این کودک بیمار را سلمان را می کشی شمر جواب داد که ای زنی
 این زیاد فرموده است که زنی از آل عبا نباید گذاشت او گفت که اینهمه را پیش
 امیر باید فرستاد و نام هر چه خواست او باشد لعل آرد پس شمر و ابن سعد گفتند
 که اسپان را بر تن حسین و دو اند چنانچه بخت کس از سواران جسم شریف و
 عنقرط طیف حسین را با مال سهم سپان ساختند چنانکه استخوان تن مبارک
 ریزه ریزه شده بشکست و سر مبارک را بر نیزه کرده با بشیر بن مالک و خواری بن
 نیرید بکوفه پیش این زیاد و فرستادند و زنان الملبست را بر شتران بی پرده سوار
 کرده و علی بن حسین بیمار را بر شتری انداخته روانه بکوفه ساختند و گویند که ابن سعد
 یک روز در کربلا مقام کرده کشتگان خود را و گور نموده و تن حسین و همراهانش
 تا سه روز همچنان افتاده ماند و کسی دفن ننیکرد تا آنکه مردم عاصریه که آن قبیله
 بر کنایه فرات فراهم شده تن حسین را در یک گور و دیگری را شمر را در جنب او و با
 شمر را یکی کرده دفن کردند حالا اسامی شهدای الملبست که با جناب سید الشهدا

ما
 دفن کردن در میان
 عاصریه
 علی بن حسین
 و اسامیان محمد علیهم السلام

در کربلا شهید شدند بایشانید و سرشک غم از دیده پرغم در ماتم ابن خیار اهل عالم
باید بارید و استشهد معه رَضِيَ اللهُ عَنْهُ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ
عَبْدُ اللَّهِ بْنُ
الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ وَعُمَرَانُ بْنُ عَلِيٍّ وَحُجْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ
عَلِيٍّ وَجَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ وَثَلَاثَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ أَخِيهِ الْقَاسِمِ
بْنِ الْحَسَنِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ وَعُمَرَانُ بْنُ الْحَسَنِ وَقِيلَ
أَبُو بَكْرٍ بْنُ الْحَسَنِ وَقُتِلَ مَعَهُ ابْنَاهُ عَلِيُّ الْأَكْبَرُ فَاتَتْهُ قَاتِلُ
بَيْنَ يَدَيْ أَبِيهِ حَتَّى قُتِلَ شَهِيدًا وَعَبْدُ اللَّهِ قُتِلَ صَغِيرًا
بَكْرًا بَلَاءَ جَاءَهُ سَهْمٌ شَقِيٌّ وَهُوَ فِي حِجْرِ أَبِيهِ فَقَتَلَهُ وَقُتِلَ
مَعَهُ فَهْلٌ وَعَوْنُ ابْنَاءِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَعَبْدُ اللَّهِ وَ
عَبْدُ الرَّحْمَنِ وَجَعْفَرُ بْنُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَهُوَ لَا
مَعَ الْحُسَيْنِ سِتَّةَ عَشَرَ رَجُلًا أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا
مِنْ خِيَارِ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
قَدْ اسْتُشْهِدُوا يَوْمَئِذٍ وَشَهِيدٌ شَدِيدٌ بِأَحْسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلِيسٌ
الزُّبَيْرِيُّ أَوْ عَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ وَثَمَانُ بْنُ عَلِيٍّ وَتَمِيمُ بْنُ عَلِيٍّ وَغَدِيرُ بْنُ عَلِيٍّ
وَجَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ وَنَدَاكَ كَسِ الزُّبَيْرِيُّ حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْ قَاسِمُ بْنُ حَسَنِ وَعَبْدُ اللَّهِ
بْنِ حَسَنِ وَعُمَرَانُ بْنُ حَسَنِ وَكَفَتْهُ شَدِيدُ الْبُكَرِيِّ حَسَنُ وَشَهَادَاتُ يَافْتَنَدُ مِهْرَاهُ شَهِيدًا
دُوْلَسِرَاو عَلِيَّ الْأَكْبَرُ لِسِ هَرِآيَنَدَاو مَقَاتَلَه كَرْدُو بِحُضُورِ پَرِخُودَا آنكه كشته شد در
معرکه و شهادت یافت و عتبد الله شهید شد در صغر سن بکر بلا رسید بجای او
تبرید نجبتی در مالیکه او کنار پدر خو بود و پس گشت او را و شهید شد در بالام ظلم
محمد و عون هر دو پس عبد الله بن جعفر بن ابیطالب و عتبد الله و عبد الرحمن و
جعفر پس از عقیل بن ابیطالب پس این جماعه همراه حسین علیه السلام شانزده

یا نهفته مرد از بهترین المیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تحقیق
 شهید شدند آن روز بمطابق پنج کس از برادران جناب سید الشهدا
 یعنی عباس و علی و محمد و عبد الله و جعفر اینها صلی مرتضی علیه السلام
 و قاسم و عبد الله و عمر و نذر بعضی ابو بکر نیز از فرزندان حسن
 بن علی برادر بزرگ او و دو کس از فرزندانش یکی علی اکبر که
 بحضور پدر بزرگوار در معرکه جنگ بالشکر کف رخت کارزار کشاده
 و دیگری عبد الله که بعضی او را علی اصغر گویند در خود سالگی
 از صدمه تیر و پیکر از بد بختان فوج اعدا که بر حلق معصوم رسیده
 و کتار پدر جان داده و محمد و عون و کس از پسران عبد الله
 بن جعفر بن ابی طالب و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر هر سه
 پس عقیل بن ابی طالب این جمله شایسته یافنده کس از خیار
 المیبت رسالت و معرکه کربلا همپای سید الشهدا محرز قصبات است
 در شمار شهادت گشتند و دیگر از اولاد مهاجرین و انصار نیز در آن
 روز شهید شدند و علی اوسط که لقب شریف او زین العابدین است
 و واقعه کربلا بیمار و بس زار و تزار بوده بعد شهادت برادر خودش
 یعنی حضرت علی اکبر خدمت امام آل عبا حاضر شده عرضه داشت که اجازت
 رود تا بادشمنان جنگ کرده در حضور اقدس شرف شهادت یابم
 آن جناب فرمود که ای فرزندم تو یادگار رسول خدا و بقیه آل عباسی
 اگر تو هم گشته شوی مثل رسول بالکلیه منقطع و دوحه رسالت اینچ و بن
 برکنده شود و باش که هنوز با تو حسابهاست و عقب من بادشمنان
 سار به ناز و همواره با صبر و شکر پرواز به با تیر و انست

خداوند شهادت این بندگان
 معین علیه السلام

که در اولاد شریف حضرت امام حسین علیه السلام اختلاف است از صفرة الصفوة
 ابن جوزی منقول است که امام حسین راسه پسر مشمی بعلی اکبر و علی اصغر و جعفر و دو
 دختر فاطمه و سکینه بودند و ابن الاثیر در معالم الغرة گفته که چهار پسر و دو دختر بودند
 و عبد الله را بران سه پسر زیاده نموده و حافظ محمد الدین ابو العباس در ذخائر
 العقبی گفته که اولاد امام حسین شش پسر و سه دختر بودند و پسر که زیاده نمود علی
 اوسط و محمد است و دختر زینب و نزد بعضی علی اصغر لقب امام زین العابدین است
 و بعضی ایشان را علی اوسط گویند و محمد و جعفر را حال معلوم نیست شاید قبل
 بلوغ وفات یافته باشند و باقی از پسران آنحضرت در واقع که بلا فقط علی بن ابی
 مازنه و حق تعالی آنگهان برکت در اولاد شریف حضرت ایشان بخشید که تمامی
 عالم از اولاد امجاد ایشان پر است و تا قیام قیامت زمانه خالی ازین نسبیض و
 برکت نخواهد ماند و در بعضی از کتابهای جناب مصنف علامه علیه الرحمة مرقوم است
 که حضرت امام حسین علیه السلام وقتی که در کربلا تشریف آوردند همراه ایشان
 سه پسر بودند علی اوسط امام زین العابدین که در آنوقت بیمار بودند پسر و علی اکبر
 است و دو ساله عمر داشتند جنگ کرده شهید شدند پسر سوم در نام ایشان
 اختلاف است بعضی عبد الله و بعضی علی اصغر گفته اند ایشان نیز شهید
 شدند شیر خواره بودند حضرت امام ایشان را بسبب غلبه تشنگی در کنار گرفته
 زبان خود برای تسکین عطش در دهان ایشان میدادند که ناگاه تیری از
 جانب اشقیاء بملقوم معصوم رسیده در کنار پدر جان داد و یک دختر همراه
 حضرت امام علیه السلام بود سکینه نام داشت و با حضرت قاسم منسوب بود و
 در آنوقت هفت ساله عمر داشت و روایت نکاح ایشان با حضرت قاسم غلط
 است در آنوقت فرصت این کار نبود و آنکه مشهور است که حضرت سکینه

در راه شام فوت شدند این هم غلطی محض است چنانکه ایشان ظاهری ایام زنده
 ماندند و با مصدق بن زید که در کوفه شام از پدر محمد زاده حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 آله و سلم و حضرت علی کرم الله وجهه پیوسته و دختر کلان حضرت امام علی علیه السلام که
 فاطمه صغری نام داشت و همراه شوهر خود که حسن یعنی پسر حضرت امام حسن
 علی علیه السلام بود در مدینه مانده و در وقت که بلا نیامده و نام مادر را هم زین العابدین
 شهر بانو لقب بشاه زنان و دختر بزرگوار بن خسرو پسر و وزیر پادشاهان نبشیر و زین العابدین
 است و نام مادر علی کبر اعلی و دختر ابی مراد بن عروه بن سیدیه که سرور ابی نعیم
 بود و نام مادر پسر خود که شیر خواره بودند بیاور نیست این ظن و معلوم است که از
 عرب بود و از نسل بنی قضاعه و نام مادر سکینه رباب و دختر امیر القیس بن حنیف
 که از بنی کلب بود و از جله از واج خود حضرت رباب را بسجده و دست میزدند
 و نزد حضرت امام عزت تمام داشت چنانکه درین باب شعری هم فرموده اند
 شجر کعمری انبی لاجب انفسا بحمل بها سکینه و التراب یعنی قسم
 جان خود که من آن زمین را دوست میدارم که سکینه و رباب در آن پشینه
 و منترل کنند و نام مادر فاطمه صغری که دختر کلان حضرت امام علی علیه السلام
 در مدینه مانده بود ام سلمه دختر حضرت طلحه که یکی از ده یار بشتی بودند مشهور
 و معروف اند و حضرت امام باقر در انوقت چهار ساله بودند چرا که قبل از واقعه
 که بلا که در سنه شصت و یک هجری شده بود چهار سال پیشتر در سنه نجاه
 هفت هجری پیداشده بودند و از جمله از واج حضرت امام در انوقت همراه ایشان
 شهر بانو و مادر پسر سوم شیر خواره بودند و حال دیگر از واج معلوم نیست که در انوقت
 زنده بودند یا مرده و فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام که شریعت شهادت
 نوشتند چهار تن بودند حضرت قاسم و عبد الله و عمر و ابوبکر و از فرزندان

بن زید
 و ابی اسحاق

حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه بخمس همراه بودند حضرت عباس بن علی و
 حضرت جعفر بن علی و حضرت عثمان بن علی و حضرت محمد بن علی و حضرت عبد الله
 بن علی و حضرت جعفر بن علی شهید شدند و عباس بن علی که علمدار بودند از فرار
 حضرت امام در کربلا دو سه تیر بر تاب روضه ایشان جدست و دیگر شهیدان
 کربلا در روضه حضرت امام مدفون اند و آن فرزندان حضرت عقیل حضرت
 مسلم قبل از آمدن حضرت امام در کربلا و من و حج سینه شصت از هجرت
 و کوفه شهید شده بودند و ایشان را حضرت امام از مکه پیشتر روانه فرموده بودند
 که از مردم کوفه قول و قرار محکم و استوار گرفته اطلاع دهند و دو پسر نیز همراه پدر
 شهید شدند محمد و ابراهیم نام داشتند و عبد الله عبد الرحمن و جعفر پسران عقیل
 بن ابی طالب که همراه بودند شهید شدند و از فرزندان عبد الله بن جعفر طیار
 همراه حضرت علی کرم الله وجهه و دو پسر همراه حضرت امام شهید شدند که محمد و عون
 نام داشتند و خواهرزاده های حقیقه حضرت امام بودند و مادر ایشان حضرت
 زینب که دختر حقیقه حضرت امیر المومنین علی علیه السلام از بطن حضرت عقیل
 بودند خواهر حقیقی حضرت امام بودند و عبد الله بن جعفر طیار نکاح شده بود
 و حضرت امام زین العابدین و عمر بن الحسن و محمد پسر عمر بن علی و دیگر با خانواده
 صغیر السن در بنیدیان رفتند و حضرت زینب خواهر حقیقی حضرت امام و شهر بابو
 زوجه حضرت امام و حضرت سکینه دختر حضرت امام و دیگر زنان اهل بیت همراه
 بودند در بلا و شام فرستند انتی کلامه الشریف اینست حال همایان کربلا که
 همراه سید الشهدا بودند آمار روز و سال شهادت پس بیانش سیر و دو گان
 شهادت که یوم عاشوراء سینه احدى و سیتین من الهجرة
 و له یوم مئین سینه و خمسون سینه و خمسه اشهر و خمسة ایام

و
 (۱)

و بود شهادت آن شاه شهیدان روز عاشورا سال شصت و یکم از هجرت و سن پانز
آن حضرت آنروز پنججاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز بوده و پویشیده نخواهد بود که
شهادت جناب سید الشهدا شهید دشت گمر بلا روز عاشورا یعنی دهم محرم هر روز
جمعه بعد از اذان سال شصت و یکم از هجرت اتفاق افتاد و بن عمر ثعلبی در آن روز پنججاه
و شش سال و پنج ماه و پنج روز بود و ولادت با سعادت نجم شعبان سال چهارم از هجرت شهادت
روز عاشورا سنه شصت و یکم از هجرت است پس عمر ثعلبی بی کم و کاست پنججاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز
اگر چه درین باب اختلاف است لیکن صحیح و معتبر همین است که در آن خصفا افتاد و القیوم
سبک شنید شد و دیگر شنیدیم و شهادت کرد با اسیران اهل بیت کوفه پس رسید هر چه از دنیا بود
و پیدا و این زیاد و پس وقت و دودمان مصطفی رفت شمره از آن ارشادی شود و
أَمَرَ السَّيْفِيَّ ابْنَ زِيَادٍ بِالرَّاسِ الْمَكْرُمِ فَيَدْنِيهِ فِي سِكَكِ الْكُو
فَيَزِيدُ بَنِي مُعَوِيَةَ مَعَ شَيْءٍ ذِي الْكُحْنَيْنِ وَكَانَ بَدَا شَيْقُ ثَوْبِهِ وَجْهَ دُرَّةٍ
الْحُسَيْنِ وَرَأْسَهُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى الْمَتَلِ
أَنَّ اللَّهَ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و حکم کرد این زیاد شقی و خصوص سر کرم امام کرم
که گردانیده شود در کوچهای کوفه پس فرستاد سر مبارک را با سرهای باقی
شهیدان و اسیران اهل بیت بسوی یزید بن معاویه یا بشمر ذی الجوشن و بود
یزید بد شقی بعد از آن روانه کرد یزید ذریت حسین و سر مبارک را و را با علی
بن حسین علیهما السلام بطرف مدینه مابرای خدایم و با بسوی او قتالی باز گشت کما
بر ناظرین کتب سیر اخبار و ما برین اسفار آثار اخبار غنی و متعجبانه بوده باشد که
هرگاه اسیران اهل بیت رسالت و بندگان و دودمان نبوت و بنالت با مبارک
سید الشهدا و سایر شهیدان شست گردانید و داخل کوفه شدند این زیاد و لعنه الله

ائی یوم القضا و قضا امر است خود بیاار شد با هیبت و وقار در کوشکی نشسته و رخانه را
 بارعام کرد چون و شمع بر شمع ایستادند و مردم کوفه حاضر آمدند سبایای الهیبت مصطفی
 و زکوة و انانیت رسول خدا را با بر سر بارگ سید الشهدا حضور خود و طلبید
 همین که رسید که حضرت امام حسین علیه السلام پیش نظرش رسید بار با رسیدید
 و تبسم میکرد و چو بی که بدست داشت و طلب و دندان مبارک می نزد زید بن ارقم
 از عجب که بار و در آن مجلس حاضر بود و نگفت که ای ابن زیاد چه سبب خود را از
 دندان حسین پرور و بار و گریه بر این مژگن چرا که بر بار دیده ام که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم لب و دندان حسین را می پوشیدید و از آن زید بن ارقم
 خود با بر سر است گریه سپرده و طلب خون از جوی هر دو دیده روان کرد و ابن زیاد
 ملعون چون آنرا دید بن ارقم شد و حال گریه او را چشمش پرور و نگفت بجای که
 چشم ترا پاک دارم اگر تو پیرانی بودی و سسین خرافت نمی رسیدی من ترا
 می کشم و کمر و نیت پیروم پس زید بن ارقم گفت که ای ابن زیاد حدیث کنم با تو
 چیزی را که ترا غصه دهند و نرو آذر و کفنده ترا از سابق باشد که دیدم رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم که حشون را بر زبان راست و حسین را بران چپ نشانید
 و در سبب مبارک که بر سر ای ایشان مالیده فرمود که ای بار خدا یا من ایشان را
 بگو و بگو که ای صالح امانت سپردم پس ای بن زیاد بگو که با امانت پیغمبر خدا چه کردی
 و گفت که ای مردم حق بجهان و تعالی از شما خوشنود سبا و که ابن فاطمه زهرا را
 و ابن مر جان یعنی ابن زیاد را بر خود امیر کردید و گویند که در همین حال ابن زیاد بر
 سر منبر رفت و خطبه خواند که شکر خدا را که اظهار حق نمود و امیر المومنین زید و لشکر
 او را فتح داد و کاذب ابن کاذب را کشت و دیگر الفاظ کفریه بر زبان راند که عبد
 بن عتیف از جای خود بر حسب و گفت که ای دشمن خدا و عدوی مصطفی تو

[illegible]

می گریید و این ابیات بر زبان عفت بیان راندا بیات **مَاذَا تَقُولُونَ اَوْ**
قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ **مَاذَا تَقُولُونَ** و **اَنْتُمْ خَيْرُ الْاُمَّمِ** **بِعِزَّتِي** و **بِاَهْلِي** **اَجِدُ مَعْتَقِدِي** **بِهَيْبَتِي**
اَسَارِي و **قَتْلِي** **مَعْتَرِضًا** **بِهِ** **كَاَنَّ** **اَبْدَا** **جَزَا** **اَوْ** **اَلصَّحْحُ** **لَكُمْ** **اَنْ** **تُخْلَعُوْا** **فِي** **الْقُبُوْةِ**
 مِنْ **دُوْنِي** **رَحِمَ** **حَاصِلِ** **اَبْيَاتِ** **جَوَابِ** **حَسَبِ** **شَمَارِ** **اَلْاَسْوَالِ** **كُنْدَ** **مُحَمَّدٍ** **عَلَى** **اَزْ**
 شَمَارِ **بِرُوْزِ** **جَزَائِكُمْ** **اَنْ** **چَهِ** **بُودَ** **كِه** **بِاَهْلِ** **بَسِيَّتِ** **مِنْ** **كِرْدِيْدِ** **چُو** **مِنْ** **بِهَلَكِ** **بِقَارِ** **فَتَمِ** **اَزْ**
 سَرِ **فَنَاءِ** **جَزَائِ** **اَنكِه** **شَمَارِ** **اَحَقِ** **نُودِمِ** **رَاهِ** **رُو** **اَبُو** **دَكِه** **چَنِيْنِ** **بِاَبَارِ** **سَدِ** **زَشَمَاءِ**
 اَلْمُقْتَصِرِ **بِ** **زِيَادِ** **بَعْدِ** **مِلَا** **خَطِّ** **حَالِ** **اَسِيْرَانِ** **اَلْهَبِيَّتِ** **حَكَمِ** **دَاوَكِه** **اِيْنَهَارِ** **اَزْ** **بِنْدِي** **خَانِه**
 دَارِنْدِ **وَحَسْبِيْنِ** **رَا** **بِرَنِيْزِه** **كُذْ** **اَشْتِه** **دِر** **كُوجِه** **هَامِي** **كُوفِه** **بِكِرْدَانِيْدِ** **خَانِيْجِه** **دَسْتِ** **عَلَى**
جَبَسْتِيْنِ **بَسْتِه** **وَزَنَانِ** **اَلْهَبِيَّتِ** **رَا** **كِرْفَتِه** **دَاخِلِ** **زَنْدَانِ** **خَانِه** **كِرْدِنْدِ** **وَحَسْبِيْنِ** **رَا**
بِرَسَرَنِيْزِه **سُوَارِ** **كِرْدِه** **خَانِه** **نَجَانِه** **دِر** **سَكَلَكِ** **وَشَوَاعِ** **كُوفِه** **كِرْدَانِيْدِ** **نَا** **زِيْدِ** **بِنْ** **اَرَقَمِ**
مَرْدِي **سَتِه** **كِه** **چُوْنِ** **حَسْبِيْنِ** **بِرُو** **رِ** **خَانِه** **مِنْ** **كُذْ** **سَتِ** **دِيْدِمِ** **كِه** **بِرَنِيْزِه** **بُودِ** **وَمِنْ** **دِر**
 غُرْفِه **نَشَسْتِه** **بُودِمِ** **هَمِيْنِ** **كِه** **مُقَابِلِ** **مِنْ** **شُدِ** **شَنِيْدِمِ** **كِه** **اِيْنِ** **آيِه** **مِي** **خَوَانْدِ** **اَمِ** **حَسْبِيَّتِ**
اَنْ **اَهْوَآبِ** **اَلْكُفِّ** **وَالْتَرْفِيْمِ** **كَا** **نُودِ** **اَمِنْ** **آيَاتِنَا** **عَجْبًا** **زِيْدِ** **بِنْ** **اَرَقَمِ** **كُوِيْدِه** **كِه** **نِه** **كَاهِ** **اِيْنِ**
 كُوِيْدِه **اَزْ** **زَبَانِ** **سَرِ** **مَبَارَكِ** **بِكُوشِ** **مِنْ** **خُورِدِ** **جَدَا** **كِه** **تَمَامِي** **سُو** **بِاَبَرْتِيْنِ** **مِنْ** **بِرِ** **خَاسْتِ**
 وَاَغْفَتِمِ **كِه** **يَا** **بِنْ** **رَسُوْلِ** **اَلْحَقِيْقَتِ** **حَالِ** **تُو** **مُحْيِيْبِ** **تِرَا** **زَانِ** **سَتِ** **بَعْدِ** **اَزَانِ** **اِيْنِ** **يَا** **بِنْ**
 سَرِ **سَيِّدِ** **الشَّهَدَا** **وَسَائِرِ** **شَهِيدَانِ** **دَسْتِ** **كِرْبَلَا** **وَجَلَا** **اَسِيْرَانِ** **اَلْهَبِيَّتِ** **رَا** **بِاَشْتَرَفِي** **اِيْنِ**
اِسْوِي **دَشَقِ** **پِيْشِ** **زِيْدِ** **بِنْ** **مَعَاوِيَه** **فَرَسْتَا** **دِپَسِ** **قَا** **فَلِ** **زَنَانِ** **وِيْتِمَانِ** **اَلْهَبِيَّتِ**
بِرَشْتَرَانِ **بِي** **پِرُو** **ه** **سُوَارِ** **وَحَسْبِيْنِ** **بِرَسَرَنِيْزِه** **دِر** **بِرَشْمَرِ** **وَدِيَا** **كِه** **مِي** **سَرِيْدِ** **فَرِيَا** **دِرَاوِلَا**
وَرِ **مُصِيْبَتَا** **اَزْ** **زَمِيْنِ** **تَا** **آسْمَانِ** **سَرِيْكِيْتِ** **يَدِ** **تَا** **اَنكِه** **بِقَطْعِ** **مَنَازِلِ** **طُيُ** **اَصْلِ** **قَا** **فَلِه** **سَبَا** **يَا**
اَلْهَبِيَّتِ **بِدَشَقِ** **سَرِيْدِ** **هَمِيْنِ** **كِه** **زِيْدِ** **عَلِيَه** **بِاَيْتَحِه** **رَا** **خَبَرِ** **شُدِ** **قَصْرِ** **مَارَتِ** **اَلْاَسْتِه** **وَتِيْنِ**
 قَمَاشِ **خُودِ** **پِرُو** **دَاخَتِه** **دِر** **زَمَانِيْكِه** **جَلِه** **عَظْمَايِ** **شَامِ** **مِيْشِي** **اَزْ** **مَاضِرِ** **بُودِنْدِ** **حَكَمِ** **بِاَعْضَا** **اَسِيْرَانِ**

وادبا لغد سرای شمدار باز زنان و میمانان الهیبت بحضورش آوردند چنانچه سر
 یک یک راز شهیدان دیدن و حال صاحبان سرای رسیدن آغاز کردند و
 شمردی بالجوشن سر مبارک حضرت سید الشهدا علیه السلام را پیش او گذاشت و بلباس
 باجرای جنگ با سباهات و افتخار پر دخت با صغای واقعه کربلا و مشاهد صورت
 حال سبایا و سرای شمدالان استبشار و فرح و انبساط از ناصیه حال آن خسران
 مال می تابید چنانچه ابیات ابن الزبیری یعنی **لَيْتَ أَشْيَاخِي يَهْدِيهِمْ شَمْدُ**
تَا آخِرِ مِجَاجٍ و از کمال همت از دلش بر خود می بالید و بچوب خیزران لب دندان
 شاه شهیدان را میزد و میگفت که ای ابو عبد الله مرا گمان نبود که سنین عمت
 تا ایندت رسد و سروریش تو از غضاب محفوظ باشد در مناقب السادات منقول
 ست که در آن ساعت که سر مبارک حسین پیش یزید پلید برزد لعین در شادی می شد
 و خود بخود و سر مبارک را با انواع اهانت میزد و خبر به بعضی صحابه رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم برفت گریه آمدند و گفتند ای ملعون چه میکنی ایشان را حکم قتل کرده و
 صحابه را آن روز گردن بزدگویند که سمر بن جندب از صحابه که حاضران مجلس
 بود چون ضرب خیزران بر لب و دندان شاه شهیدان را ملاحظه کرد از دست خند
 برآمده بایزید پلید مخاطب شد و گفت **قَطَعَ اللَّهُ دِيكَ** که چوب بر لب دندان میزد
 که بوسه گاه رسول خدا علیه الصلوة و التثا بوده است یزید ملعون بغضب رفته
 گفت که ای سمر اگر شرف صحبت تو با رسول خدا را نافع نمیشد اینوقت گردن
 میزد سمر گفت سبحان الله که در حق من ملاحظه صحبت رسول می کنی با جگر گشته
 رسول و فرزندان بتول چنان معامله کردی که هیچ کافر می با مسلمانان ننگد این گفت
 و از آن مجلس برخاست و نیز گویند که تاجری از یهود اندران مجلس حاضر بود در گاه
 حسین او دید پرسید که این سر کیست یزید گفت که سر نکست است که داعیه مقابله

با تکیفه و اراجه خلافت برای خود کرده تا جگر گفت مگر صاحب این سر شرافتی داشت
که یهودی و اعیانۀ خلافت را بخرید داشت نیز میگفت که آنی از انانیت بی باغم بوده
یهودی و یحیی که صاحب این سر اجد نام و پدر و مادرش را نام میگفت نام او
حسین و نام پدرش علی بن امیرالب و نام مادر او را قلیه میگویند و نام دیگر او یحیی
و قلیه از اولاد یهودی گفت معلوم شد که سر فرزند یحیی است گفت آنی
یهودی اجد ساج این حرف گفت جبر است بندان گمید و در میان اعیانۀ یهود
گفت که ای یزید میانه من و حضرت را و او و پیغمبر را مسلم است و با او بیست و نه روز
یهودان تعظیم مرا مرغی میدارند و غزشت و احترام من بجای آورده و محمد حرفی رسول شما
که دیدم از این جهان رفته شما امر و زچین معالجه با او میاید و ابیست او کردید که
نه گوشت کسی شنیده و نه چشم کسی دیده و ای بر شما که یکسانانید و بزرگه بیند زمانیکه یزید
بلید بی ابیها با سربارک سیدالشهدا میگرد و رسول قیصر روم حاضر بود گفت که در
لبعضی از جزائر نشان محمد خضر شعیسی باقی است ایمان برساند بزیارت آن پیغمبر
و نذر و از جواهر و لالی و زر و سیم همراهی بریم و دراتب تعظیم و تکریم آن بجای آیم
چنانکه شما تعظیم خانه کعبه می کنید و حرمت و احترام آن بجای آرید حیث که شما
فرزند و زیت نبی خود را کشید و زنان و یتیمان او را اسیر کردید یزید گفت اگر
تو رسول قیصر روم نبی بودی ترا می شتم رسول قیصر گفت که شربت نمی آید که
احترام رسول قیصر نگاه داشتی و حرمت رسول خدا و اولاد او را گذاشتی یزید جواب
بخش سکوت ندیده متوجه بطرف زنان و یتیمان ابلهیت شده زینب و کلثوم
و علی بن حسین را نزدیک تر طلبید چشم حضرت زینب چون بر سربارک شاه تمیید
افتاد گفت و اجداه و امجداه بعد از آن خطاب به یزید کرد و گفت که بهج سپیدی
که زنان خود را بر سر پرده عزت و حجاب نشاندی و دختران رسول خدا را

باین بی پر دگیمها بر شتران سوار گردی و در مجمع مردان پیش خود طلبیدی و مردی
 قیامت از عهده عمل خود چه جواب توانی بیاویزی پرسید که این کدام زن است
 گفتند زینب خواهر حسین و دختر فاطمه زهرا است پس از آن کاشو مرزبانیست و بر
 حسین افتاده لب و دندان خود را بر آن لب و دهان چندان مالید که بهوش
 بر زمین غلطید چون بهوش آمد دعای بد و رجوی بزد کرد و گفت که ای یزید متع
 از دنیا نیایی و چنانکه ما را در بلا افکندی تو هم در دنیا و عشی روی رحمت نبی
 یزید یلید گفت مگر این زن هم خواهر حسین است گفتند آری این کاشو مرزبانیست
 است پسر توحه بسوی امام زین العابدین کرد پرسید که این پسر کیست گفتند که
 این علی بن حسین پسر حسین بن علی است گفت که شنیدم که علی بن حسین کشته شد
 گفتند که حسین را سه پسر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر هر دو
 کشته شد و علی اوسط که بیمار بود او را میگردان آوردیم یزید گفت ای کودک
 میدانی که پدرت میخواست که بر سر مندا خلافت نشاند و بر سر مندا را طلبید با خود خد
 شود الحمد لله که بر او خد نیاید علی بن حسین گفت که ای یزید بگو این خبر را پدران
 ما نداده اند یا پدران تو خلافت و امامت از آن پدران ما بوده است که در راه
 جهاد کردند یا پدران تو که شرک با خدای نمودند و در جزا معامله ما و شما فیصل
 شد نیست و گریه میکردند *الذین ظلموا انی مقلب بقلبهم* خوانده تمام کلام فرمود
 پسر یزید حکم داد که سب با یای اهل بیت را بغزو نگاه اینها بر محمد و حسین را بر دروازه
 و مشق آویزان نمایند چنانکه گویند که تاسمه و زسر مبارک بر دروازه و مشق آویزان
 ماند بعد از آن فریت حسین را بر سر مبارک او دواند بکنه کرد و با جمعی از روایات و
 اشغال آن گوی بعضی از آن خالی از ضعف نبوده باشد لیکن درین شکی نیست که یزید
 یلید آمد و از منی و سبب شتران قتل حسین را پرسید و میخواست که یزید یلید

جان کورانی و شتران یزید یلید

اهل سنت و جماعت چنانچه در کتب معتبره مثل مفتاح النجاة و مرآة احمد بن حنبل و مسند ابی
 ملک العلماء قاضی شهاب الدین دولت آبادی و شرح عقاید نسفی ملا سعد الدین
 آفتابزانی و تکمیل الایمان شیخ عبدالحق محدث دهلوی و غیر آن از اسفار معتبره با
 شواهد و دلائل مذکور و مستطوریست و لهذا امن آن ملعون به حج قاطعه و بر این
 مسأله ثابت کرده اند و مختار اتم الحروف و اساتذہ صوری و معنوی باین
 است که نیرید امر ماضی و مستبشر بقتل حسین بوده و تحقق لعنت ابدی و ال
 و نکال سر نیست و اگر نال بکار رود و قصور بر مجر و لعنت در حق آن ملعون
 قصور نیست که مقصور بر آن نباید بود چنانچه استاذ البریه صاحب تحف الثمینه
 عایه الرحمه در رساله حسن العقیده در حاشیه که بر کلمه علیا یستحقه تعلیق فرموده اند
 افاده می نمایند که علیا یستحقه کنایه است از لعنت و الکفایه ابلغ من التصريح
 از قواعد مشهوره عربیت است و لهذا در ابهام یستحقه لغزشی نشین نیست که در
 تصریح بلفظ لعنت فوت میگردد چنانچه در تفسیر غشیه هم من الیوم غشیه هم مذکور
 می شود و حق اینست که الکتاب بر محض لعنت در حق نیرید قصور است زیرا که
 این قدر را جز مطلق قتل مؤمن مقرر کرده اند قال الله تعالی و من قتل مؤمنا
 متعمدا فجزاؤه جهنم خالد فیها و غضب الله علیه و لعنه و عذابه عظیم
 و نیرید را درین عمل زیادتی است که غیر او را دست نداده و آن زیادت را جز بر حقان
 احواله نتوان کرد که علم بشر از معرفت خصوصیت آن عاجز است و الله اعلم
 و علمه حکم انتی کلامه الشریف اتمم بر اینکه در فن سر مبارک حضرت امام حسین
 علیه السلام اختلاف و آنچه تحقیق است اینست که سر مبارک را در مدینه منوره بمکان
 بقیع مدفون کردند چنانچه از قرطبی منقول است که نیرید سر مبارک امام حسین علیه السلام
 را بمدینه فرستاد و او را کفن داده نزد حضرت فاطمه علیها السلام فن کردند و در مدینه

مروی است که جسد مبارک حسین در کربلاست و سر مبارک او در مدینت
 بکمان بقیع پهلوست حسن مدفون است و آنچه گویند که سر مبارک
 را در کربلا برده و دفن کرده اند صحت ندارد و بعضی گویند که سر مبارک
 در خزانة یزید بوده تا آنکه سلیمان بن عبد الملک با دوشاه شد و او را
 خبر کردند چون سر مبارک را پیش خود طلبید دید که استخوان سفید بانی
 است پس او را خوشبو مالیده و کفن داده و در مقبره مسلمانان دفن کرد و گویند
 که سلیمان بن عبد الملک پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بنجواب دید که ملاطفت
 و ملائمت بحال او میفرمایند چون بقیع بن خواب از حضرت حسن بصری پرسید
 فرمودند که شاید از تو احسانی بحق الهیبت آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام بظهور
 آمد گفت آری حسین که در خزانة یزید بود او را کفن داده و نماز بر آن خوانده
 و دفن کرده ام حسن بصری گفتند که البته این کار تو موجب خوشنودی آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم بوده باشد بچنین روایت ما کرده اند لیکن صحیح است
 همان قول اول است که سر مبارک آنجناب در مدینه منوره بکمان بقیع مدفون است
 منقول است که چون یزید علیه السلام بمحققه الهیبت رسول و ذریت بتول را بدید
 بمدینه نمود لغمان بن بشیر را با جماعتی از سواران مقرر کرد که اینار بمدینه رسانند
 چنانچه امام علی بن حسین رسید الشهدا و سرای دیگر شهیدان و شت کربلا
 فرا گرفته همراه زنان و یتیمان الهیبت روانه مدینه منوره شد و این ماگلی هم
 عاری از حلیه کلت و خواری نبوده چنانکه کلام ابن جوزی محدث دال بر است
 جائیکه گفته که از جور و بیداد ابن زیاد که نسبت با الهیبت بنوی اهل آورد
 عجب اینست که او محکوم و نفاق پذیر بوده لیکن از گمراهی یزید ضیبت عجب است
 که چوب بر دندان حسین نهاده و الهیبت را بر شتران نهاده بدلت و خواری

بکمان بقیع
 مدینه منوره

سوار کرده هاست مبارک بطرف مدینه فرستاد و پسر گفته که هیچ مقصود از این بنوده مگر نصیحت کردن اگر در دل او کینه جا بلیست و عداوت کشیده شدن افزای او که روز بدر از کفار کشته شدند نمی بود هر آینه تعظیم و تکریم سهر مبارک می کرد و کفن میداد و دفن می بست و بنیکوی بآل رسول و ذریت بتول می نمود و القصد چون قافله اهل بیت نبوت از دمشق عازم مدینه شدند نعمان بن بشیر که از طرف یزید متعین بوده بود عیبه عداوت با آل نبوت در راه با ذریت حسین پیش آمده مراتب طاعت و تعظیم و تکریم و احترام و احترام چنانکه باید از جانب خود بجا آورده بخدمت رسانید و در زمانیکه خبر مراجعت اهل بیت رسالت بخدمت رسید او را و مباح و انصار و دیگر اهل مدینه از صفار و کبار استقبال و دیدن همین که ذریت رسول و جگر گوشه های بتول را مبتلا بمصیبت دیدند حالتی از غم زانده و گریه زاری ایشان گذشت که خارج از حیط شرح و بیان است گویند که مصیبت که در ذوات حضرت زهرا علیها افضل من الصلوات التحیات ابل می نه گذشته بود همان مصیبت آنروز گذشت که امام زین العابدین با زنان بیت اهل بیت نبوت و سهر مبارک سید الشهدا علیه السلام و ائمه اطهار و شوق بخدمت فریادی عجیب و شوری غریب درید بر پا بود که یاد از هنگام قیامت میداد و جمله اربابین دعا نموده و در در پیش و همه از کمین و همین از غم و غصه حزین بودند و حالتی که عذر حال اهل المؤمنین حضرت ام سلمه گشته از آن چه توان گفت که فردی فتوی زنان بیت اهل بیت نبوت را بکنار میگرفت و میگذاشت تا آنکه همراه ذریت بتول متوجه روضه مقدسه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم شده ناز ناز میا لید و بزبان حال می گفت ای ابا

این بیت خوشترن ساز از غمنا کنین
کس مباداد چنان بایست که ز قنایان

یا رسول الله بر آرزو دهه ستر تا بگری
بای ششمان دین گرفتار آمده

شماره سها که بیان واقع کرد بلا و صاحب اهل بیت مصطفی علیه الصلوة و الشنا

در این روز که در مدینه بود و در آن روز که در مدینه بود و در آن روز که در مدینه بود

که دل قلم از تحریرش خون دویده دوات از لقر برش میجوست آنچنان نیست که
در حیطه احصا کنی یا بنیان اثنتیفا سنجی و نیز تفصیل روایات با حالی از تفراط و
افراط ندشته و بیان واقعی را عاری از غلط و غلط نگذاشته اند لکن احباب
مصنف علامه علیه الرحمة بر تحریر مجملی از ان الکفا و زبده در دست تفصیل
آن کشیده بیان اخباریکه درین احواله واقع میگفتند و از جمله اخباریکه
مشهور و متواترست نقل می نمایند چنانکه رشاد می رود آثار اسطوار الشیخ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِهَذِهِ الْوَأَقِعَةِ الْحَائِلِكَةِ مِنْ جَبْرِ
الْوَحْيِ بِوَاسِطَةِ جِبْرِئِيلَ وَغَيْرِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَمَشْهُورٌ وَشَهِيدٌ
اما خبر دادن نبی صلی الله علیه و آله وسلم باین واقعه هولناک از جهت وحی که
جبرئیل و غیر او از ملائکه پس مشهور متواترست یعنی اخبار و رویه از ان حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم که مبنی از واقعه هائله کربلا و مشعر به شهادت جناب بلبل
است بکثرت طرق از درج شهادت درگذشته اند بیشتر که با تواتر معنوی پیدا
کرده است مِنْ ذَلِكَ مَا أَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِيُّ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَحْبَبْتُ جِبْرِئِيلَ
إِنَّ أُنْبَى الْخُسَيْنِ يُقْتَلُ بَعْدِي بِأَرْضِ الشَّامِ وَجَاءَنِي بِهَذِهِ
الْكُرْبَةِ فَأَحْبَبْتُ أَنْهَا مُصِيبَةٌ أَزِلُهَا جِلْدِي أَوْ أَمْرٌ كَرِيهُ
أَرَعَاثَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا كَالْبَتَّةِ بِنْتِ خَدِجَةَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَفَرَسُوهُ خَبَرُوا
مُرَاجِبَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنَّهُ فَرَزَ زَحْمَتَيْنِ كُتِبَتْهُمَا شَوْدُ بَسْمِكٍ مِنْ بَرْمَنِ
طُفٍّ وَأُورِدَ مِنْ أَيْنِ خَاكٍ رَأْسُ خَبَرٍ أَمَرَ أَنْ يَمْرُقُوا وَابُدَّ بِشَيْءٍ
نَمَانَدَ طُفٍّ بِالْفَتْحِ وَتَشْدِيدِ فَاسَوْضِعِي قَرِيبَ بَكُونَةٍ كَالْمَشْهُورِ بِكَرْبَلَا
وَمِنْهُ مَا أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ وَالتَّحَاكُمُ عَنْ أَمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ

فِي صَحِيحِهِ وَفِي رَوَايَةِ أَحْمَدَ فِي زِيَادَةِ الْمُسْنَدِ قَالَ ثُمَّ نَأْتِي
 كُفَّاءَ مِنْ تَرَابِ أَحْمَدَ وَبِرَأْوِدِ الْبُغْوِيِّ لِعَنِي إِمَامُ مَحَلِّ السَّنَةِ دَرِجُ خُودِ اَزْهَرِ
 اَنْسُ كُفْتُ اِهَارِزْتَ خُورِاسْتَ وَشَرِشْتَهُ مَوَكَّلَ بَارَانَ اَزْ پَرُورِ دُكَارِ خُوشِ بَانِيكَ
 كُنْدَه بَغْمِيَرِ صَلِّ اَلَهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأْوِيغِيَرِ صَلِّ اَلَهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دُرْخَانَه اَمِ اَلْمُتَوَشِّحِينَ اَسْلَمَ
 بُوْدِ پَسِ كُفْتُ اَنْخُضَرْتَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اِي اَمِ سَلَمَه نَكَمَدَارِ بَرَادَرِ اِحْشَانَكِه
 هِيْجَكَسِ رَنْبَايِدِ پَسِ دَرِ يَنْ اِشْنَا اَمِ سَلَمَه بَرُورِ نَكَمَبَانِ بُوْدِ كُنَاكَاهِ دَرِ اَمَدِ حَسِيْنِ اِسْرِيْ
 دَاخِلِ شَدِ دُرْخَانَه پَسِ حَسْبْتَ بَغْمِيَرِ خُودِ صَلِّ اَلَهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پَسِ بَغْمِيَرِ صَلِّ اَلَهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 عَلَيْهِ وَاَلَهُ وَسَلَّمَ اَوْدَرِ كُنَاكَاشِيْدِ دُرُويْ اَوِيْ اَبْجَسِيْدِ پَسِ كُفْتُ اَنْ وَشَرِشْتَهُ بَاخُوشِ
 كِه اَيَا دُوسْتِ مِيْدَايِ يَنْ رَا فَرُودَارِيْ كُفْتُ وَشَرِشْتَهُ كِه اَمِيْدَه اَمَنْتِ تُو زُوْدِ بَا شَدِ
 كَبَشْتَ اِيْنِ مَحْبُوبِ تَرَا وَاَكْرِ خُوَاهِيْ نَهَايِمِ زِمَكَانِيْ كِه كَشْتَه شُوْدِ دُرَانِ پَسِ اَبْجَسِيْدِ
 پَسِ اَوْدَرِ دُخَاكِ نَرَمِ بَا فَاكِ سَرِخِ پَسِ كُفْتُ اَمِ سَلَمَه اَنْخَاكِ رَا پَسِ لَسْتِ اَنْزَا دَرِ پَارِشِ
 خُودِ كُفْتُ ثَابِتِ كِه رَاوِيْ اَبْجَدِيْثِ سَتِ كِه بُوْدِيْمِ كِه اَمِيْ كُفْتِيْمِ اَنْ زَمِيْنِ كَرِ بِلَا سَتِ
 وَنِيْرَهَا اَوْدَرِ اَبْجَدِيْثِ رَا اَبْجَا تَمِ دَرِ صَحِيْحِ خُودِ وَدُرِ رَايْتِ اِمَامِ اَحْمَدِ دُرِ زِيَادَتِ مَسْنَدِ
 اَمَدِ كِه كُفْتُ پَسْتَرِ اَوِيْنِ كُفْتُ اَزْ خَاكِ سَرِخِ لِعَنِي دُرِ زِيَادَتِ مَسْنَدِ اِمَامِ اَحْمَدِ بَا
 نَجَابِ سَلَمَه اَوْدَرِ اَبْجَدِيْثِ ثَمَّ نَاوَلْنِيْ كُفَامِنْ تَرَابِ اَحْمَدِ وَاقِعِ سَتِ بِالْجَمَلِ اِيْنِ جَدِيْثِ
 رَا اِمَامِ مَحَلِّ السَّنَةِ دَرِ كِتَابِ مَعْجَمِ خُودِ اَزْ جَدِيْثِ اَنْسِ بَرَاوَرِ دِه اَبْجَا تَمِ دَرِ صَحِيْحِ خُودِ
 رَايْتِ كَرْمَدِه دُرِ زِيَادَتِ مَسْنَدِ اِمَامِ اَحْمَدِ نَبِيْهِيْ سِيْرِ اَرُوشْدِه وَاَخْرَجَ الْحَاكِمُ
 وَابْنُ هَفْصٍ عَنْ اَمْرِ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ قَالَتْ دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا بِالْحُسَيْنِ فَوَضَعْتُ فِي حَجْرِهِ ثُمَّ خَشَعْتُ
 مَتْنِي الْفَاتَةَ فَإِذَا عَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَهَنُّأَ
 مِنَ الدُّمُوعِ فَقَالَ أَنَا نِيْ جَبْرَيْلُ فَأَخْبَرْنِيْ أَنَّ أَمَّتِي نَفْسُ اِبْنِيْ

هَذَا وَأَنَا فِي جَبْرِئِيلٍ مِنْ بَيْتِ حَمْرٍ مِنْ مَرْبِئَةِ حَمْرٍ وَبِرَّاءٍ وَحَاكٍ
وَبَقِيَ الزَّامُ الْفَضْلُ خَيْرٌ حَارِثٌ كَلَفْتُ أَمَّ الْفَضْلُ كَلَفْتُ أَمَّ الْفَضْلُ كَلَفْتُ أَمَّ الْفَضْلُ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَسْبُ مَا وَنَشَانِيْدِمَ أَوَّلًا وَكُنَّا رَأْسُ خَضِرَتِ بَارَكِيَا رَهْ الْفَاقِ
اِفْتَادُوْهُ مِنَ التَّفَاقِي بِأَخْضَرَتِ اِبْسِ نَاكَاهُ هِرْدُ وَشَيْخِمْ بَغِيْبِرَ خَدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
وَسَلَّمَ مِيْرَخِيْتِ اِشْكُ بَارِ اِبْسِ فَرَسُوْدُ كَلَفْتُ اِبْسِ جَبْرِئِيلُ وَخَدَا مَرَاكَ هِرْدُ اِبْسِ هِرْدُ اِبْسِ
مِنْ خَوَابِ كَشْتِ اِبْنِ فَرَزَنْدِ مَرَاوِدَا مَرَاوِدَا كَلَفْتُ اِبْسِ خَزَاكُ مَرْخِ مَقْتُلِ اَوَّ اَخْرَجَ
اِبْنُ رَاهُوْبِيَّةٍ وَابْنِ مَقِيٍّ وَابْنُ نَعِيْمٍ عَنْ اَبْنِ سَلَمَةَ اَنْ رَسُوْلُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَصْحَمَ ذَاتَ يَوْمٍ وَاسْتَقِظَ وَهُوَ
خَائِرٌ وَفِي يَدَيْهِ كُرْبَةُ حَمْرٍ يُقَالُ لَهَا قُلْتُ مَا هَذِهِ التُّرْبَةُ يَا رَسُوْلَ اللهِ
قَالَ اخْبَرْنِي جَبْرِئِيلُ اِنَّ هَذَا اِبْنُ الْحُسَيْنِ يُقْتَلُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ وَهَذَا
تُرْبَتُهَا وَهَبَا وَرَدَ وَاسْتَقْبَلَ بَنَ رَاهُوْبِيَّةٍ وَبَقِيَ اَبْنُ نَعِيْمٍ اَزَامُ الْمَوْنِيْنَ اَمَّ سَلَمَةَ كَلَفْتُ اِبْسِ
بَغِيْبِرَ خَدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِرَّاءٍ وَخَوَابِ مَرَاوِدَا مَرَاوِدَا اِبْسِ بَارَكِيَا رَهْ الْفَاقِ
اَنْدُوْكَ مِيْنِ وَغَمَّاكَ بُوْدَه وَدُرُوسْتِ اَخْضَرَتِ خَالِي سَرْخِ بُوْدَه كَلَفْتُ اِبْسِ رُوْبَا لَامِيْدُو
اَمَّا اَلْقَمْتُ كَلَفْتُ اِبْنِ جَبْرِئِيلِ سَتَايِ بَغِيْبِرَ خَدَا فَرَسُوْدُ كَلَفْتُ اِبْسِ جَبْرِئِيلُ وَخَدَا مَرَاكَ هِرْدُ اِبْسِ
فَرَزَنْدِ لَعْنِي حَسْبُ كَشْتِ شُوْدُ بَرِيْنِ عِرَاقِ دَايْنِ خَاكَ اَنْ مَقَامِ سَتِ وَاسْتَقْبَلَ
اِبْنِ مَقِيٍّ وَابْنِ نَعِيْمٍ عَنْ اَبْنِ سَلَمَةَ اَنْ رَسُوْلُ اللهِ
يَا نَبِيَّ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَاذِنْ لَكَ فَاذِنْ لَكَ فَاذِنْ لَكَ فَاذِنْ لَكَ
فَجَعَلَ يَقْعُ عَلَى مَنْكِبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ
اَلْمَلَكُ اَخْبَرْتُهُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ
قَالَ فَاِنْ اَمْتَكُ تَقْلُكَ وَاِنْ سَمِعْتُ اَرْبَابَكَ الْمَكَانَ الَّذِي يُقْتَلُ
فِيهِ قَضَبُ بِيْدِهِ فَاَرَاةُ تَرَاكَ اَحْمَرًا فَخَدَتْهُ اُمُّ سَلَمَةَ فَصَرَّتْهُ

و بار شده چنانچه مروی است که چون حصات مقتل حسین را جبریل با آنحضرت
 صلوات الله علیه و آله وسلم آنحضرت بام سلمه سپردند و فرمودند و ذکریه ازین سنگ نریز
 خون جاری شود بدانی که حسین کشته شد پس ام سلمه گوید که چون وز عا شورا
 من آن شیشه را کشادم دیدم که از آن سنگ نریزه خون جاری بود و نیز از ام سلمه
 منقول است که چون شب قتل حسین در رسید آوازی شنیدم و گویند ما ندیم
 که میگفت شاعر ایها القاتلون جهلاً حسیناً به البشر و بالعذاب و التکلیف
 فذا نحنم علی لسان داؤد و موسی و حامل النخیل یعنی ای کشتگان
 حسین از روی جبل و نادانی مژده باد شما را بعباد و وزخ و بند و مقید
 بودن بقتل لغت کرده شدید شما بر زبان داؤد و بر زبان موسی و حامل
 انجیل یعنی عیسی یعنی قاتلان حسین را حضرت داؤد و موسی و عیسی علیه السلام
 لعنت کرده اند و أخرج ابن عساکر عن محمد بن عمر بن حسن قال کُنَّا
 مَعَ الْحُسَيْنِ بِهَرَمَ بَنِي كُرَيْبَلَاءَ فَنَظَرُ إِلَى شِمْرِ ذِي الْجَوْدِ شَنِفًا
 وَهَدَقَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسَلَّمَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى كَلْبٍ يَقَعُ بِلُحْيِ دِمِ أَهْلِ بَيْتِي وَكَأَنِّ شِمْرًا
 أَبْوَصَ وَبَرَّاءَ وَابْنَ عَسَاكَرٍ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ
 نَهَرَ بِلَاكِهِ وَوَقَطَعُ فِرَاتٍ أُنْدَاسٍ نَظَرَ كَرُوحِ حَسَنِ بِسُوءِ شِمْرِ ذِي الْجَوْدِ شَنِفًا
 رَأَيْتُ لِفَتَا حَسَنِ لَفَافَةً مِنْ دَمِ بَنِي كُرَيْبَلَاءَ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى كَلْبٍ يَقَعُ
 بِلُحْيِ دِمِ أَهْلِ بَيْتِي وَكَأَنِّ شِمْرًا أَبْوَصَ وَبَرَّاءَ وَابْنَ عَسَاكَرٍ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ
 عَمْرِو بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ نَهَرَ بِلَاكِهِ وَوَقَطَعُ فِرَاتٍ أُنْدَاسٍ نَظَرَ كَرُوحِ حَسَنِ
 بِسُوءِ شِمْرِ ذِي الْجَوْدِ شَنِفًا رَأَيْتُ لِفَتَا حَسَنِ لَفَافَةً مِنْ دَمِ بَنِي كُرَيْبَلَاءَ
 وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى كَلْبٍ يَقَعُ بِلُحْيِ دِمِ أَهْلِ بَيْتِي وَكَأَنِّ شِمْرًا أَبْوَصَ وَبَرَّاءَ
 وَابْنَ عَسَاكَرٍ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ نَهَرَ بِلَاكِهِ وَوَقَطَعُ

فِي الصَّحَابَةِ وَأَبُو نَعِيمٍ مِنْ طَرِيقٍ سَجِّمٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ الْحَارِثِ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 يَقُولُ إِنَّ ابْنِي هَذَا يُقْتَلُ بِأَرْضٍ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ فَمَنْ نَشِهُدَهُ
 ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَنْصُرْهُ فَخَرَجَ أَنَسُ ابْنُ الْحَارِثِ إِلَى كَرْبَلَاءَ
 فَقُتِلَ بِهَا مَعَ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَبِرَّاءُ بْنُ السَّكَنِ وَالْأَمْرُ لِعَبْدِ
 وَكَعْبِ الصَّحَابَةِ وَابُو نَعِيمٍ مِنْ طَرِيقٍ سَجِّمٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ الْحَارِثِ كُفْتُ كَشْفِيهِمْ فَيُضَيَّرُ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَيْتُ كُفِّيهِمْ كَرَامِي لَيْسَ مِنْ بَنِي حُسَيْنٍ كُشْتُ شَوْد
 بَزْمِي كَمَا أَنَا كَرَبَلَاءُ مِثْلُكُمْ سَيَكُونُ حَاضِرًا شَوْدِ بَزْمِي وَاقْتِدَاسًا بِمَا
 يَرَى كُنْدًا وَرَأْسًا بِرَأْسِ ابْنِ الْحَارِثِ كَمَا رَأَيْتُ فِي هَذِهِ الْحَدِيثِ هِيَ بَرَكَةُ
 لَيْسَ كُشْتُ شَوْدِ رَأْسِ ابْنِ الْحَارِثِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْفِي مَبَادِئَ هَذِهِ الْحَدِيثِ أَزِيدُ
 أَحَادِثَ لَيْسَ سَيَكُونُ هَذَا كَلَامُ نَحْفِي نَظَامُ الزَّيْبَانِ مُخْبِرٌ صَادِقٌ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ شَيْئًا لَمْ يَنْشَأْ مَضْمُونُ بَزْمِي وَلا زَمَانُ ابْنِ الْحَارِثِ نَحْفِي
 وَاجِبُ الْإِقْيَادِ وَبُودِ عَمَلٍ نَوْدِ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
 أَنَّ الْحُسَيْنَ دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعِنْدَهُ
 جَبْرِئِيلُ فِي مَشْرَبَةٍ عَائِشَةُ فَقَالَ لَهُ جَبْرِئِيلُ سَتَقْتُلُهُ أَمْتًا
 وَإِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتُكَ بِأَرْضٍ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا وَأَشَارَ جَبْرِئِيلُ
 بِسَيْدِهِ إِلَى الطَّغْيِ بِالْعِرَاقِ فَأَخَذَ تُرْبَةً حُمْرَاءَ فَأَرَاكَ يَا هَذَا
 وَأَخْرَجَهُ مِنْ طَرِيقٍ انْحَرَفَ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ عَائِشَةَ مَوْصُولًا
 وَبِرَّاءُ وَبِهِشِي ابْنِ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ كَمَا هِيَ حُسَيْنٍ دَرَّاهُ بِرَّيْمِ خَدَّيْهِ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَزَلَا آنِ حَضْرَتِ جَبْرِئِيلَ بِرَّالْأَخَانَةِ عَائِشَةَ بُوْدِ لَيْسَ كُفْتُ جَبْرِئِيلَ
 بِأَخْضَرَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ كَمَا نَزَلَ قَتْلَ كُنْدًا وَرَأْسًا حُسَيْنٍ رَأْسًا

و اگر نخواهی خبر دهم ترا بآن زمین که گشته شود در آن و اشاره کرد و جبرئیل پست
 خود بسوی طفل که موضعیست در عراق قریب بکوفه پس گرفت خاک من را
 پس نمود آن خاک را بآن حضرت و برآورد بهیچ این حدیث را از طریق دیگر
 از ابی سلمه از عائشه موصول یعنی بذکر راوی حدیث از آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم و آن راوی درین حدیث ام المومنین عائشه هست پس این حدیث موصول
 است و سند حدیث اول مرسل است که در آن ذکر راوی از آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم نیست و آنچه از ابی جعفر عن الشَّعْبِيِّ قَالَ قَالَ ابْنُ عُمَرَ قَدِمَ الْمَدِينَةَ
 فَأَخْبَرَنَا الْحُسَيْنَ قَدْ تَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ فَلَحِقَهُ فِي مَسِيرَةٍ لَيْكَلَتَيْنِ
 مِنَ الرِّبْدَةِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَيْرٌ نَبِيَّهُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 فَأَخْتَارَ الْآخِرَةَ وَلَمْ يُرِدِ الدُّنْيَا وَأَنْتُمْ بَضْعَةٌ مِنْهُ وَاللَّهُ لَا يَكِلُهَا أَحَدًا
 مِنْكُمْ أَبَدًا أَوْ مَاصَرَفَهَا اللَّهُ عَنْكُمْ إِلَّا لِلَّذِي هُوَ عَلَيْكُمْ فَارْجِعُوا
 كَمَا بِي فَأَعْتَقَكُمْ ابْنُ عُمَرَ وَقَالَ اسْتَوْدِعْتُ اللَّهَ مِنْ قَتِيلٍ وَبَرَّأ وَرَدَّ
 بهیچ از شعبی گفت که ابن عمر در آمد در مدینه پس خبر یافت که امام حسین متوجه بسوی
 عراق شده پس ابن عمر ملاقات کرد با امام حسین بمسافت و دو شب از ریزه و نیزه
 بفتح رای محله و بای موحده و ذوال معجمه بای هنوز رسیده موضعیست سه منزل
 از مدینه بجانب عراق پس گفت ابن عمر با امام حسین که تحقیق خدای تعالی اختیار
 داد پیغمبر خدا را میان دنیا و آخرت پس اختیار فرمود پیغمبر آخرت را و نخواست
 دنیا را و شما جگر پاره آن حضرت هستید و قسم بخدا که االی و متصرف نگردد دنیا را یکی
 از شما گاهی و باز نداشت دنیا را خدا را بشما اگر برای چیزی که آن به نیست در حق شما
 پس باز گردید پس انکار کرد امام حسین پس در برگرفت ابن عمر امام حسین را و گفت
 که سپردی کفر ترا بخدا که قتل نشد یا بشی یعنی هرگاه ابن عمر هنگام قدم بدین خبر و انگی

حضرت امام حسین از کجایان عراق شنید بیتابانه دویده بسافت و شتابانه از بند
ملاتی شده عرض ممالعت از غمیت کوفه نمود و گفت که شما جگر گوشه های پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم هستید که با وصف تخیر در دنیا و آخرت اختیار آخرت بر دنیا
فرموده دهن شریف را بلوت خطام و نیوی نیالوده و از آنجا که نیمه آخری را برای شما
عوض زخارف و نیوی قرار داده اند احدی از اهل بیت نبوت تمتع از متاع دنیا
دنی نخواهد یافت پس مبادید همین است که العطفانی عثمان غمیت فرموده سلوک
طریق حاجت بکامی نموده چنانکه حضرت بدت سهام تقدیر گشته و گردن تسلیم
لقضای الهی خم کرده تن برضای خدا داده بود و میدانست که سابق و فاقشیت
ایزدی مناصی بجز رضا بقضای خدا ندارد و عرض این عمر را بسمع قبول نماندیده فسخ نمیشد
انتخاب نکرد و این عمر بکام استبداع حضرت امام حسین را در برگرفته و کلمه تاسف
تلف بر زبان حسرت مانده بخدا سپرد و این نمیدانست که در همین سفر خط کار گذران
قضا و قدر اعضای احکام تقدیر خوانند کرد و الا از شرف رفاقت خود را کیستویس
بلکه با اختیار معیت محرز سعادت ابدی میگردد و همین عذر از جانب دیگر خوب
مثل عبدالمدین عباس و عبدالمدین جعفر و محمد بن الحنفیه و غیر آنها قابل قبول
ست و الا انجوا بن عباس دو یک اهل بیت رسالت با وصف علم بشهادت الشهدا
در مقام که بلا تقاضا از رفاقت منکام غمیت کوفه مکانی نداشت و دلیل بر محکمت
که ارشاد می شود و اخرج النحاکم عن ابن عباس رضی الله عنه قال
مَا كُنَّا نَشَاءُ وَأَهْلُ الْبَيْتِ مَتَّوْفُونَ أَنَّ الْمُحْسِنِينَ يُقْتَلُونَ
و بر آورد نام از ابن عباس رضی الله عنه گفت که شک نمیکردیم ما و اهل بیت کثیره
در شکست و کشته شدن و در طاعت که موعنی در زمین کربلاست بدیهی است که
ابن عباس فی و اگر اهل بیت اگر میدانستند که در همین سفر ساقیه از لی کار خو خواهد کرد و

هنگام غریمت از کوفه دست از رفاقت برنمیداشتند و حضرت امام حسین برادر
 وقت غریمت عراق تنهایی گذاشتند و آخر حج ابو نعیم عن یحیی الخضر فی الله
 سافر مع علی إلى صیدین فکما حاذی بنی کنوی نادى صبرا ابا عبد الله
 بيشط الفرات فقلت ماذا قال ان النبى صلى الله عليه وآله وسلم
 قال حک قتی جبرئیل ان الحسین یقتل بيشط الفرات وارا فی قبضة
 عن شریک بن وبراورد ابو نعیم از یحیی حضری که بتحقیق که او سفر کرد همراه کاتب المیزان
 علی کرم الله وجهه بسوی صفین و آن منوعیست مشهور بر کنار آب فرات که در آنجا
 جنگ عظیم میان امیر المومنین علی علیه السلام و مواییه واقع شد پس هرگاه مقابل
 نینوی شدند اگر چه صبر و کیانی کنی ای ابو عبد الله یعنی حسین بر نه فرات
 راوی گوید گفتم چه چیز است یعنی این چه گفتمی گفت که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم فرمود که حدیث کرد و خبر داد مرا جبرئیل باینکه هر آنکه حسین کشته شود
 بر نه فرات و نبود مرگشتی از خاک آن مکان ازین روایت پیدا است که جناب
 مرتضی کرم الله وجهه را علی نقی بن حسین علیه السلام از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
 وسلم حاصل بود و تفصیل این اجمال است آنچه ابو نعیم از اصنع بن نباته روایت کرد
 چنانکه میفرماید و آخر حج ابو نعیم عن اصنع بن نباته قال اننا سمعنا علی
 رضی الله عنه علی موضع قبر الحسین فقال لهم ما مناخ رکابهم
 و موضع رحالهم و هم را فی دماهم و نشیبه من الی فجل یقتلون
 فی هذه العرصة تنبئهم علیه السلام و الا کذا و بر آورد ابو نعیم
 از اصنع بن نباته گفت که آنیم همراه کاتب علی رضی الله عنه بر موضع قبر حسین
 فرمود علی که اینجا جای خوابانیدن شتران ایشان است و موضع خیمه گاه ایشان
 و مکان نختن خون ایشان نوجوانی چند کز آل محمد کشته شوند درین میدان

که بگریه برایشان آسمان در زمین و آخروج الحاکم و صحیحه عن ابن
 رضی الله عنهما قال قال اوسى الله تعالى الى محمد صلى الله عليه وآله
 وسلم اني قتلت يحيى بن زكريا سبعين ألفا واني قاتل يابن
 بنيتك سبعين ألفا وسبعين ألفا وبراوردن ما که وضیع کمر و این پیش
 را از ابن عباس رضی الله عنهما گفت که وحی فرستاد و صدای تعالی بسوی محمد
 صلی الله علیه و آله وسلم که تحقیق من کشته ام با تقامیحی بن زکریا هفتاد هزار
 را از یهود و تحقیق من خواهم کشت در انتقام فرزندی که هفتاد هزار و هفتاد
 هزار از بنی غنم کشت و حاجت جناب خاتم الانبیا علیه الصلوة و السلام
 که نیست که بعضی انتقام خون حضرت یحیی بن زکریا هفتاد هزار کشته شود
 و بعضی انتقام خون حضرت سید الشهدا و چندان یعنی یک ملک و پسر
 مقتول گردد و مصداق این خبر اولاد و اقوام و ثانیاد را و ایل دولت
 عباسیه بریان علی سفاح بنهور آمد و آخروج احمد و الذی هقی عن ابن
 عباس رضی الله عنهما قال رأیت النبی صلی الله علیه وآله
 وسلم فی النّوم ذات یوم نصف النهار انشعبت اغصان
 قار و ساء فیها دم فقلت ما هذه قال دم الحسن و اصحابه
 لم ازل القطه منذ الیوم فأخصی ذلک الوقت فوجدت
 قتل ذلک الیوم و براورد احمد و یحیی از ابن عباس گفت که دیدم
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در روی در خواب بوقت نیم روز ایشان
 موغبار آلوده در دست مبارک او شیشه که در آن خون است پس گفتم که
 این چیست فرمود که خون حسین و یاران اوست که دیدم و بعد از ششم
 بر من قتل و ابن عباس گوید که پس نگاه داشتم آنوقت را باز دیدم که تحقیق

شته شد حسین همان روز یعنی روز کیه من این خواب دیده بودم و اخرج الحاکم
 والید همی عن اُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 وَمَسَلَهُ فِي الْمَنَامِ وَعَلَى رَأْسِهِ وَخُجَّيْتُ لَهُ الْكُرَابُ فَقُلْتُ مَا لَكَ يَا
 رَسُولَ اللَّهِ قَالَ شَهِدْتُ قَتْلَ الْحُسَيْنِ انْفِاءً وَرَأَوُا حَاكِمَ دِهْنِي أَوْ سَلَمَ
 أَفْتِ كَدِيمٍ مَغْمِيرِ خَدَّيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ رَأَوُا خُوبَ رَحَالِ أَنْكَ سِرُوشِ سَابِ
 أَنْ خَضِرَتْ خَالِ كُودَهُ أَبُودِيسٍ كَفْتُمْ كَهْ حَالِ مَسْتِ تَرَايِ مَغْمِيرِ خَدَّيْهِ مَوُودَهُ أَنْكَ سِرُوشِ
 بِمَقَامِ قَتْلِ سَيِّدِي حَاضِرِ بُوْدِمِ بِرِئَاطِ مِثْلِ مَاسْفَرِ اخْبَارِ وَأَنَا مَغْمِي وَمُسْتَقَرِّ نَحْوِ مَبُودِ
 كَهْ چُونِ مَدَايِ بَالِ عَبَّاسِ كَهْ رُوزِ بَدْرِ اِلِشَانِ رَاهِمِرَاهِ كَفَارِ يَكِهْ اسِيرِ كِرْدَنْدِ جَنَابِ
 سَالَتِ مَآبِ سَلَى اِلِدِّ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَمَ رَا تَمَامِ شَبِّ اَزْ خُوبِ بَا زِ دَاشْتِ حَالِ
 لَمَالِ جَنَابِ سَوَّلِ خُدَايِ مَتَعَالِ رَا دِ مَعْرُكَهْ كِهْ بِلَا فِیَاسِ كِهْ دَنِیْسْتِ كِهْ اَزْ شَنْكِ
 عِزَّتِ طَاهِرِ وَ قَتْلِ وَ قَمْعِ نَوْنَالَانِ كَلَشْنِ سَالَتِ وَ بِنَالَتِ خَامَتِ كَلِ شَرْبِ
 نَبُوتِ وَ اَمَامَتِ یَعْنِی اَمَامِ حُسَيْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ فُتْنِ اِلِیْبِیْتِ بِرِشْتَرَانِ خَشَاكِلَانِ
 وَ نَزْوِلِ صَاحِبِ بَیْكَرَانِ بِسِرِّ قَتْلِ زَنَانِ وَ مِیْمَانِ بِرُوحِ مَقْدَسِ سِرُوشِ مِیْمَانِ
 چِهْ كُذْ شَتِهْ بَاشْدِ پَسِ اَزِ پَرِشَانِیِ مَوِیِ سِرِ مَبَارَكِ وَ غَبَارِ اَوُوكِ جِسمِ مَقْدَسِ اَلْقَطَا
 مَوْنِ جَشْنِ وَ یَا رَا نِ اَوَا زِ مِیْنِ وَ دُشْتِنِ دُشْدِشْتِهْ وَ خَاكِ آلوده بُوْدِنِ سِرُوشِ
 اَنِ خَضِرَتْ وَ حَاضِرْ شَدْنِ مَغْمِیْرِ حُسَيْنِ چُنَا كِهْ دَرِ رُویَا اِنِ عِبَّاسِ اَمِ سَلَمَتِ چِهْ
 مَحْجُوبِ بَلَكِهْ هِرْ گَاهِ آوَا زِ كِرِیْ حُسَيْنِ دَرِ طُغْلُكِ اَنِ خَضِرَتْ رَا اِذَا رَسَا نِدِهْ وَ حَضِرَتْ
 سَیِّدَةُ النِّسَاءِ رَا دَرِ بِنِ فَصُوصِ مَخْطَابِ نَبِیْدَانِیِ كِهْ كِرِیْ حُسَيْنِ مَرَا اِذَا مِیْرَسَا نِدِ
 مَخْطَابِ كِرْدَانِدِهْ سَفُوحِ سَاخِ كِهْ بِلَا رَا چِهْ بَا یَدِ كَفْتِ كِهْ اَزْ اَبْدَايِ آدَمِ تا اِنْدِ حَمِیْنِ
 مَعَالِمِ اَصْحَى جَشْمِ نِدِیْدِهْ دَهْ بَگُوشِ شَنِیْدِهْ اَكِرِ قِیَامِ قِیَامَتِ سَوَقَتِ بُوَقْتِ فُجُوشِ
 اَنِ بُوْدِ جَايِ اَنِ بُوْدِ كِهْ اَنِ رُوزِ جَكْرِ آسْمَانِ پَرِهْ پَرِهْ شَدِهْ مَانِدِ قَطْرَاتِ سَطَرَاتِ تَبِیْرِ

چلیدی و درین زمین همچو گنجان از ماه چاک چاک گردیده از آسمان پیدی خون باران
آسمان و سایه شدن جهان و غیر آن از حوادث زمان که بیانش بسیار بود و در حقیقت
حساب است و أَخْرَجَ إِلَيْهِمْ قِيَامَ الْقِيَامَةِ وَأَبُو قَتَادَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
قَتَلَ الْحُسَيْنَ مَطَرُ السَّمَاءِ دَمًا فَأَضْلَعْنَا وَحِبَابُنَا وَجَوَارِدُنَا وَكُلُّنَا
لَنَا مَلَأْنِ دَمًا وَبَرَأُورِدِيقِي وَالْبَغِيمِمْ مِنْ بَصَرِهِ وَرَدِيقِي كَمَا كُنْتُ كَمَا كُنْتُ
حُسَيْنِ خُونِ بَارِيدِ آسْمَانِ پس سج کردیم با خیال که خضای ماه و بنای ماه و هر
ظنیکه از آن مابود پراز خون بود و أَخْرَجَ إِلَيْهِمْ قِيَامَ الْقِيَامَةِ وَأَبُو قَتَادَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ
قَالَ بَلَغَنِي أَنَّهُ يَوْمَ قَتَلَ الْحُسَيْنَ لَمْ يُقَلِّبْ حَجْرًا مِنْ أَخْبَارِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ
إِلَّا وَجَدَ تَحْتَهُ دَمَ عَدِيطٍ وَبَرَأُورِدِيقِي وَالْبَغِيمِمْ مِنْ بَصَرِهِ كَمَا كُنْتُ كَمَا كُنْتُ
رسیده که تحقیق روزیکه کشته شد حسین گردانیده نشد سنگی از سنگهای بیت المقدس
مگر یافته شد زیر آن خون تازه و رغایت سرخی و أَخْرَجَ إِلَيْهِمْ قِيَامَ الْقِيَامَةِ وَأَبُو قَتَادَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ
قَالَتْ يَوْمَ قَتَلَ الْحُسَيْنَ أَظْلَمْتُ عَلَيْكَ أَفْلا نَأْوَكَ لَمْ يَمْسَسْنَا أَحَدًا مِنْ
رَعْفَرَانِهِمْ شَيْئًا يَجْعَلُهُ عَلَى وَجْهِهِ إِلَّا احْتَرَقَ وَلَمْ يُقَلِّبْ
حَجْرًا بَكَيْتِ الْمُقَدَّسِ إِلَّا وَجَدَ تَحْتَهُ دَمَ عَدِيطٍ وَبَرَأُورِدِيقِي وَالْبَغِيمِمْ مِنْ بَصَرِهِ
جهان گفت روزیکه کشته شد حسین تاریک شد دنیا بر ما ناسه و در مس سیکرد
یکی از ما از عرفان خود چیزی را که بمالد بر روی خود مگر میسوخست و گردانیده نشد
سنگ بیت المقدس مگر یافته می شد زیر آن خون تازه و رغایت سرخی و نیز بر
که آنروز هیچ سنگی در دنیا بر داشته نشد که زیر آن خون تازه و رغایت سرخی نبوده
و أَخْرَجَ إِلَيْهِمْ قِيَامَ الْقِيَامَةِ وَأَبُو قَتَادَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
أَيَّامَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ جَارِيَةٌ شَاكِبَةٌ كَمَا كُنْتَ السَّمَاءُ أَيَّامًا تَبْكِي لَهُ وَبَرَأُورِدِيقِي
بهیمنی از علی بن مسهر گفت که خبر داد مرا جده من گفت که بودم در روزهای شهادت حسین

دختر فوجوان پس آسمان میگرفت بر او تا روزهای چند بآید دانست که روایات
 در باب گریه آسمان از سلف منقول است چنانچه ابن جوزی از ابن سیرین روایت کرد
 که از روز قتل حسین تا سه روز دنیا تاریک ماند و بعد از آن سرخی در آسمان ظاهر شد و آن
 تعبیر منقول است که آسمان جستن گریه نمود و گریه آسمان سرخی او است و گویند
 که آسمان تا شش ماه سرخ ماند و ابن سیرین گفته که سرخی شفق بر کناره آسمان میسر
 و جهان است بعد قتل حسین حادث شد قبل از آن سرخی نمودی و وجودی آسمان
 نداشت و از آن بعد پیر موی است که سرخی شفق بر افق آسمان قبل از شهادت
 شاه شهیدان مری و محسوس نبود و ابن حوری گوید که حکمت در سرخ شدن آسمان
 اینست که چون از غرض غضب خون بجوش می آید موجب سرخی رنگ چهره میگردد
 و ذات باری غرامه که منزه از بلغم و لوازم آن است نشانه غضب خود را بذر لویه
 سرخی کناره آسمان ظاهر کرد تا این سرخی شفق دلیل بر خشم و عظمت معصیت
 قاتلان حسین و ظهور رنگ غضب الهی بر ایشان باشد و بعضی گویند که بعد قتل حسین
 تا هفت روز آسمان گریه کرد و گریه او بر تپه رسیده بود که از سرخی آسمان دیوارها
 و عمارت ها رنگ لحاف معصفر گشته بود و کواکب و شواهب از آسمان چندان
 بارید که بیکدگر افتاد و روز قتل حسین خون از آسمان بارید که تا مدتی نشان آن
 زمین باقی ماند و هر فوجی و لباسی که رنگین بخون آسمان گردید سرخی رنگ آن
 تا پاره پاره شدن روی زوال ندیده و بعضی روایت کرده اند که روز قتل حسین از
 آسمان خون بارید که از خانه ها و کوچه های خراسان و شام و کوفه روان بوده و سر
 حسین را که بدار الامانه کوفه آوردند و نهادند از دیوار خانه ها خون روان گردید و
 بر آمدن خون تازه بغایت سرخی از زیر احبار بیت المقدس و احراق زعفران
 در متن رساله بر روایت زهری و ام حبان مذکور است و در روایتی که روز قتل حسین

نوشید آنرا و سیلاب نمیشد و همچنین قاتلان اگر عذاب و کمال مبتلا شده بودند
 چنانچه نمیدی ازان اگر خدا خواست در خانه مذکور شود و باقی از آثار و علامات
 نوح جن است آنرا باید شنید و آنچه از ابو نعیم عن حبیب بن ثابت
 قَالَ سَمِعْتُ الْجَنَّةَ تَنُوحُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَهِيَ تَقُولُ شَعْرُ مَسْحِ
 النَّبِيِّ جَبْنُهُ فَكَلَهُ بَرِيقٌ فِي الشَّخْلِ وَدِهٍ أَبَوَاهُ فِي عُلْيَا قُرَيْشٍ
 وَحَدَّثَهُ خَيْرُ الْعُجْدِ وَدِهٍ وَبِزْنِ آدَمَ أَبُو نَعِيمٍ از حبیب بن ثابت گفت
 که شنیدم زنی را از جننان که میگفت چشمتان در حالیکه میگفت که مسح کرد
 و کوسید پیغمبر پیشانی او را پس بود برای او نور و روان در خسار بار پدر و مادر
 بودند از عذراگان قریش و بود بدش بهتر از جای منی حید نوح میگردد و حسین
 و میگفت بران میگفت آنچه بیانش رفت و آنچه از ابو نعیم عن حبیب بن
 حَبِيبِ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ مَا سَمِعْتُ نَوْحَ الْجَنَّةِ مُنْذُ
 قُبُضِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَّا اللَّيْلَةَ وَمَا أَرَسِي
 ابْنِي إِلَّا قَدْ قُتِلَ يَعْنِي الْحُسَيْنَ فَقَالَتْ مَجَارِيهَا الْخُرُوجِي فَأَسْأَلِي فَكَلِمَةً
 إِنَّهُ قَدْ قُتِلَ وَأَنَّ الْجَنَّةَ تَنُوحُ شَعْرُ الْأَيَّامِ فَأَبْهَلِي بِجَهْدِهِ
 وَمَنْ يَبْكِي عَلَى الشَّهِيدِ أَوْ يَعْدِي عَلَى رَهْطِ قَتْلِهِمْ لَمْ يَأْتِ
 إِلَى مُسْتَجِيرٍ فِي مُلْكٍ عَقْدِي و بر آورد ابو نعیم از طریق حبیب بن ثابت
 از ام سلمه گفت شنیدم نوحه و گریه جن را از روزیکه قاتل یافت پیغمبر خدا را
 علیه الله و سلم مگر آنشب نمی بینم مگر اینکه پس من تحقیق گشته شد یعنی حسین پس
 فرمود کثیر خود را که بیرون روی پس پس خبر داد کثیر بانیکه تحقیق گشته
 حسین و بدستیکه حید نوحه میکنند و بخواند آگاه باش ای ختم پس که میزد را
 بمن بگو شش تمام و گنیت که گریه کند بر شهیدان بعد از من هرگز و لمی که کشید

ایشان را اسباب موت بسوی ظالم کشتن و سلطنت زبان من و گویند که حضرت
 ائمه بعد و یافت این ماجرا آنقدر گریست که از هوش رفت و تا و غمیشی بر او طار
 ماند و آنرا خروج ابو نعیم عن مرید بن جابر الحضرمی عن امیه قال
 سمعت الجحش تنوح على الحسين وهي تقول شعرا النعي حسينا
 هبلا كان حسينا جبلا وبراورد ابو نعیم از مرید بن جابر حضرمی از
 مادر خود گفت که شنیدم که جن را که با او بلند گریه میکرد و حسنین میگفت که جز
 مرگ حسنین میرسانم غمگین شده بود حسنین با جمال و کوه صبر و تقابل پوشیده
 که سابق گذشت که مراد از نوحه درین مقام گریستن بیاد کرد و اوصاف حمیده
 و خصال پسندیده حضرت امام حسین علیه السلام است نه نوحه متعارف و مرسوم
 این دعوت و عمل زبان جاہلیت که آن باتفاق علما حرام و در احادیث صحیح
 و حدیث شدید بران واروست و آنرا خروج ابو نعیم من طریق لصیحة عن
 ابی قنبل قال لما قتل الحسين احترقوا رأسه و قد وافی
 أول مرة حلة يشربون الندي فخرج عليهم قلم من حديد
 فكتب سطر ابدیم شعرا ترجمه امه قتلت حسينا شفاعه جدیه
 یوم الحساب وبراورد ابو نعیم از طریق عبدالسد بن لعیقه که محدث مشهور است
 از ابی قنبل گفت که هرگاه شهید شد حسنین بریدند سر او را و نوشتند در اول
 سطر می نوشیدند بنید را پس بر آمد بر ایشان قلمی از آهن پس نوشت سطر
 از خون آیا اسید میدارند گمراهی که کشتند حسنین را شفاعت جدا و بر وجه حساب
 یعنی چون سوار برک جناب سید الشهدا را بریده پیش یزید بن معاویه بسوی شام
 می بردند همین که در اول سطر رسیدند و بخوردن بنید مشغول شدند دیدند که قلم
 آهنی از غیب پدیدار شد و سطر ی لیتی بیت مرقوم را بخون نوشت و بعضی گویند

که چون زنان اهل بیت را بر شتران نشاندند و در راه مظلومان را بر نیزه گذاشتند بطرف
 شام روان شدند منترلی رسیدند و در آنجا پیری بود و در نزدیکی آن فروکشیدند و پیری
 که بر دیوار آن پیریت فرو بر مر قوم است از راهب آن دیر پرسیدند که نویسنده
 این بیت که ام است راهب گفت که من اینقدر میدانم که این بیت برین دیوار از
 مدت پانصد سال قبل بعثت نبی شما نوشته شده است و بعضی گویند که دیوار
 دیر بنه گافته شد و دست و قلم از آن برون آمده این بیت را از خیرین شیت
 و گویند که چون راهب بجال سیرال اهل بیت و قیوم یافته بر مبارک سید الشهدا
 بر سر نیزه دید با خود گفت که این قوم بکسان که بر سر نبی خود را کشتند و اهل بیت
 او را ذلیل و خوار کردند و با آن جنود استحقاقی مخاطب شد گفت که ده هزار
 درم از من اینک بگیرید و این سر که بر نیزه سید را یک شب پیش من بگذارید
 نیز دیدم که از لبس حریت آتش طمع بودند قبول نمودند پس آن راهب بر مبارک
 از دست اینها گرفته بخلوت برده غسل داد و خوشبو مالید و بر زانوی خود نهاد و مشاهد
 انوار خدا در جمال حق نما میگرد و بدیده سر خود معاینه می نمود که انوار تجلیات از سر
 مبارک تا آسمان میرو و طبقات نورپی در پی تابش از آسمان بر سر مبارک
 میروز و بلا خطه این حال مسلمان شد و بقیه عمر خود را در محبت و ولای اهل بیت
 و انقیاد احکام سلام گذرانید و پایفای موعود پر درخت و نه راه در میان گروه
 برختان و او هرگاه آن بدآلان در مبار از صتره کشیده خواستند که میان خود
 قسمت نمایند و دیدند که آن در راهب خاسته بودند و بر یکطرفی از آنها ایستادند
لَا تَقْلَبُوا وَجْهَكُمْ عَلَى الْفُلِ الْفُلُ الْيَوْمَ وَبِرْطَنِي دَكْرُ كَرِيْمٍ وَتَكْلِمَا اِنِّي مُتَقَاتِلُكُمْ
 قی بود بر آباب بصیرت و صاحب معرفت پوشیده و نهان بنوده باشد که همیشه آثار
 عجب و مشاهد غریبه که بیانش برکت بر مان ساطع و حجت قاطع بر عظمت و اقو و کرامت

و تمامات سیدالشهداست لیکن مرگ عجب تر از آن متصور عیست بگوش
حق میوش باید شنید که ارشاد میرود و ختم کلان بران می شود و خروج بنی تمسک
عن المیهال بن مر و قال انا والله را بک راس الحسین چنین خیل و انا
بد مشق و بینیدی التراس جعل یقرأ مؤثره الکف حتی تکلم
فیله تعالی اذ حسبت ان اصحاب الکف و التریه کانوا امرین
ایا ناعجبا فانطق الله التراس بلسان ذریر فقال اعجب من ذریر
فعلی و حملی و برادران عساکر دالیهال بن عمر گفت که من بخدا و پدرم میزنم
و قتی که بر داشته شد بر نیزه و من پیشتر بودم و پیش سر مبارک مروی میخورد سوخته
و من را زانگاه رسید باین آیه که معنی آن اینست آیا پنداشتی که اصحاب
گفت در تیم از عجب که نشانهای قدرت ما بودند پس گویا کرد خدا یتعالی مبارک
به زبان نیز فصیح پس گفت عجب تر ازین گشته شدن من و بر نیزه برداشته
شدن من نیست پوشیده نماند که قصه اصحاب کف که تا شصت و نه سال بغیر
خواب نهند و چون بیدار شدند یکروز یا پاره از آن مقدار خواب خود را بپنداشتند
هر چند شکر عجب قدرت الهی است چنانچه تفصیل این قصه در تفاسیر قرآن
و کتب تواریخ بجای خود مذکور است لیکن قتل شاه شهیدان و جل سر مبارک بر
نیزه عجب تر از آن است نمی بینی که جماعت یزیدیان با دمهف تفرقه بکلمه شهادت
و اقرار نبوت خاتم الرسالت و اتمال رسم اسم اسلام بطبع خام طعام دنیوی
قتل فرزند رسول و جگر گشته قبول برداشتند و دو بیان رسالت را با مال و آمو
و آفات میافتنند سر سردار نوجوانان بهشت را بتبع و خنجر بریده بسزیه نوکشیدند
دستورات پسر عصمت و طهارت دلبی پرده بر پشت شیران نشاندند شهر
گردانیدند و دیگران دست بیداد آن بیدادیان هر چه بپشت اهل بیت نبوت

بیان ششم از آن بزرگان قلم گذشته و با اینهمه مدعیان دین اسلام بودند و خود را
 مؤمن و مسلمانان ظاهر می نمودند فاعترفاً بالاولی الابصار ان هذا الشیء عجیب و غریب
 و در بیان حال قاتلان خیال آن مال بر کسانیکه تصنیف کتب تاریخ نموده اند مخفی نبوده
 باشد که هر کس که بمباشه قتل و سیرم و شریک قاتلان و راضی و خورسند و شهادت
 شاه شهیدان گردید قطع نظر از عذاب و کمال اخروی که مستحق و سزاوار آنست و این
 دارنا پدیدار بسیاری کرد و از خود رسید چنانچه از زهری منقول است که هر سیکه در
 معرکه کربلا بمعرض مقابل حضرت سیدالشهدا بود بی دیدن عذاب کشیدن سزا
 اعمال بد از دنیا رفت بعضی بقتل رسیدند و بعضی نابینا شدند و بعضی را رسوایه
 گشت و بعضی را واداندک فرصت ملک و دولت از دست رفت و بعضی تشنگی
 مردند و بعضی بد دیگر عقوبات مبتلا گشتند و مردی است که جماعتی با هم گرد
 میزدند که بچکس از دشمنان جانشین ندیدیم که بدون ابتلا و مصیبت و بلا از
 دنیا رفته باشد که پیرمردی از آن جماعت گفت که من شریک قتل حسین بن علی
 بودم و هنوز مصیبتی پیرامون حال نگشت درین سخن بود که برای راست گردان
 قتل چرخ از جای خود برخاست شعله چراغ او را در گرفت و سوزشی در نهادش
 افتاد که در جماعت سیکشت و سیکفت که سوختم سوختم تا آنکه رفته رفته خوشین را
 بدریا انداخت چون این آتش افروخته قدر آبی بود آب دریا بکافرش خاصیت غلظت
 گرفته چنان او را سوخت که وجودش عطش بنم شد و از تندی رویت گردانید
 که شخصی مرا بخیافت طلبید و مردم دگر هم شریک مجلس بودند که میان کلام مکرر
 معرکه کربلا بربانها رفت گفتند که هر که شریک قتل حسین گشت بعقوبتی مبتلا
 شده بر زمین برانی که امیر مجلس بود بی محابا گفت که من حاضر معرکه کربلا بودم و
 هیچ آفتی بمن نرسید هنوز این حرف باجمام نرسیده بود که شعله از چراغ حیرت

و بر بدنش افتاد و آنکس را تمام سوخت راوی گوید بخدا که من چشم خود را دیدم
 که گویا انگشت سوخته افتاده بود و نیز مروی است که مروی از لشکریان ابن زیاد
 که حسین را با فتراک بسته بود شترهای در نکو منظری داشت بعد از نیکه دیدن
 روی او تیره و تاریک تر از قبر گشت گفتندش تو که خوبترین مردم و حسن و جمال
 بودی چه شد که رویت باین روز سیاه نشست گفت از روزیکه حسین را بفتراک
 بسته ام دو کس هر روزه می آیند و هر دو باز و گرفته کشان کشان بسرتش می بینند
 و واژگون بران می آورند و باز می آرند ازین روز و شش سیاه و حالش تیره
 است آخر آنکس بهمان عذاب مبتلا مانده و گه گاهی وادی جهنم شد و از واده
 منقول است که پیر مردی از حاضرین مقتل حسین بود چون نابینا گشت از واده
 پرسیدند گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب دیدم که این
 تا باز و چیده در دست مبارکش شمشیری بود کشیده و در ویران حضرت فرشت
 چهرین گسترده ده تا قافلان حسین را نوح ساخته بر سر آن فرشت انداخته اند
 همین که نظر آنجناب بران پیر افتاد نفوس کرد و میلی باز خون در چشم کشید که کور
 شد و گویند شخصی در شام از قتله حسین بود که رویش همچو روی خنجر شده و نگاه
 مردم کردید و روایت کرده اند که آنکس که خیری بگلوی عبدالله که شتر علی
 است زده بود و برضی مبتلا گشت که جانب ویش حرارتی و پس لشت برود
 پیدا شد که هر چند رو بروی او بادین بران یکش بدند و عقاب و نور آتش می افروزند
 همچنان و او یلای می کرد و آنقدر تشنگی می داشت که سبب سبب آب می خورد و فریاد
 اعطش از کلام و دلمان او بلند بود آخر تشنگش شوق شد و بهمان عقوبت برود
 اینست شمه از حال مردم عوام که حاضر معرکه گریلا بودند اما خواص پس از حال
 یزید پدید و این زیاد منبع فساد و این فساد و شمر بد بیکر و نظای ایشان مجمل است

چندین نفر از لشکریان ابن زیاد
 به حسین رفتند و او را
 به فتراک بستند

که نیرید علییه مایه حقه چون از قتل حسین دل خوش کرد حق تعالی آن سر آید اختیار
 قطع نظر از امراض جسمانی که هر چند شاق تر باشد لیکن بلحاظ شرعی اعلاش
 احتمال آن سهل است باز تکالیف فعال شنیعی مبتلا کرد که صورت عذاب الهی ثانی
 تکلیف از ناصیه حال آن بدال منودار بود منجمله آن تخریب مدینه منوره است
 که از دست بیدادش تاسه و عوام و خواص عسکه آن بلده طایفه از قتل و غارت
 امان نیافتند و مقصد کس از صحابه کشته شدند و خانه امام المومنین حضرت
 اسمعه تا ماراج نمودند و تاسه روز نماز یان مشرف بنماز و مسجد نبوی کشتند
 و سنگ و گریه بر بنبر منیف و مسجد شریف جاداشتند و دیگر اعمال فحیه که قلم از
 تحریرش بحال خودی لرز و نیرید یان و مسجد نبوی که مورد جنود ملائکه شده
 بود و بطور آورند و از آن جمله هتک حرمت کعبه منظمه که از سنگ منجیق نمایان
 صحن حرم محترم برگشت و ستونهای مسجد شکست و لباس کعبه اسوختند و پرده
 که بر در کعبه کشیده بود آنرا همیه تنویر با ساختند تا آنکه روزی چند خانه کعبه بی لباس
 و اهل بیت الله در اید و هلسان ^{چوب بوی} نند و از آنجمله است حلت و اباحت نه سیار مشر
 از قبیل زنا و لواطت و شرب خمر و تریج برادر با خواهر و پشال آن که اول از
 بر تانید کفر و کافری اوست و تفصیل این سه و آنچه و حوادث بجای خود و شرح است
 المختصر آن شور و خجست سه سال و هفت ماه با بلام حرمین عقوبات از بادشاهی خود
 دم زده پانزدهم ربیع الاول در مقام حص که شهری از بلاد شام است و اصل چشم
 و سنین عمرش بسی و ده سال رسیده بود که با طوق لعنت و سلاسل کعبه از دنیا
 برفت و از اتفاقات است که روزیکه هتک حرمت کعبه از جور و تعدی پدید آید و آن
 همان و از آن شقی ذخیره خسران را نوشته راه عاقبت کرده رحمت اقامت خوش
 از دنیا بد و رخ کشید و چون نیرید بن معاویه بمرو معاویه پسر نیرید را که در جاست خوش

ولی عهد و خلیفه ساخته بود بر تخت سلطنت نشاندند همین که معاویه بادشاه شد بر بنبر
رفته بعد حمد خدای جل و علا و لغت سرور انبیا علیه الصلوٰۃ و التسلات گفت که
خلافت آئین مضبوط خدا و حق خلفای با صفاست حدیث معاویه بن ابی سفیان
از راه خلافت با علی مرتضی که احق و الیق خلافت بود نزاع و جدال کرد بعد از
پدرم که میگوید الهیت و استحقاق نداشت بر تخت سلطنت نسبت و بر
استحکام حکومت خود همچو حسین بن علی فرزند رسول را کشت آخر جانشان بمرد و کشت
و بال دارین بطمع حکومت چند روزه همراه خود بر و بعد ازین ناز را اگر گریست گفت
که من میدانم که محاربه حسین بسیار بد بود که پدرم نمود باز گشت او بسوی جهنم
که اولاد رسول خدا را قتل کرد و شراب را مباح ساخت و تیغ بیدیه طیبه برده است
و هتک حرمت خانه کعبه را و داشت من درین خلافت لذتی نمی یابم از اولاد بنی
هر کسی را که راضی شود اسیر گردانید من عقیدت خود را از گردن مسلمانان آویزدم
پس از منبر فرو آمد و بغرلت نشسته در خانه خود را بر روی خلعت بست بعد از
بجوار حرم حق پیوست اما حال خسران آل بن زیاد شقاوت بنیاد پس آن بد
در قتال مختار بن عبید ثقفی کشته شد و ابن سعد و ثمر را نیز مختار بعد تسلط خود بر کوفه
کشت و رویت که چون مختار تسلطی بر کوفه یافت عرض اسیران در خواست فرمان
داد که که بمانند و لشکر ابن سعد و شریک قتال حسین بن علی بودند یک یک اسیر شدند
و هر چند چنانچه کس را نشان دادند همه را گردن زده بدار کشید و مختار غلام خان
خود را فرمود تا ابن سعد را حاضر کنند حفص بن سعد حاضر شد مختار پرسید که پدرت
کجاست گفت در خانه نشسته است مختار گفت که الیا از حکومت رسمی اعمال
آن دست برداشته چگونه بانه شهادت فرقت حسین چرا خانه نشینی اختیار نکرد و کرم
تا سید بن سعد بریند و پیشش را نیز کشتند و ثمر را طلبیده نیز گردن زد و سرهای

اینها را پیش محمد بن حنفیه فرستاد و پسر حکم داد که بقیه مردان که شریک ابن سعد
 معمر که کربلا بودند هر کرا یا بیک بشیاء چون آمدند و نهند که مختار و صد و قصاص
 حسین است از کوفه قصد گریز به بصره کردند لشکر مختار عقب ایشان افتاد هر
 که دستیاب می شد می کشتند و تنش می سوختند و خانه او را غارت میکردند چون
 خولی بن یزید را اسیر کرده پیش مختار آوردند فرمود که اول هر دست و پای او را
 بریدند بعد از آن بدار کشیدند پسر تنش با تش سوختند و چنان دیگران را
 که از لشکریان ابن سعد یافتند بقتل کشتند القاصه چون مختار از قتل ابن سعد
 و عمر و خولی بن یزید علیهم السلام الغاب الی یوم الحساب خاطر جمع کرد و در بند
 قتل ابن زیاد افتاد و چنانچه ابراهیم بن مالک اشتر را با جماعتی از سپاه بمقابله
 ابن زیاد فرستاده همین که ابراهیم بسر حدی وصل و اصل شد ابن زیاد بکنار دریا
 که بمفاصل پنج فرسنگ از موصل واقع است لشکر کشیده بنای بمقابله انداخت تا
 آنکه و صبح محارب از طرفین بنظر آمده هنگام نماز شام سپاه ابراهیم لشکر تمام
 را که همراه ابن زیاد بودند شکست داد چون فوج ابن زیاد بهریت خورده رو بفرار نهاد
 لشکر ابراهیم بتعاقب فراریان افتاد و ابراهیم حکم داد که از فوج مخالف هر کس را
 که یا بند زنده بگذرانند چنانچه بسیاری را از همراهیان ابن زیاد از جان کشتند و این
 هم کشته شد تا سر ابن زیاد بریده پیش ابراهیم حاضر کردند ابراهیم آنرا پیش مختار بگفت
 فرستاد چون ملبرن زیاد بکوفه رسید مختار بر من خود آراسته و اهل کوفه یکجا ساخته بدار
 جلوس نموده فرمود که بر این زیاد حاضر کنند چون سرش حاضر کردند گفت که نیست
 سر ابن زیاد ای مردم کوفه ببینید که خصاص خون حسین ابن زیاد را زنده نگذاشت و آن
 مفتاح النجا منقول است که در آن مختار هفتاد هزار کس از مردم شام بقتل رسیدند
 و این دانه روز عاشر سال شصت و هفت هجری بعد شش از مکه کربلا اتفاق افتاد

و نیز کوا ایست صحاح مروی است که هرگاه سربازان او را پیش مختار جانشین کردند
 ناگاه ماری درآمد میانه سرها شده در سوراخ بینی ابن زیاد رفت و اندکی قرار
 گرفته از دلمان او برآمد باز در بینی رفت تا غائب شد گویند که مار بدینسان سوار
 آمد و رفتی کرد با کله ابن زیاد و ابن سعد و ثمر ذی الجوشن و عمر بن الحجاج و قیس
 بن اشعث کندی و خولی بن یزید و سنان بن انس نخعی و عبد الله بن قیس
 و حکم بن لیث و غیره بن ملک و غیره ایشان از اعیان یزید یعقوبت ما مبتلاست که
 بقتل رسیدند و تنهای اینها را زیر سم سپان گذاشتند و اسب پل را بر آنها
 دو انداختند چندانکه استخوانها ریزه ریزه گردیده با خاک برابر شد و پوشیدگی
 که در کتب تاریخ اختلاف است در بعضی ذکر قتل ابن سعد و ثمر و غیره قبل از قتل ابن
 است و در بعضی بعد از آن و کیفما کان منتقم حقیقه حسب وعده که بیانش در ضمن
 اخبار و انچه که بلا بر روایت حاکم مقدم شد ساری اجمال قتل حسین را از دست مختار
 بکنار آنها نهاد کوشش و ات ازلی نهایت کار ظهور در ناصیه اعتقاد مختار کرده چنانچه
 حال بدآتش در کتب تاریخ مسطور است و هرگاه مختار بکوفه و اطراف و جوانب آن
 مسلط شد داعیه مجاریه با عبد الله بن زبیر در سرش جا کرد و عبد الله بر او مختار
 و قوت یافته مصعب بن زبیر بر او خود را بمجاریه مختار نامزد کرد چون مصعب
 بصره بمجاریه مختار روان شد میانه مصعب مختار طرح جدال و قتال افتاد و فتح
 نصیب مصعب گردید و مختار درین معرکه بقتل رسید همین که مصعب بن زبیر
 بکوفه و نواحی آن استیلا یافت عبد الملك بجنب مصعب برخاسته هنگامه
 قتال گرم ساخت و فحش اب شد و مصعب بن زبیر و ابن ابراهیم بن مالک استیلا
 رسید از ابن عمر بنی منقول است که با عبد الملك گفت که من اولاً حسین را
 بدار الاماره و بری ابن زیاد و دیدم بعد از آن سربازان زیاد را پیش مختار و بعد از آن

سر قندار را بر حضور مصعب بعد از آن سر مصعب را بجلال فرغ می بینیم پس ازین و الا
 پناه میجویم که بدیگاریست که بازگشت سرای ریدسان با نیامی شود و ملک
 با صفای این سخن از مجلس برخاست گفت که بنای این قصر مبارک را
 از پادشاه مجمل هرگاه عبدالملک برضعتی ظفر یافت و مضروب گشته شده
 که در دواخی آن در تصرف او درآمد خواست که سپاه برای قتال عبدالعبد بن
 بکند و در اول راه میچسب اجابت نکرد که در حرم خدا که جدال و قتال در آن
 حرام است چگونه محاربه می آید روزی حجاج پیش عبدالملک حاضر شد و گفت که
 سخن دوش بخواب دیده ام که سلیمان زیر را از تنش بریده ام عبدالملک داشت
 که حجاج راضی بفرمیت مکه برای مقاتله این زیر است فوج خود را پای نام حجاج
 کرده و فرستاد حجاج که هلاش از طائف بود چون بدانجا رسید سپاه دیگر
 جمع ساخته متوجه بیت کعبه شده زائر قتال را با این زیر به قتال آورد و
 کمر ستاخی با بسته دهن محافظت آداب کعبه را یکسر از دست اعتقاد گذاشت
 تا آنکه تمامی حرم محترم زبکین بخون گشته گران گردید و عبدالعبد بن زیر شربت
 شهادت چشید بعد از آنکه این مرحله هم طی شد حکومت مروانیان و شام و عراق
 و حجاز و دیگر ممالک استقرار گرفت و نام از راه دوام و استمرار یافت و آنچه تفسیر
 سور که انا انزلناه فی لیلۃ القدر بذیل کریمه لیلۃ القدر خیر من الف شهر از حضرت
 امام حسن علیه السلام مرویست که مراد از هزار راه است ملک و سلطنت نبی امیه است
 بطور آمدن است و رور و قانع که ترتیب آن محفوظ خواهد ماند و حواله بقلم نمود
 و بعد ازین آنچه جلوه شده و گرفت بخوف الطناب کلام طایف از بیانش بجا فرستاد
 الحمد لله که کتاب منضبط در بیان شهادت حضرت عیسی که تالیف فیض شاه اسلام است و تمام حرم منافع و
 در مطبع مطبوعه الطبایع گردید

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

سِرًّا لَّهُمَا دُتَيْنِ

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

كَمَا أُعْطِيَ نُونٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُعْطِيَ الشُّكْرُ مَا أُعْطِيَ

نس علیہ السلام اور حضرت بڑی شکر گزار ہے

نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ نَزَّلَ لَهُ كَلَامَاتُ اسْمٍ مِنْ أَنْوَالِ

علیہ السلام بلکہ ان سے زیادہ حضرت مین اور کمالات انہی بخانیچہ ولایت

الولايات والمحربية المطلقة والإصطفاء المطلق

۱۱) انصرفت ہر قسم کی اور سب طرح کی محبوبے ۱۲) اور سب کاموں کی مقبولے

وَالرَّحْمَةُ وَالْقُرْبُ الْأَتَمُّ وَالشَّفَاعَةُ الْعُظْمَى وَالْجَهَنَّمُ

اور دیدار الہی **و** اور نہایت خدا کی نزدیکی **۱** اور شفاعت کبرے **و** اور کافروں سے

أَعْلَى اللَّهِ تَعَالَى الْغَيْبِ ذَلِكَ مِنَ الْقَوْلِ كَالْعِلْمِ الْوَسِيمِ

جہادِ سوائے انشکی اور کمالات جیسے علم، ابیشارف

وَالْعُرْفَانِ الْأَتَمِّ وَالْقَضَاءِ وَالْفُتْيَا وَالْإِجْهَادِ وَالْإِحْسَانِ

اور پٹی سر کا عرفان اور فقہ فیصل کرنا اور فتویٰ دینا اور اجنبات اور محتسب

وَالْقِرَاءَةُ وَغَيْرُهَا لَكِنْ بَقِيَ لِكُلِّ أَمٍّ يَحْصُلُ لَهَا بِنَفْسِهِ وَهِيَ

اور فرات ویسره **ف** لیکن آپ میں ایک کمال بانی رہ گیا تھا کہ حضرت کی ذات میں حاصل نہ تھا یعنی

الشَّهَادَةُ وَالشِّرْكُ عَدُوٌّ حَصُورُهُ لَا يَنْفِسُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

سہادت اور آپ کی ذات میں پہلی حاصل ہوئیگا۔ پس یہ تھا کہ اگر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

وَسَلَّمَ أَكْثَرُ مَا اسْتَشْرَفَ فِي الْحَرْبِ لِأَدْنَى ذَلِكَ إِلَى أَكْثَرِ

وہ وسلم جنگ میں شہید ہوئے تو شوکتِ اسلام کی

شَوْكَةُ الْإِسْلَامِ وَاخْتِلَاكُ الدِّينِ فِي نَظَرِ الْعَوَامِّ وَمَوْلَا

نوٹ جاسے در دین میں عوام کی نزدیک غلطی بہت بڑھ جائے اور وہ

مَشْرِدْ غِيَاةُ قَوْمِ كَاوَقِعْ لِبِخْرٍ خَلْفَانِ اِيَشْتَهَرِ

۱۶۰ جگر حکم شهید و حسن خدایک لطف خلقش بود ۱۶۱ الرهون

سید

الْعُرْشِ شَاهِدٌ بَلْ وَلا تَنْتَبِإُ لِلشَّهَادَةِ إِلاَّ أَنْ تَمَامَ الشَّهَادَةُ أَنْ

مشہور ہوتے بلکہ پوری شہادت ہی نہوتے اس واسطے کہ پوری شہادت اسلام آباد کی کہ

يُقْتَلُ الرَّجُلُ فِي الْغُرْبَةِ وَالْكُفْرِ وَأَنْ يُعْرِجَ جَوَادُهُ وَبُلْغُهُ

۱۔ مے مار اجاڑی مسافری اور مشقت میں اور اسکی بوڑھی کی کوہن کا بی جادین اور

چشمه مطروحه و قتل حوله جمع کثیر مناعه

اور اوسکی گرداگرد بہت لوگ با عزت

اَلْخَاسِرَةُ وَالْقَارِيَةُ وَالْاِيْتِيَةُ مَالُهُ اَنْ تَوَسَّسَ نِسَاءَهُ

مردن اور قریبوں سے جانچیں اور مال اور کھانا جاویں اور اسکی بیبیان اور یتیم لڑکے

وَأَيُّكُمْ كُلِّ ذَٰلِكَ فِي دَارِ اللَّهِ فَأَنْتُمْ حُكْمُ اللَّهِ تَعَالَى

اور یہ سب مصیبتیں صرف اللہ ہی کی مہربانی سے ہوتی ہیں اور اس کی کائنات میں ہر شے کے لئے ایک مقصد ہے۔

أَنْ يُلْحَقَ هَذَا النِّعَالَ الْعَظِيمُ بِسَائِرِ كَلَامِهِ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَ

کہ ملجاوی یہہ بڑا کمال حضرت کے کمال میں بعد آپ کی وفات کی اور

انْقِضَاءُ أَيَّامٍ خِلَافَتِهِ الَّتِي تُنَافِي الْمَغْلُوبِيَّةَ وَالْمَظْلُومِيَّةَ

بعد گذر فی ایام خلافت کے کہ دینا اور منطومی او کی مناسب نہیں

بِرَجَالٍ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِهِ يَلْقَى قَارِبَهُ وَعَمْرُوهُ وَدُهُ وَمَرْ

اہلبیت کے بلکہ ہواسلی اوس شخص کی جو بہت ہی قریب ہو حضرت کی افرایں اور ہمت غریبوں کا کلام اوس

فَيَكُونُ فِي حُكْمِ آيَاتِهِ حَتَّى يَلْحَقَ حَالَهُمْ بِحَالِهِ وَيُنْدَرِجَ

منزلی آپ کے بیٹھون کی سو تاکہ لمبا وی اونکا حال حضرت کے حال میں اور افضل ہو

كَلَامُهُمْ فِي كَلَامِهِمْ فَتَحْتُمْ عَنْهُ لِيُؤْتِيَ اللَّهُ تَعَالَى الْعِزَّ الْقَضَاءُ

در کمال انصاف می فرماید که سزاوارت جوئی عنایت الهی بعد گذر سه

آيَاتِ الْخَلْقِ إِلَى هَذَا الْحَقِّ فَاسْتَبَابَ الْحَسَنُ

دون خلافت کے یہ اہل کمال سکھ مانی پر

عليه السلام مناب جدهما عليه افضل الصلوات

علیہا السلام کو نانا کے مقام پر اونپر برتر درود اور

النَّحِيمَاتِ وَجَعَلَتْهُمَا رَأَيْنِ لِمَا لَحِظْتِهِ وَخَالِ بْنِ إِجْمَالِهِ وَ

رحمت اور دونوں کو دنیا ہی بنائی پر تو یہ کمال محمدی کی **ف** اور دوسری تہری جہاں مصطفویٰ کی

لَمَّا كَانَتْ الشَّهَادَةُ عَلَى قِسْمَيْنِ شَهَادَةُ سِرٍّ وَشَهَادَةُ عَمَلٍ

چونکہ شہادت دو قسم پر ہوتی ایک تو گھمبائت پوشیدہ اور دوسری نہایت آشکارا ہے

فُسِمَتْ عَلَيْهِمَا فَاخْتَصَّ السَّبْطُ الْكَبِيرُ بِالْقِسْمِ الْأَوَّلِ وَهُمَا

دو فون پر بٹ گئی تو مخصوص ہومی بڑی صاحبزادی واسطی واسطی او جو

كَانَ أَقْرَبُهَا مَسْتَوًّراً لَوْ يَضْهَرُ هَذَا كُنْ فِي الْوَحْيِ وَأَنْتُمْ أَعْلَمُ

وہ امر محقق تھا۔ جبریل علیہ السلام نے کبھی اس کا ذکر نہ کیا اور جب شہادت

عِنْدَ الْوُقُوعِ أَيْضًا حَتَّى وَقَعَتْ عَلَى يَدَيَّ رُوحَتُهُ وَ

واقع ہوئے تو بھی تسبیہی رہا یہاں تک کہ بیچ کر کٹافٹ ہوئی حرم خاص ہے

الرَّوْجُ مِنْ عَارِثِ الْحَبَّةِ دُونَ الْعِدَاةِ وَكُلِّ ذَلِكَ

حالا مکہ بی بی علا قون محبت سہمی نہ کہ عداوت سہمی اور یہ سب

لَا تَكُنْ مَبْنِيَّ عَلَى السِّرِّ وَالْإِخْفَاءِ وَلِذَلِكَ لَمْ يُخْبِرَ بِهِ النَّبِيُّ

اور اسی اٹلی جناب سالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم کی

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى

یہی اوسکی خبر دے اور یہ ایسے المؤمنین علی رضی اللہ تعالیٰ

عَيْنَهُ وَلَا غَيْرُهُمَا وَاخْتَصَّ السَّبْطُ الْأَصْغَرَ بِالْقِسْمِ

۱۷۰

الثَّانِي وَلَمَّا كَانَ مَبْنًى فَرَّ عَلَى الشَّجَرَةِ وَالْإِخْلَاقِ

اور جو بے اور کسی

ل و حى مين نربان جبريل عليه السلام و غيره

فرشتوں پر اوسکا ذکر کیا پھر تپا شہادت کی مکان کا **و** اور اوسکا نام **و** اور پتا شہادت کی وقت کا

استبانتند ما بمخرجی علوم ہوا بہرا و کا شہر بہت ہوا اور بر ملا ذکر کیا

ایک المومنین کرم اللہ وجہہ فی صفین کی سفیر میں ﴿﴾ بہر حجب

شہادت کا واقع ہوا تو اسکا شہر اسطرح بد ہوا کہ ملے

وگئی اور آسمان سے خون برسا اور آواز فیبی سی مر گئے سب کئی

وَرَجُلٌ رُبَّمَا يَسْتَفْهِمُ حَافِظًا لِّحَبَشَةٍ

مِنْهُ اَنْ يَكُونَ فِيكُمْ كَاذِبًا

رسایوں کا گہنا فاصلوں کے نقہوں میں علیٰ بذالقیاس اور یہی شہرت کی حساب

هـ لِيُطْلِعَ الْحَاضِرُونَ وَالْغَائِبُونَ عَلَى وَفْوِ عَهْدِهِ

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ كَثِيرٌ

یہ دانی اس کے لئے ہے اور نہ کور ہو ان مصائب درونیاں کا

أمته إلى يوم القيمة فقد بلغت نهاية الشهر

وہابیہ کی ایک نیا قیادت نمودار ہوئی ہے۔ ان کی قیادت میں وہابیہ کی ایک نیا قیادت نمودار ہوئی ہے۔

۱- کتب و کتبخانه
 ۲- کتب و کتبخانه
 ۳- کتب و کتبخانه
 ۴- کتب و کتبخانه
 ۵- کتب و کتبخانه
 ۶- کتب و کتبخانه
 ۷- کتب و کتبخانه
 ۸- کتب و کتبخانه
 ۹- کتب و کتبخانه
 ۱۰- کتب و کتبخانه

فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَالْأَسْفَلِ وَالْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَالْجَنِّ وَالْإِنْسِ

عالم بالا اور عالم خاک میں اور عالم غیب اور عالم شہادت میں اور جن اور آدمیوں میں

وَالنَّاطِقُ وَالصَّامُ إِذَا تَمَّ هَذِهِ الْأُمُورُ الْمَقْدَمَةُ فَلْيَذْكُرْ

اور گویا اور خاموش ہیں **واجب** تمہید اس مقدمی کمی ہو سکتے

مَا يَتَعَلَّقُ بِهَذَا الْبَابِ مَعَ الْإِشَارَةِ إِلَى مَا مَهَّدْنَا مِنْهُ مِنَ الْمَقَدِّمَةِ

جو علاقہ کہتا ہے اس بات سے مع اشارہ وادوں مضامین کی جگہ تمہید میں مذکور ہو چکا ہے

فَنَقُولُ أَمَا كُنُ السَّبْطَيْنِ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

سو ہم کہتی ہیں کہ ہونا دو نو صا حبرا دو نکا بیٹے جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کے

فَلَهُ وَجْهَانِ الْأَوَّلُ أَنَّ ابْنَ الْبَيْتِ لِحُكْمِ الْإِبْنِ وَلِهَذَا يُعَا

اس دعویٰ کی دودھیلکین میں اول یہ کہ نواسہ بجای میں سے کہوٹا ہی اور اسی جہت سے

عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَيْتِ إِسْرَائِيلَ وَالثَّانِي الثَّبَنِي فَوَسَّيَا

عيسے علیہ السلام نبی اسمائیل کملای اور دوسری سچ نبی کہ حضرت نوح و توحید بنی کہنا

ثَبَّتَ رُطْبًا مُتَعَدِّدَةً أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ هُمَا

چنانچہ بہت - وایتون مہی ثابت ہوا ہے کہ جناب رسالت ماب صلی اللہ علیہ وسلم فی فرمایا ہے کہ وہ نون

الْبَيْهَقِيُّ وَرَوَى أَحْمَدُ فِي مُسْنَدِهِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبْعِيِّ عَنْ

میرے بیٹے میں اور روایت کی امداد میں اپنی کتاب مسند میں ابو اسحق سبیعی سے اسے

هَازِي عَنْ هَازِي عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجْهَهُ

ہانی بن ہاشم سیاحی امیر المومنین علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ سے

قَالَ كَمَا وَلَدَ الْحَسَنُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

۱۰۰

عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ ارُونِي أَبِي مَا سَمِعْتُمْوهُ قَالُوا

اور فرمایا کہ کھلاؤ میری جیبیں لو کیا نام رکھا ہے تمہی میں عرض کیا

سَمِيَّةٌ بِمَا قَالَ بَلْ هُوَ حَسَنٌ فَلَمَّا وَلِيَ الْحُسَيْنَ قَالَ الرَّؤُفُ

حرب حضرت نے فرمایا بلکہ اسکا نام حسن ہی بہر جب پیدا ہوا امام حسین علیہ السلام حضرت نے فرمایا بلکہ

ابْنِي مَا سَمِيْتُمُوهُ قُلْتُ خَرَّبًا قَالَ بَلْ هُوَ حَسَنٌ فَلَمَّا وَلِيَ

سیری سیتے کو کیا نام رکھا ہی نہیں مینی عرض کیا کہ حرب فرمایا حضرت نے بلکہ اسکا نام حسین ہی بہر جب پیدا ہوا

الثَّالِثُ قَالَ أَرُونِي ابْنِي مَا سَمِيْتُمُوهُ قُلْتُ خَرَّبًا قَالَ بَلْ

تیسری صاحبزادی حضرت نے فرمایا دیکھو سیری سیتے کو کیا نام رکھا میں نے عرض کیا کہ حرب فرمایا حضرت نے بلکہ

هُوَ مُحَمَّدٌ ثُمَّ قَالَ لِي سَمِيْتُمْ بِاسْمَاءٍ وَلَدَ هَارُونَ شَيْخٌ

اسکا نام محمد ہی بہر حضرت نے ارشاد کیا کہ مینی اسکا نام رکھے ہیں اولاد ہارون علیہ السلام کی ناموں پر مینی بہر

وَشَيْخٌ وَمُشِيرٌ وَأَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِي فِي التَّكْوِيْنِ وَاللَّدَا قَطْنِ

اور شیخ اور مشیر اور اسی کو روایت کیا طبرانی نے اپنی مجموعہ کبیر میں اور دار قطنی نے

وَالْكَافِرَادِ وَالْحَاكِمِ وَالْبَيْهَقِيِّ وَابْنِ عَسَاكَرٍ كُلُّهُمْ عَنْ عَمْرِو

ابن اسلاف ادراسی اور حاکم اور بیہقی اور ابن عساکر نے سب نے حضرت علی

كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَأَخْرَجَ الْبَغَوِيُّ وَالطَّبْرَانِي عَنْ سَلْمَانَ رَضِيَ

کرم اللہ وجہہ سے اور روایت کیا مینی البغوی اور طبرانی نے ایسی ہی مطلب کے سلمان رضی

اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ مِثْلَهُ وَفِي الْقَامُوسِ شَيْخٌ كَبَقْتُمْ وَشَيْخٌ

اللہ عنہ سی اور قاموس میں مینی ہی شیخ بقم کی وازن پر اور شیخ

كَقَمِيرٍ وَمُشِيرٌ كَمُحَمَّدٍ بَنَاءُ هَارُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ

قَمیر کی وزن پر اور مشیر محدث کے وزن پر سیتے ہیں ہارون علیہ السلام کے

أَمَّا كَوْنُهُمَا مِنْ أَيْمَنِ لَمْ لَا حَظَّتْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ

کہ اگر ہونا حسین کا آئینہ واسطہ بر روی جمال محمدی علیہ السلام علیہ وسلم کی

وَالْأَوَّلُ مِنْ جِهَةِ السِّيَادَةِ الْمَطْلُوقَةِ فَقَدْ أَخْرَجَ

دو ذہل سے ثابت ہی اول بیعت سیادت مطلقہ سے چنانچہ روایت کیا

میں نے جب نام رکھا ہی اس وقت

سیریت میں حضرت نے فرمایا

ابن ابی نون ہمدانی نے فرمایا

ابن ابی نون کی روایت میں ہے

عبد بن ابی نون نے فرمایا

عبد بن ابی نون نے فرمایا

ان روایتوں میں سے

جانب سے روایت کی ہے

جانب سے روایت کی ہے

جانب سے روایت کی ہے

جانب سے روایت کی ہے

جانب سے روایت کی ہے

جانب سے روایت کی ہے

اور شیخ اور مشیر اور اسی کو روایت کیا طبرانی نے

جانب سے روایت کی ہے

عليه وآله وسلم كما وقع في رواية ابن عساکر وغيره عن ابن

علیہ وآلہ وسلم کی عداوت ہی چنانچہ روایت کی اس عساکر وغیرہ نے عبدالمطلب

عَبَّاسٍ مُزَاحِمٍ مَا فَقَدَ أَحَبَّنِي وَمَنْ الْبُغْضُ مَا فَقَدَ الْبُغْضُ

عباس سی کہ حضرت فی فرمایا جسٹن حسین سی محبت رکھی تو اوسنی عمرہ سی رکھی اور جسٹن اودن سی عداوت رکھی جسٹن کی

وَالثَّانِي مِنْ جِهَةٍ مُشَابِهَةِ الصُّورَةِ فَإِنَّهُمَا كَانَا كَالصُّورَيْنِ

اور دوسری وجہ۔ شاہت ظاہری ہی گویا کہ سنین حضرت کی دو تصویر تھی

لَفِي الظَّاهِرِ أَيْضًا قَدْ خَرَجَ الْبَخَارِيُّ عَنْ لَيْسَ فَا لَمْ يَكُنْ

وَأَمَّا الْفُلُ فَأُرْسِلَتْ بِرَحْمَةٍ مِنَّا لِيُبَيِّنَ لَكُمْ آيَاتِنَا فَتَدَارَكُوا أَعْيُنَكُمْ عَلَى الْبَلَاءِ

احمد تشبہ بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم من الحسن بن علی
کو در مشائخ ترسانہ حضرت صلوات اللہ علیہ وسلم

۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰

علیہما السلام و قال الحسن بن علی بن ابی طالب

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَوَصَّيهِ

اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی وصی اور اس حدیث کو ترمذی نے مفصل

عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَجَمَاعَةٍ أَنَّ الْكُفَّاءَ أَشْبَهَ رَسُولٍ

جناب امیر گرام اللہ وجہ سے بہت مجمع نقل کیا ہے کہ حضرت امیر نے فرمایا کہ جسے شاہین حسن

اللَّهُ صَاحِبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ لَهُ الْغَوْثُ الْأَسْفَلُ ۚ وَلَهُ الْمَعَادِ الْأُولَى ۚ وَهُوَ يَكْسِبُ كُلُّهُ الْحُسْنَى ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ ذَكِيٌّ ۚ

اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے چہانے سے سزیم اور حسین ۔۔

أَشْبَهَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيمَا كَانَ سَقَطَ مِنْ ذَلِكَ

بہت مشابہ ہیں حضرت نبی صلی اللہ علیہ وسلم کی سیبسی قدم تک

وخرج اليرموه في ان النبي صلى الله عليه وسلم اخذ

اور رکوعِ ایت کی ترمذی نے کہ حضرت نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے حسین کو اذیت دیا

وَالْحُسَيْنَ فَقَالَ مَنْ أَحَبَّنِي أَحَبَّ هَيْنَ وَأَبَاهُمَا وَآلَهُمَا

اور فرمایا کہ جو مجھ کو دوست رکھے گا اور ان دونوں کو دوست رکھے گا اور ان کی اولاد کو

كَانَ مَعِيَ فِي دَرْجَتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ مُشْتَرَكٌ

دوست رکھے گا تودہ شخص میری ساتھ ہوگا روز قیامت میں اور کہا یہہ حدیث مشترک ہے

وَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ الْحَسَنَ خَمْسَ عَشَرَ

اور روایت کی امام جعفر صادق فی اپنی بیاد امام محمد باقر سے کہ امام حسن علیہ السلام فی پستہ

حَجَّةً مَاشِيًا وَنَجَّاشِيَةً ثَقَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَخَرَجَ مِنْ مَالِهِ

حج بربادہ کئے اور آپ کی اپنی کوتل گھوڑی آگے آگے چل جاتی تھی اور وہ مال

لِللَّهِ عَرَّتَيْنِ وَقَاسَمَ لِلَّهِ مَالَهُ ثَلَاثَ عَرَّانٍ حَتَّى أَتَى كَانُ يَعْطُرُ

خدا کی راہ میں دئی والا اور تین بار آدھا مال راہ خدا میں تقسیم کیا یہاں تک کہ ایک دئی والا

تَعْلَاؤُكُمْ مُسْكٌ تَعْلَاؤُكُمْ يُعْطَى خُفَاؤُكُمْ مُسْكٌ خُفَاؤُكُمْ كَانُوا

جوئے ایک رکھا ایک سوزہ دیا ایک رکھا اور

وَفَاتُهُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ سَنَةً تِسْعَ وَارْبَعِينَ عَشَرَ

وفات ہوئی امام حسن رضی اللہ عنہ کی سنہ اوچاس ہجری میں

أَرْبَعَةَ الْفَوَاقِلِ فِي أَوَّلِ ربيعِ الْأَوَّلِ أَوْ فِي آخِرِ صَفَرٍ وَهُوَ

بروایت تیسے اوّل ربیع الاول کو یا آخر صفر میں اور یہی

الشَّهْرُ لَوْ سَبَبَ مَوْتَهُ أَنَّ زَوْجَتَهُ جَعْدَةَ بِنْتُ الْأَشْعَثِ

شہور ہے اور سبب وفات جناب امام حسن علیہ السلام کا یہ ہوا کہ آپ کی ہم جعدہ بنت اشعث

بْنُ قَيْسٍ سَمَتْهُ بِأَغْوَاةٍ بَنِي مُعَاوِيَةَ وَكَانَ بَنِيهَا

بن قیس نے زہر دیا آپ کو باغواہی یزید سے بن معاویہ کی اور یزید فی

خَمِينَ كَمَا أَنَّ يَزِيدَ جَوَّافَعَكَ فَضَحَ لِحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى

س بات پر اس کی ہر گز کا وعدہ کیا تھا پر اس نے یزید سے کہا کہ میں نے حسن رضی اللہ تعالیٰ

وہ حدیث ہے کہ جو مجھ کو دوست رکھے گا اور ان دونوں کو دوست رکھے گا اور ان کی اولاد کو دوست رکھے گا تودہ شخص میری ساتھ ہوگا روز قیامت میں اور کہا یہہ حدیث مشترک ہے اور روایت کی امام جعفر صادق فی اپنی بیاد امام محمد باقر سے کہ امام حسن علیہ السلام فی پستہ حج بربادہ کئے اور آپ کی اپنی کوتل گھوڑی آگے آگے چل جاتی تھی اور وہ مال خدا کی راہ میں دئی والا اور تین بار آدھا مال راہ خدا میں تقسیم کیا یہاں تک کہ ایک دئی والا تَعْلَاؤُكُمْ مُسْكٌ تَعْلَاؤُكُمْ يُعْطَى خُفَاؤُكُمْ مُسْكٌ خُفَاؤُكُمْ كَانُوا وفات ہوئی امام حسن رضی اللہ عنہ کی سنہ اوچاس ہجری میں اور یہی ربیع الاول کو یا آخر صفر میں اور یہی الشَّهْرُ لَوْ سَبَبَ مَوْتَهُ أَنَّ زَوْجَتَهُ جَعْدَةَ بِنْتُ الْأَشْعَثِ شہور ہے اور سبب وفات جناب امام حسن علیہ السلام کا یہ ہوا کہ آپ کی ہم جعدہ بنت اشعث بن قیس سَمَتْهُ بِأَغْوَاةٍ بَنِي مُعَاوِيَةَ وَكَانَ بَنِيهَا بن قیس نے زہر دیا آپ کو باغواہی یزید سے بن معاویہ کی اور یزید فی خَمِينَ كَمَا أَنَّ يَزِيدَ جَوَّافَعَكَ فَضَحَ لِحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى س بات پر اس کی ہر گز کا وعدہ کیا تھا پر اس نے یزید سے کہا کہ میں نے حسن رضی اللہ تعالیٰ

عَنْهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ مَا فَعَلْتَ جَعَدَةً إِلَىٰ حَيْثُ تَسْأَلُ

عنه چالیس روز پھر | انتقال ہند بابا بعد اوسکی جگہ نے یزید بلید کو پہنام بھیجا کہ

الوفاء بما وعدّها فقال لا تألم تكن نرضاك للحسن فترضاك

اپنا وعدہ پورا کری تو بزدلی جواب دیا کہ ہم نہیں راضی کہ تو حسن پاس ہی پہنچا پنچ جان کی دسٹلی

لَا نَفْسٌ نَقَصَ بَارِئٌ مِّنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ

ہم کتب اعلیٰ ہونی سونہ لکھی وہ لمبخت
اون لوگون سی جنہون دین و دنیا دونو بر باد کئی اور یہ

الخُسران المبينُ وكانَ مرضُهُ الأسهالَ الكبيروَ وقطعَ

عصا کے راج اور اپنی بیماری پہلے جلاؤ اور تھو یا ان نلکے نلکے ہوں گے

الامعاء ولما حضرته الوفاة جاء الحسين رضي الله تعالى

وہ کہتا ہے کہ میں نے اس کو دیکھا ہے۔

عنه وقال ی ارحی من صاحبك قال سر به وقتله قال نعم
فنه فی آکی پوچھا کہ ای بہائی میری تیری پاس کون تہا جس نے میرے کت کی **ف** امام حسنؑ فی فرمایا کہ تم لوگوں کو راجا جسے حسینؑ کی لکھا کہ

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ

قال من كان صابرا حتى يلقى الله أشد لعنة لعنمه وإن
وال امام حسن في ما كره في قتال ميراجو میری گمان میں ہی تو اللہ بڑا سخت بدلا یعنی **ول** مورد کرب و غم

كُلُّهُمْ أَحَدٌ أَلَمْ تَقْتُلْكَ رَبِّ عَائِشَةَ أَوَّلَ مَا سَقَى بِالسَّ

نہیں جبریر مرگمان ہی تو میں نہیں جانتا کہ تم کیلئے کو مارو میری اعلیٰ اہل اس کی امام حسن نے فرمایا کہ مجھ کو کتنے بارز ہر

وَمَا سَقَيْتُمْ لِرَبِّهِمْ هَذِهِ الْكُنُوزَ عَمَّ

پلایا ہی پر ایسا سخت کبھی نہیں پلایا **وی** اور تہی عشرہ شریف آپ کی ۔

خمسًا والعشرين سنة وستة أشهر لا أيامًا وقد ولي

اور آپ پیدا ہوئے۔

للتدريس في من شعبا سنة ثلث من بحسن على

پندرہویں شعبان سنہ تین ہجری ۱۱۰۰ موجب روایت صحیحی

وَقِيلَ فِي رَمَضَانَ هَذَا مَا يَتَعَلَّقُ بِالشَّهَادَةِ وَالشَّهَادَةِ الَّتِي
 اور بعضی روایت میں آیا ہے کہ رمضان میں پیدا ہوئی وہ یہ ماجرا شہادت تھی کا تھا جو
 اخْتَصَّ بِهَا السَّبْطُ الْأَكْبَرُ وَكَانَ الشَّهَادَةُ الْحَضَرَةِ النَّبِيِّ
 بڑی صاحبزادی کو مخصوص ہوئی ہے۔ پر شہادت ظاہری جو مخصوص
 اخْتَصَّ بِهَا السَّبْطُ الْأَصْغَرُ فَمِنْ مَزَاجِ بَرِّ الْوَقَالِمِ
 ہوئی ہے۔ صاحبزادی کو سو وہ بڑا رفعت
 الْمَشْهُورَةِ وَسَبَبُ شُهْرَتِهَا كُنْ نَوَاحِرُهَا وَنَسَبُهَا
 مشہور ہوئی اور شہرت کا سبب یہ بھی کہ اس کا نام ہی شہادت ظاہری اور سبب شہادت کا یہ ہے
 لَمَّا تَمَلَّكَ سَيِّدُنَا وَتَسَلَّطَنَ وَذَلِكَ فِي رَجَبِ سَنَةِ ثَمَانِينَ
 کہ جب یزید پلید مالک اور بادشاہ بنا ۸۰ رجب سنہ سائنہ ہجری میں
 بِدَمِ شَقِ كَتَبَ إِلَى الْأَقَالِيمِ لِأَخَذِ الْبَيْعَةِ لَوْ كَتَبَ إِلَى
 شہر دمشق میں تو اس نے نامی کہی سب ملکوں میں بیعت لینے کی واسطی اور لکھا
 عَامِلَهُ بِالْمَدِينَةِ الْوَلِيدُ بْنُ عُقَيْبَةَ أَنْ يَأْخُذَ الْبَيْعَةَ مِنْ
 عامل کو جو مدینے میں تھا لینے ولید بن عقبہ کہ بیعت یوسے
 الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاْمْتَنَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي
 حسین علیہ السلام سے سوا نکار کیا حسین علیہ السلام نے
 بَيْعَتِهِ لَا تَسْكُنُ فَاسِقًا مَذْمُومًا لِحَدِّ ظَالِمًا وَحَسَنًا
 اس کی بیعت سے اس واسطے کہ تھا یزید مرد فاسق مشر ابی ظالم اور کو بیچ کیا
 الْحُسَيْنُ إِلَى مَكَّةَ لَا رَيْبَ خَلَوْنَ مِنْ شُعْبَانَ فَلَمْ يَخْلُ مَكَّةَ
 امام حسین علیہ السلام کی طرف چوتھی تاریخ شعبان کے پہر کی میں پہنچے
 وَأَقَامَ بِهَا وَلَمَّا وَجَلَ الْخَبَرُ إِلَى أَهْلِ كُوفَةِ اتَّفَقَ مِنْهُمْ بِرَجْعِهِ
 اور وہاں ٹہری اور جب یہ خبر کوفے والوں کو پہنچی تو ایک کیا اونہیں سے پہنچا کہ وہ

وَقِيلَ فِي رَمَضَانَ
 اور بعضی روایت میں
 اخْتَصَّ بِهَا السَّبْطُ الْأَكْبَرُ
 بڑی صاحبزادی کو
 اخْتَصَّ بِهَا السَّبْطُ الْأَصْغَرُ
 ہوئی ہے۔ صاحبزادی کو
 الْمَشْهُورَةِ وَسَبَبُ شُهْرَتِهَا
 مشہور ہوئی اور شہرت کا
 لَمَّا تَمَلَّكَ سَيِّدُنَا وَتَسَلَّطَنَ
 کہ جب یزید پلید مالک اور
 بِدَمِ شَقِ كَتَبَ إِلَى الْأَقَالِيمِ
 شہر دمشق میں تو اس نے
 عَامِلَهُ بِالْمَدِينَةِ الْوَلِيدُ
 عامل کو جو مدینے میں تھا
 الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 حسین علیہ السلام سے
 بَيْعَتِهِ لَا تَسْكُنُ فَاسِقًا
 اس کی بیعت سے اس واسطے
 الْحُسَيْنُ إِلَى مَكَّةَ لَا رَيْبَ
 امام حسین علیہ السلام کی
 وَأَقَامَ بِهَا وَلَمَّا وَجَلَ الْخَبَرُ
 اور وہاں ٹہری اور جب یہ

كثير وكتبوا الي الحسين عليه السلام وكتبوا اليه

اور لکھا جناب امام حسین علیہ السلام کو کہ آپ آج کے ہمارے

يبدلون لي بالقيام بين ايديهم بانفسهم واموالهم

پاس نہریں ہم مدد کو جان اور مال سی حاضر ہیں

والتغول في ذلك وتنازعنا فيه نحو مائة وخمسين

اور بہت مبالغہ اسمیں کیا اور تار بند یا خطوں کا آپ کی طرف فریب ڈیرہ سو

كبابا من كل طائفة وجماعة فسير اليهم ابن عمه مسلم

خاکے ہر ایک قسمہ قد اور گروہ کی طرف سی بہر روانہ کیا امام فیہ ان کی طرف مجا زادی سیانی مسلم

بن عقيل وحثهم على نصرته وجماعته فلما وصل مسلم

بن عقیل گو اور انکو تاکید کی مسلم کی مدد اور حمایت پر صبر جب پہنچے مسلم

الكوفة فنزل في دار المختار بن عبيد وباع الحسين على

کوفے میں اوتری گھر میں مختار بن عبید کی اور بیعت کی امام حسین کی

يد به خلق كثير اكثر من اثنى عشر الفا فاطم علي

مسلم کی ہاتھ پر بہت خلق نے زیادہ بارہ ہزار آدمیوں سی و ہزاروں کی خبر ہوئی

ذلك النعمان بن بشير ولى الكوفة من جانب يزيد و

نعمان بن بشیر کو جو کوفے کی حاکم سے یزید کی طرف سے اور

كان صحابيا فهدد الناس على ذلك لكن ائقنى بمجر دالته

تھے وہ صحابی سود ہمکا یا لوگوں کو اس بیعت سے لیکن فقط دھمکی پر مالا

ولم يتعرض لاحد فكتب مسلم وبن يزيد الحضرة وعما

اور کیا تعرض نہ کیا و نہ لکھہ بھیجا مسلم بن یزید حضرت سے اور عمار

بن ابي ليلى بن عتبة الى ابن يزيد بن جابر عن امر مسلم وميل

بن و ابی لیلی بن عتبہ سے یزید کو خبر مسلم کی حال کی اور روع

بیان شہادت حضرت مسلم علیہ السلام

اور ایک روایت
بن شہادہ ہزار
اور ایک روایت
بن شہادہ ہزار
اور ایک روایت
بن شہادہ ہزار
اور ایک روایت
بن شہادہ ہزار

اور ایک روایت
بن شہادہ ہزار
اور ایک روایت
بن شہادہ ہزار
اور ایک روایت
بن شہادہ ہزار

فَاتَّقِ الْبُهَانِيَّ بْنِ عَزْوَةَ فَحَبَسَهُ وَحَبَسَ جَمِيعَ رُؤَسَاءِ الْكُوفَةِ

سودہ پکالای بانی بن عروہ کو بہرہ اور سکو قید کیا اور قید کیا سب رئیسوں کو نے کو

عِنْدَهُ فِي الْقَصْرِ وَأَتَى الْخَبْرَ مُسْلِمًا فَنَادَى بِشِعَارِهِ فَاجْتَمَعَ

ابھی پاس ایک محل میں اور جب مسلم کو خبر پہنچی تو پکارا مسلم نے اپنی گروہ کو سو جمع ہو گئی

مَعَهُ أَرْبَعُونَ أَلْفًا وَحَاطُوا حَوْلَ الْقَصْرِ فَأَمَرَ عَبْدُ اللَّهِ

اوس کے ساتھ چالیس ہزار اور گھیر لیا اونہوں نے اوس محل کو گھیر لیا عبید اللہ بن

الْأَسَدَ أَنْ يَمُرَّ بِرُؤَسَاءِ الْكُوفَةِ أَنْ يَكُونَ لَمْ يَأْخُذْ بِهِمْ

زیا دہی قیدی رئیسوں کو نے کو تا سمجھا دین اپنے لوگوں کو

وَبَرَّكَدْ وَهُمْ عَنْ رِفَاقَةِ مُسْلِمٍ فَكَامُواهُمْ فَتَفَرَّقُوا كُلُّهُمْ

اور پھیریں اونکو رفاقت سے مسلم کے چنانچہ اونکے سچائی سے تترہڑھ گئے سب لوگ

وَأَمْسَى مُسْلِمٌ فِي تَحْصِينِ مَائَةٍ فَلَمَّا اخْتَلَطَ الظُّلَامُ زَهَبَ

اور شام تک ساتھ رہا کئی مسلم کی فقط پانچ سو آدمے جب اندھیرا ہوا تو چھپت ہوئی

أُولَئِكَ لَا يَضَاوِغُ مُسْلِمٌ وَوَحْدَهُ قَدْ دَخَلَ فِي الظُّلَمِ فَقَاتَى

وہ ہے اور مسلم کیلے رہ گئی تو متردہ ہوئے راہ میں

مَنْزِلَ امْرَأَةٍ فَاسْتَسْقَاهَا فَسَقَتْ وَأَدْخَلَتْهُ فِي مَنْزِلِهَا

ایک عورت کی گھر پر اور اوس سے پانی مانگا سو اوس نے پانی پلا یا اور پھیرا کہا مسلم کو ابھی گھر میں

وَكَانَ ابْنُهَا مَوْلَى مُحَمَّدٍ بْنِ الْأَشْعَثِ فَأَنْطَلَقَ فَأَخْبَرَ مُحَمَّدَ

اور تھا بیٹا اوس عورت کا چیلہ محمد بن اشعث کا اوسنی جاگر ابھی میان کو خبر دی

وَأَخْبَرَ مُحَمَّدَ عَبْدَ اللَّهِ فَبَعَثَ عَبْدُ اللَّهِ عُمَرَ وَبَنَ حَرْبَةَ

اور اوسنی عبید اللہ بن زیاد سے یہ حال کہا پھر بھیجا عبید اللہ بن زیاد نے عمر بن حرب سے

صَاحِبَ الشَّرْطِ وَمُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ فَحَاطَا بِاللَّيْلِ فَخَرَجَ

کوئی گئی کو تو ال کو اور محمد بن اشعث کو سو اوسنی جاگر گھیر لیا گھر کو تو گئے

فَاتَّقِ الْبُهَانِيَّ بْنِ عَزْوَةَ فَحَبَسَهُ وَحَبَسَ جَمِيعَ رُؤَسَاءِ الْكُوفَةِ
 سولہ ہی کہ جب حضرت
 سلمیٰ کو فلی کہیں
 بنت دھن مزیلی
 باندھی تو ایک کسان
 پانچ سو آدمی سے
 سلام پہنچا اور جب
 ایسی جلدی پہنچا
 میں نے اس کی تلاش
 میں اور اس کے ساتھ
 جو قیدیوں کا شدت
 میں اوس سے پانی مانگا
 اوسنی پانی پلا یا اور
 سعادت جاگر ابھی گھر
 لیا

ابھی پاس ایک محل میں اور جب مسلم کو خبر پہنچی تو پکارا مسلم نے اپنی گروہ کو سو جمع ہو گئی

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

مُسْلِمٌ بِسَيْفِهِ يُقَاتِلُهُمْ فَأَتَاهُ مُحَمَّدٌ بْنُ الْأَشْعَثِ الْأَمَانِ
 مسلم تلوار بیکر اور لڑنے لگے پہرہی مسلم کو محمد بن اشعث نے امان
 فَنَجَّاهُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ فَضَرَبَ عَنْقَهُ وَكَفَى حَشَنًا إِلَى النَّاسِ
 اور لی گیا پاس عبید اللہ بن زیاد کی سوا اس شقی فی گردن مارا مسلم ظلم کو اور اونکی لاش کوادی کو گھر سے ورو
 وَصَلَبَ هَانِئًا وَكَانَ ذَلِكَ لِثَلَاثِ خَلَوْنٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ
 اور سولی پر یا ہانی کو **و** واقعہ تیسرے تاریخ ذی حجہ
 سَنَةِ ثَمَانِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَقَتْلَ عُبَيْدِ اللَّهِ مُحَمَّدٌ وَابْنُ أَبِي
 سنہ ساٹھ ہجری میں اور شہید کیا ابن زیاد فی محمد اور ابیہم
 ابْنِ مُسْلِمٍ اِيضًا مَعَهُ وَفِي ذَلِكَ الْيَوْمِ خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ
 دونوں بیٹوں مسلم کو ساتھ اوکے اور جرجان مسلم شہید ہوئی اوسی دن چلی جناب حسین علیہ
 السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْكُوفَةِ وَقَبْلَ كَانَ خُرُوجُهُ يَوْمَ
 السلام مکے سے **و** کوٹنے کی طرف اور بعضوں کی کہانی کہ روانہ ہوئی انہوں
 الشَّرِيبَةِ وَكَانَ سَبَبُ خُرُوجِهِ أَنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ كَانَ قَدْ
 ذی حجہ کو اور سبب روانہ گئے کا یہم ہوا کہ مسلم بن عقیل گئے تباہیہ
 كَتَبَ إِلَيْهِ بِلَتَمُسْقٍ وَمَا وَلَمَّا تَجَهَّزَ بِالْخُرُوجِ مَنَعَهُ عَنْ
 لکھا تھا کہ بیان تشہیف لائے **و** اور حبیب فی تیاری کی چلتی کہ منع کیا اوکو
 ذَلِكَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَابْنُ عُمَرَ وَجَابِرٌ وَأَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ
 اس سفر سے عبداللہ بن عباس اور عبداللہ بن عمر اور جابر بہ اور ابو سعید خدری
 وَأَبُو وَقْدٍ اللَّيْثِيُّ فَلَمْ يَمْنَعْنِهِمْ مَنَعَهُمْ وَقَالَ لَيْسَ مَنَعْتُكُمْ
 اور ابوقاد لیثی فی **و** سو نہ ماتا امام فی اوکے منع کو اور فرمایا کہ سنا ہی معنی انہی والد علی رضی اللہ
 يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّ كِبْشًا
 کہتے تھے کہ سنا ہی میں نے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہی کہ ایک میسرہ ہی کے سبب

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

يُسْتَحْلَى بِرَمَكَةٍ فَلَا كَوْنٌ أَنَاذُ لَكَ الْكَبْشُ وَسَارِمٌ أَثْنَيْنِ
 بی حشرتی کبشہ کی ہوگی **و** سو کہیں میں نہ ہوں وہ مینڈ **و** اور کوچ کیا امام نے
 وَثَمَانَيْنِ نَفْسًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَتَشِيعَتَهُ وَمَوَالِيَهُ فَسَمِعَ
 بیاسلی آدمیوں کیساتھ کہ وہ آپ کے گروا لے اور خادم اور غلام تھے پھر امام نے
 فِي أَثْنَاءِ الطَّرِيقِ يَقْتُلُ مُسْلِمٌ وَتَفْرُقُ جَمَاعَتُهُ فَقَصَدَ
 راہ میں خبر سنی . شہادت مسلم کی **و** اور پہوٹ اوس کے گروہ کی تو آپ نے **و**
 الرَّجُوعَ فَقَالَ بَنُو عَقِيلٍ وَاللَّهِ لَا نَرْجِعُ حَتَّى نُصِيبَ ثَنَاءَ
 پٹنی کا ارادہ کیا سو کہنی لے مسلم کی بیانی کہ و اللہ ہم نہیں پٹنی کی یہاں تک کہ ہم اپنا بدلہ پاویں
 أَوْ نُقْتَلَ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا خَيْرَ فِي الْحَيَاةِ بَعْدَكُمْ
 یا اری جاویں تب فرمایا امام حسین علیہ السلام نے کہ کچھ خوبی نہیں زندگی میں تمہاری بعد **و**
 ثُمَّ سَارَ نَحْوَ الْعِرَاقِ حَتَّى إِذَا كَانَ عَلَى مَرِّ حَلْتَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ
 پھر امام علی عراق کی طرف یہاں تک کہ جب دو منزل رہ گیا کوفہ
 لَقِيَهُ الْحُرُورُ بَنُو بَدْرِ بْنِ أَبِي حَجٍّ وَمَعَهُ الْفُقَاءُ مِنْ أَصْحَابِ ابْنِ زَيْدٍ
 آزاد امام کو حرین خرید ریاحی اور اوسکی ساتھ ہزار سوار تھے ابن زید کی ساتھ والی
 شَاكِيَ السَّارِمِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ عُمَيْدَ اللَّهِ بْنِ
 متہیار بند سو کہا حُر فی امام حسین علیہ السلام سے کہ مجھکو عید اللہ بن
 زَيْدٍ قَدْ أَرْسَلَنِي إِلَيْكَ وَأَمَرَ أَنْ لَا أَفَارِقَكَ حَتَّى أَقْدِمَ
 زیاد نے بھیجا ہے آپ کی پاس اور مجھکو کہ باہمی کہ نہ چھوڑوں آپ کو یہاں تک کہ اوسکے
 بَلَدَ لِيَهُ وَأَنَا وَاللَّهِ كَارِهِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 میں بے گلوں اور اللہ میں مجبور ہوں تو فرمایا امام حسین علیہ السلام نے
 نِي لَمْ أَقْدِمُ هَذَا الْبَلَدَ حَتَّى أَتَشْفِيَ كَتَبُ أَهْلِهِ وَقَدِمْتُ
 کہ میں انہیں اس شہر کو آیا یہاں تک کہ میری پاس بہت سی خط اور پیغامی

خون نازق کے ۱۲
 ۲۰
 سوئے تو بہر حال
 ۲۱
 کہنے میں کہ راہ میں امام حسین
 عیلا سلام کو فرزند شاعر ملاوئی
 آپ کی تہا کہ کو بسیدہ اپنے
 پوچھا تو کہانی آتای فرزند
 سے غرض کی کہنے ہی پر
 سے ارشاد کیا کہ لوگوں کی
 حال بہر حال اور لوگوں کی
 کی دل آپ کی ساری میں اور اہل
 تو ان کی ایہ سب کہ
 میں اور اہل چوچای سو کر
 اوسا تغیر ہی یہاں نہیں
 آپ سے فرمایا یہی قضای
 انہی کی علی بنین شریک
 عزیز

مَقْتُولًا فِي نَصْرِي لَعَلَّ أَتَاكَ شَفَاعَةُ جَدِّكَ وَغَدَا لَكُمْ كَرَمٌ

مارا جاؤں آپ کی مدد میں شاید اس جانتا رہی سہی تمہاری نانکی شفاعت قیامت میں بخوبی نصیب ہوگی

عَلَى عَشْرَةِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُهُمْ حَتَّى قُتِلَ وَقُتِلَ

عمر بن سعد پر پھر خوب لڑتا رہا اور سرگرد ہو کر یہاں ہی بہانہ لگے وہ اپنے بھائی اور

مَعَهُ أَخُوهُ وَأَبْنَاهُ وَمَوْلَاهُ أَيْضًا فَالْتَحَمَ الْقِتَالُ حَتَّى قُتِلَ أَصْحَابُ

اوسکے ہاتھ اوسکا بھائی اور بیٹا اور غلام سب شہید ہوئے پھر خوب لڑائی ہوئی یہاں تک کہ مدی گئی ہر پاسے

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَسْرِهِمْ وَوَلَدَهُ وَأَخُوهُ وَبَنُو عَمِّهِ

امام حسین علیہ السلام کی اسب کے سب اور اس کے صاحبزادی اور بھائی اور چچیری بھائی

وَبَقِيَ وَحْدَهُ فَبَارَزَ بِنَفْسِهِ وَسَيْفِهِ مُضَلَّتْ فِي يَدِهِ فَلَمْ

اور آپ تنہا رہ گئے پھر خود مقابل آئی اور تلخی تلوار آپ کے ہاتھ میں نہ رہی پھر

يَزَلْ يُقَاتِلُ وَيُقْتَلُ مِنْ بَرٍّ إِلَيْهِ حَتَّى قُتِلَ مِنْهُمْ الْكَثِيرُ فَاشْتَحَتْهُ

لڑنے رہے اور جو صفی ٹھٹھاتا اوسکو آہٹ لگتی تھی یہاں تک کہ راکو زمین سے بہت لوگوں کو ہوجو کر ڈالا

الْجُرْحُ حَانَ وَالشَّهَامُ تَأْتِيهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَأَقْبَلَ الشَّعْرُ

زخموں میں اور نیزہ برسی لگے چاروں طرف سے اور سامنے آیا شعر

ذَوِ الْجَوْشَنِ السَّكُونِي فِي كَثِيَّتِهِ فَحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَحْلِهِ

ذی الجوشن سکونی اپنی قوم کے ساتھ سو حال ہو گیا در سبیل امام اور درمیان جمیعہ

حَرَمَهُ فَصَاحَ الْخُيَمِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَحَّكُمْ يَا شَيْعَةَ

اہل بیت کی پھر لٹکاری امام حسین علیہ السلام کہ خرابی ہو تمہاری ای گروہ

الشَّيْطَانِ أَنَا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ فَمَا أَسْمُؤُكُمْ نَنْعَرُ ضُؤْنَ الْحَرَمِ فَإِنَّ

شیطان میں سے لڑتا ہوں تمکو گہر والوں سے کیا کام

النِّسَاءُ لَمْ يُقَاتِلَنَّكُمْ فَقَالَ الشَّعْرُ لَا صَحَابَةَ كُفْرًا عَنِ النِّسَاءِ

بیباں انہی نے نہیں لڑیں اور یہ شعر شرفی اپنی لوگوں سے کہا نہ عداوت عورتوں کی طرف

سکون بالفتح نام
قبیلہ است ازین صریح

ذی الجوشن نام
ذی الجوشن سکونی
نام معروف ہوتی ہو

وَأَقْصَدُوا الرَّجُلَ فِي نَفْسِهِ فَمَا لَوْ بِاللَّهِامِ وَالرَّهْمَانِ حَتَّى

لو اسی شخص کو سو وہ ظالم پیری امام پیر اور تیرا ایک ایسا تھا کہ

سَقَطَ عَلَى الْأَرْضِ شَهِيدًا وَحَرَّ رَأْسُهُ نَضْرَبُ خَرَشَةٍ

گر پڑے آنحضرت زمین پر شہید ہو کر اور سر مبارک کو کاٹنی کا نعر بن خورش

فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى اقْطَاعِ رَأْسِهِ فَذَلَّ حَوْلي بْنُ يَزِيدٍ فَقَطَعَ

ساکت نہ سکا تب اور ترا حوی بن یزید تو اوسنی کا تھا

رَأْسَهُ وَفِي رِوَايَةٍ فَقَالَ اللَّهُمَّ لَا تَحْبِطْ بِي وَتُكَلِّمُ مَا نَذَرْتُ

اور ایک روایت میں یوں ہے کہ کہا شرم ملعون فلا بھی سانبھوں کو کہتے تھے اب کیا راہ دیکھتی ہو

بِالرَّجُلِ وَقَدْ اشْتَنَّتْهُ الْجَمَلُ حَاتٍ فَقَالَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اب تو چور چور کیا ہی اس شخص کو دشمنوں نے پیر پہنچائی تارین گیا امام حسین علیہ السلام پیر لور

الرَّهْمَانِ حَتَّى وَصَلَ سَهْمُ شِقِيٍّ مِنْ الْأَشْقِيَاءِ إِلَى حَنَكِهِ

نیز و نکا بہان تک کہ بار ہو گیا ایک ظالم کا شہید تالو مبارک سے

فَسَقَطَ عَنِ الْفَرْسِ فَضْرَبَ شِمْرُ عَلَى وَجْهِهِ فَادْرَكَ سِنَانُ

پہر گر پیری آنحضرت گھوڑی سے اور اسی حال میں تلوار ماری شمر زار دنی چہرہ مبارک پر پہر او سر سنان

بْنُ الْأَنْصَلِيِّ فَوَضَعَهُ بِرُحْمٍ وَنَزَلَ حَوْلي بْنُ يَزِيدٍ

بن انس انصلمی نے نیزہ امارا اور اور ترا حوی بن یزید

لِيَقْطَعَ رَأْسَهُ فَأَرْتَعَدَتْ يَدَا فَنَزَلَ حَوْلي بْنُ يَزِيدٍ

سہ کاٹنے کو سو کا پنی لے اوسکے ہاتھ پہر اور ترا اوسکا بھائی شبل بن یزید

فَقَطَعَ رَأْسَهُ وَدَفَعَهُ إِلَى أَخِيهِ حَوْلي ثُمَّ دَخَلُوا عَلَى الْحَمِ

اوسنی کا تھا سر مبارک کو اور حوالہ کیا اپنے بھائی حوی کو بعد اسی کہیں پیری ال بیت کی خیمہ میں

وَأَسْرَوَاتِي عَشْرَةَ غُلَامًا مِنْ بَنِي هَلْ شِمٍّ وَمِنْ كَالِ هَلْ لَيْسَاءِ

اور قید کر لیے بارہ لڑکے بنی ہاشم سے اور جنابی بیبیان تہین

نَضْرَبُ

خوشی سے مبارک کی کاٹنی کا

نَضْرَبُ

خوشی سے مبارک کی کاٹنی کا

نَضْرَبُ

خوشی سے مبارک کی کاٹنی کا

نَضْرَبُ

خوشی سے مبارک کی کاٹنی کا

نَضْرَبُ

خوشی سے مبارک کی کاٹنی کا

نَضْرَبُ

خوشی سے مبارک کی کاٹنی کا

عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما

[illegible][illegible]

عاشوراء سنة احدى وستين من الحجرة وكون يومها

محرّم سنہ اکتھد ہاجرت مین اور جب آپ کی عمر تھے

سِتَّةٌ وَخَمْسُونَ سَنَةً وَخَمْسَةَ أَشْهُرٍ وَخَمْسَةَ أَيَّامٍ

چین برس اور پانچ مہینے اور پانچ دن کی

وَأَمَّا الشَّقِيُّ الْهَؤُلَاءِ يَدُ الْإِسْلَامِ الْمَكْرُمِ فَلَا تَرَى فِيهِمْ مَكْرًا

وہ راہن زیاد بدنہاد کی مکرسی سہ مبارک کو پہنچا کوفی کی گلیوں میں

الْكُوفَةِ ثُمَّ أَرْسَلَهُ مَعَ رَسُولٍ مِنْ أَهْلِ الشَّهَادَةِ وَسَبَّيَا

پہر بیہودہ یا سرمبارک اور شہسودن کی سرون کی سانہ اور

پھر ایسے دیکھو اور ہمیں دونوں کی سرکون کی سادہ

اُمّ الْبَيْتِ إِلَى ابْنِ بُزَيْنٍ مَعَاوِيَةَ مَعَ شَمْرِ بْنِ الْجَوْشَنِ

۱۱۔ سید کے قدون کو نرید بن معاویہ پاس ساتھ شمر ذی الجوشن کو

وَمَا كَانَ بِدَمِشْقَ شَيْءٍ وَجَّهَ دُرِّ النَّبِيِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

شهر دمشق میں یہ

سہرہ دمشق میں پہرا روانہ کیا نیز یہی اہل بیت اور سر مبارک حسین علیہ السلام کو

سَلَامٌ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ

سائتہ امام زین العابدین کی مدینہ منورہ میں

راجعون واما انصار اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا إِتْيَانُهُ بِنُوحٍ وَأَلْحَانُهُ لِسُلُوكِ الْغَيْبِ الْغُيُوبِ

پہر جاننا پر جسے دینا ہے میرے خدا صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم کا

ہذا قال افعوا الصالحين من جنتهم الى النار يا ايها الذين آمنوا

سورة الواقعة الحائكة من هذه السورة

اس سے واقف ہو کر اسے بواسطہ دے جانے جبرئیل

وَقَدْ هَمَمْنَا بِاللَّيْلِ كَافَّةً فَنَزَّلْنَا مُطَرِّقِينَ مِّنَ الْمُجِيبِ فَذَرَوْهُم مَّا هُمْ حَالَتُهُمْ

غيره من الملائكة فمشيوا متواثرين على ذلك ما خرجوا

و غیرہ فرشتوں کے سومشہور اور منوا تری اذاجلہ وہ حدیث ہی کہ روایت کی ابن

شُعَايٍ فِي الظُّبُرِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى

اسعد اور طبرانی رحمۃ اللہ علیہ حضرت عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا سے روایت فرماتے ہیں کہ رسول اللہ صلی اللہ

12/19/94

عَلَيْهِ وَالْآلِ وَسَلَّمَ قَالَ أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ بْنُ أَبِي الْحُسَيْنِ يَقُولُ

فرمایا کہ مجھ کو خبر دی جبریل نے کہ میرا بیٹا مبین مارا جائیگا

بَعْدُ يَا رِضَ الطِّفْلِ وَجَاءَنِي بِهَذِهِ الشُّرْبَةِ فَأَخْبَرَنِي أَنَّهَا

ای بغداد زمین طفین و اورمیر پاس یہ مٹی لائی جبریل اور مجہسی کا کہی اونکے

مَضِيٍّ مِنْهُ مَا أَخْرَجَ أَبُو دَاوُدَ وَالحَكِيمُ عَنْ إِبْنِ أَبِي قَتَابَةَ

سننے کی جگہ سے اور از انجملہ حدیث ہی کہ روایت کی۔ ابو داؤد نے اور حاکم نے ام الفضل

بَيْنَ الْحَارِثِ وَالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ ثَانِي

حضرت سید محمد علی کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے فرمایا کہ میری پائنتی

جَبْرِئِيلُ وَأَخْبَرَ أَنَّهُ أَمَّتِي سَتَقْتُلُنِي هَذَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ

خبر تیل علیہ السلام پہر مجھی خبر دی کہ میری امت فریب ہی کہ قتل کری میری اس مٹی کو یعنی امام حسینؑ کو

وَأَنَا نِي بَيْتٍ بَيْنَ شَيْئِهِ خَمِ وَأَخْرَجَ أَحْمَدُ بْنُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ

مجبوری تھوڑی مٹی سرخ اوس زمین کی (۱) اور روایت کی امام احمد بن حنبل نے فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم

وَاللَّهُ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَقَدْ دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدْخُلُ

وَأَمَّا هُوَ وَاسْمُهُ فَهُوَ بِيْشَكِّ مِيسِرِي كَهْرَمِنْ آيَا اَكْبَرِ فَرَسْتَه كَهْ مِيسِرِي بِاسْمِ آيَا هَتَا

عَلَى قَبْلِهِمْ أَفَقَالَ إِنَّ ابْنَكَ هَذَا يَعْبِي حُسَيْنًا مَقْتُولًا وَإِنَّ

س سے پہلی کو کہا مجھے کہ آپ کا یہ بیٹا ہے یعنی حسین ؑ مارا جای گا اور آپ

شَدَّ رَبُّكَ مُرَّةَ الْاَمْْرِ ضَلَّيْ مُيَقَاتِلْهَا فَانْجِرْ

ہیے تو دکھاؤں آپ کو اور اس زمین کی مٹی جہاں یہ مارا جائیگا۔ بہرکالی تہوڑی مٹی

خَمْرًا وَأَخْرَجَ الْبُغْيَ فِي مَعْجَمِهِ مِنْ حَدِيثِ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا

رخ اور رایت کی امام محی السنہ بغوی فی اپنی معجم میں (۱۷) حضرت انس رضی اللہ تعالیٰ

عنه قال استاذن مالك المظفر بان يزور النبي صلى الله عليه وسلم

میشون میں کب انہیں کئی اذن مانگا میں نے ہر بار کے موکل فرشتی فی ابی پروردگار سے مناجات کا ذکر کیا کہ یہی رسول خدا صلی

عَلَيْهِ وَالْآلِ وَسَلَّمَ فَأَذِنَ لَهُ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

علیه وآلہ وسلم کو اس کو اجازت ہوئی اور اس وقت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

فِي يَدَيْهِ مُسَلِّمَةً فَقَالَ يَا أُمِّ سَلَمَةَ احْفَظِي عَلَيْهِ الْبَابَ

حضرت ام سلمہؓ کی گہریٹی ہی سو فرمایا رسول خداؐ فی ام سلمہؓ دروازہ سے خبردار رہو

لَا يَدْخُلُ حَتَّى يَبْنَاهُ عَلَى الْبَابِ إِذْ دَخَلَ مَسْجِدُهُ عَلَيْهِ

کوئی نہ آئی باؤی پہرہ ہی اٹھائیں کہ وہ دروازہ پر لگا جان تین تکبیر آکر امام حسینؑ

السَّلَامَ فَاقْتَحَمَ فَوَثَبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

السلام بزور اندر چلے گئے پھر کودنے لگی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

وَسَلَّمَ فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْآلِ وَسَلَّمَ يَلْشِمُهُ

وسلم پر سو رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم او کو گود میں لے کر

وَيُقَبِّلُهُ فَقَالَ لِمَ أَتَيْتُهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ لِمَ أَتَيْتُهُ سَتَقْتُلُ

چومنے لگی تب کہا آنحضرت سی خوشی فی آپؐ نکویا کرتی ہیں منہ لایا ہاں فرشتے فی کہا آپؐ کی امت غفر لیا کو مار ڈالی گی

وَأَنْ شِئْتَ رَبُّكَ لَمَّا كَانَ الَّذِي يُقْتَلُ بِهِ فَاَرَاهُ وَجْهًا مَسْمُومًا

اور آپؐ چاہیں تو آپؐ کو وہ مکان دکھا دوں جہاں یہ ماری جائیں گی سو آپؐ کو لای گی وہ لڑکے درواری بالو

أَوْ تَرَاهُ أَحْسَرَ فَاحْتَضَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ فَجَعَلَتْهُ فِي ثَوْبِهَا قَالَتْ كَيْفَ

یا نبیؐ سرخ پہرہ اوس بالو کو غصہ سے مسموم لیا ہے کیسے ہی میری لیا ثابت فی کہا ہم

نَقُولُ إِنَّهَا كَرِهَتْ بِلَاؤَكَ وَأَنْ تَخْرُجَ أَيْضًا أَبُوحَاتِمٍ وَفِي رِوَايَةٍ

کہا کرتی تھی کہ وہ زمین کر بلائی اور اسی کو روایت کیا ہی ابو حاتمؓ فی آپؐ سے صمیمین اور امام

ابْنُ أَحْمَدَ فِي زِيَادَةِ الْمُسْتَعْبِدِ قَالَ ثُمَّ نَاوَلَنِي كَاهِنٌ مِنْ رُلِّ الْبَحْرِ وَالْخَمْرِ

احمدؓ کی بیٹی فی کتاب زیادہ المستعبدؓ قالؓ ثم ناوولنی کاهنؓ میں رُلِّ البحرؓ والخميرؓ

الْحَاكِمُ وَالْبَيْهَقِيُّ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَاكِمِ قَالَتْ دَخَلَ عَلَيَّ

الحاکم اور بیهقیؓ عن ام الفضلؓ بنت الحاکمؓ قالت دخل علی

حاکم اور بیهقیؓ عن ام الفضلؓ بنت الحاکمؓ قالت دخل علی

سیدہ سائیدہؓ کہہ
پھر آپؐ کی مدد سے
بالو ہوا حق
حرفہ

شکریؓ کی روایت
کو اس روایت
سیدہؓ کی لفظی
یہ روایت احمدؓ کی

بازہ شکرؓ
چونکہ
سیدہؓ

إِنَّ ابْنَ عَمِّ قَدِيمَ الْمَدِينَةِ فَأُخْبِرَ الْحُسَيْنَ قَدْ تَوَجَّهَ إِلَى الْمَدِينَةِ

بن عمرانی ۔ یمنی پھر خبر پائی کہ جناب امام حسینؑ جاتی ہیں عراق کی طرف

فَلِحَقِّقَهُ فِي مَسِيرَةٍ لِكِلَّتَيْنِ مِنَ الرُّبُكَةِ ذُو الْكَرَامِ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

سو جا ملی عبداللہ بن عمر امام سی اوس مقام میں جہان ہی زندہ و دسترل تہا میر کہ عبد اللہ بن عمر فی امام سی اللہ تعالیٰ فی

نَبِيِّهِ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَاخْتَارَ الْآخِرَةَ وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَى الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ

انہی سے فہم کہ اختیار داتا ہذا اور آخرت میں سوا اختیار کیا حضرت فی آخرت کی اور نہ جاہاد دنیا اور تم حضرت کی

بُضْعًا مِنْهُ وَاللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

حکمر بارہ سو و اشذ نہ یار کرد و بنا کسکه قدر من سیم کسره او حذاح کہ بہ حکمت و ذکا اراستہ علی ارا

عَنْكَ الْإِلَٰهِي هُوَ خَدُّكَ لَوْ فَارَ جَعُوا فَأَزْ قَاعُ قَدْرًا مَعَهُ

میں نے نو اے میں کچھ بہتر رکھ دیا، وسط سولہ ص ۱۹۱

وَقَالَ السُّتُودُ عَالِمُ اللَّهِ تَعَالَى أَلَمْ يَمُوتْ قَتْلًا وَأُخْرِجَ إِلَى كَرَمِ عِلْمٍ

اور کو انکے سر پہ تاج بوق اللہ تھا۔ لے کر اپنے بعد از حال ۲۸۰ کا روایت کے حکاکر عبد اللہ بن

عَسَاءَ قَامَا كَذَا وَهَذَا أَلَا مَتَوَفَّوْا رَزَقَ اللَّهُ

عبارت دیگر که ما شکر نیکو تر از این است که

[illegible][illegible]

عَفَا رَقْلَهُ كَحَازِي بِكُنْمِي زَنَادِي صَدَّكَ الْبَائِسُ الْفَارِسُ

صفتی از طرف مومنان و مومنانه

میکانیکی نوین

والله اعلم بالصواب

فَدَاكَ فِي مَنِّهِ عَرَضًا بِمِثْلِهَا كَرَمِي طَلَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَكَرَّمَ لِي أَرْفَأَ

عَدِيٍّ بِأَنَّهُ قَتَلَ ابْنَ مَرْثَدَةَ خَالَهُ

کہا، ہی عجب! جبریل نے کہ حسین شہید ہوگا کنارِ ہند۔ فرات کی اور دیکھائی مجھ کو یہی بہر

نام و نام خانوادگی: ...

اسلام اور انسانیت کے لیے جو کچھ ہے وہ سب اس کے لیے ہے۔

سید محمد علی حسینی

11. 11. 1991

عَنْ جَبَلٍ بَرْمِزِيٍّ قَالَ صَابُوا الْإِبِلَ فِي عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ يَوْمَ قُتِلَ فَحُجِرُوا

وَمِنْ خُجُوها فَصَارَ الرَّمْلُ مِثْلَ الْعَلَقِ فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَسْتَغْوُوا مِنْهَا

اور بکایا سو وہ اپنے سوتیلے بھائی سے بیعت اندر این کا پس پھر انکو کوئے نہ کہا کا

شَيْتَانُ أَخْرَجَ الْبَيْهَقِيَّ وَأَبُو نَعِيمٍ عَزَّ سَفِيَانٌ قَالَتْ حَدَّثَنِي جَدِّي

اور روایت کی سیاق اور ابو نعیم نے سفیان سے کہا یوں نقل کیا مجھے میری دادی نے

کہ دیکھا میں نے دُور سے کو کہ جو کئے راکہ **و** اور دیکھا میں نے گوشت میں اوس میں آگ بہی آگ

حَمْدٌ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَشْكُرَ لَهُ

جسدن شہید ہوئی حسینؑ اور روایت کی بیعت فی صلہ بن شہر سے کہا اونی نالین فی

پانی دادی سی کہا کرتی مین جب ٹہید ہوئی کہی حسین ۴ لڑکے نوجوان سو چند روز آسمان

یاد ایک امام ہر **۲۰** اور روایت کی التعمیم کی کہ سنا سفیان نے اپنی اویسی کی کہ بوسنی کہا

وآدمی جو قتل حسینؑ میں شریعت سے سو ایک کا ارتبا برہ گیا تھا اگر نکاح کر لیا کریں یا نہ

لفوا اما الاخر فكا ان يستقبل الزاوية فوجد حتى ياتي على اخرها

ابن ابی رومی و آخرہ ابو نعیم زحبی بن ثابت قال سمعنا منہ

وَوَجَّهَ عَلَى الْحُسَيْنِ وَهِيَ تَقُولُ * نَشْرَعُ * مَسَّ النَّبِيُّ جَبِينَهُ * فَلَا

[illegible]

بَرْنَقَ فِي الْخُدُودِ * ابُوَاهُ فِي عَلِيَا قَرْنَيْشٍ * وَجَدَهُ حَيْدَ الْجُرُودِ * وَانْجَرَّ

بہک کیا ہی اوسکی چہری پر + اوسکی ما باپ تہی قریش کی جان + اوسکا نانا جہان سی بہتر + اور روایت

أَبُو نَعِيمٍ مِنْ طَرَفِ نَوْحٍ حَسَيْنٍ * ثَابِتٌ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ مَا سَمِعْتُ نَوْحَ

ابو نعیم نے طریق سبب بن ثابت سے کہ حضرت ام سلمہ نے اپنے مین کی نہیں سنا روایت

الْحَسَنِ مِنْذُ قَبْضِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَّا اللَّهُ إِلَهٌ وَكَأَنِّي

جنون کا جب سے انتقال ہوا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کا اگر آج رات تو میں نے جانا

ابْنِي لَا أَقْدَقُ قَتْلَ تَعْنِي الْحَسَنِ فَقَالَ لَمْ يَجَارِئْنِيهَا الْخُرُوجُ فَاسْتَعَاذَ

کہ میرا بیٹا حسین شہید ہوا + بہرکہ حضرت ام سلمہ کی اپنی لونڈی سی تو کہیں نہ کر پوچھ تو

فَاخْبَرْتُ أَنْتَ قَدْ قَتِلَ وَإِذَا الْجَنَّةُ تُنَوَّرُ * شَعْرٌ * لَا يَأْخُذُ قَابَتَهُمَا

بہر معلوم ہوا کہ حسین شہید ہوئی اور جن جہنم کی روشنی کی + شعر + ہوسکی چٹا رولی توی

بِهَذِهِ * زُرْتُ بَيْنَكَ عَلَى الشَّهَادَةِ بَعْدِي * عَلَى رَهْطٍ تَقْوَاهُمْ

چشم + کون روئے پر شہید و ن کو + پاس ظالم کے + بیعتی

الْمَنَاءُ بِأَمْلٍ مُتَجَبِّرٍ فِي مُلْكٍ عَمْدِي * وَانْجَرَّ أَبُو نَعِيمٍ عَنْ فَرِيدَةٍ

لائی + موت ای دایہ ان + عزیزوں کو + اور روایت کی ابو نعیم نے مزید

بُنْ جَابِرِ الْخَضْرَاءِ عَنْ أُمِّهِ قَالَتْ سَمِعْتُ الْحَسَنَ يُنَوِّرُ عَلَى الْحَسَنِ

بن جابر خضر سے اوسنے اپنی ماسی کہ اوسنی کہا سنا میں نے جلون کو روئی حسین پر

وَهِيَ تَقُولُ * شَعْرٌ * أَنْعَى حُسَيْنًا هَبَالًا * كَانَ حُسَيْنًا جَبَالًا

اور وہ کہتے تھے + شعر + انہی شہید سناؤں تمہیں + ہورہے تھے + حسین کو رضا اور حسن کے بھائی

وَانْجَرَّ ابْنُ عَسَاكَرٍ عَنِ الْمَنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ أَنَا وَاللَّهِ إِنْ بَلَغَ

اور روایت کی ابن عساکر نے منہال بن عمرو سے کہا کہ میں نے واللہ دیکھا سر مبارک

الْحَسَنِ حِينَ جُمِلَ وَأَنَا بِدَمِشَقَ وَبَيْنَ يَدَيِ الرَّسَائِرِ حُلٌّ بَقَرًا

حسین کو کہ اوسکو ملے جانی تھی تیرہ پر اور میں شہر دمشق تھا وہ دلی سر مبارک کی ایک شخص پر ہند کیا

سُورَةُ الْكَافِرِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ قَوْلُكَ تَعَالَى الْمَحْسَبُ: أَنَّ أَهْلَ الْكَافِرِ

سورہ کہف جب اس آیت پر پہنچا کہ کیا تو نے جانا کہ اصحاب کہف

وَالَّذِينَ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا نَقُصُّ إِلَيْكَ نَسَبَهُ لِسَانِ ذَرْبٍ

اور ہمیں ہماری نشانیوں قدرت سی اعجب تھی تو گویا کر دیا اللہ فی سہ ماہ کے کو بزبان فصیح

فَقَالَ الْعَجَبُ مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ قَتْلًا وَحَيَاةً وَأَخْبَرَهُ أَبُو نُعَيْمٍ

پھر کہا مبارک فی کرمجی اضعاب کھف کی فسی سی قصہ قتل میرجا اور راہنہائی لی ہرنا اور روپ کی بوعینی

مِنْ طَرِيقِ بُرَيْعَةَ عَنْ أَبِي قُنَيْبِلٍ قَالَ لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ أَجْرًا

طریقہ ابن ابی سعید سے اوسنی ابی قبل سی کہا کہ جب شہید ہوئی حسینؑ اور سر مبارک کو

رأسه وقعدوا في أول من حلة يشربون النبيذ فخرج عليهم

ات کر شام کی طرف روانہ ہوئی اور پہلی منزل پر بیٹھی پینی تھی خرے کا شیرہ کہ اتنی میں نمودار ہوا غیب سے

أَيُّهَا مَنْ حَلَّ يَدِيكَ كَتَبَ سَطْرًا بِدَمٍ شَدِيدٍ

یہ اہی فلم
اوسنے لکھا خون سے یہ ہے
شعر

نَزَجُوا مَا قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ *

شعبہ کے قائل کیا فردای قیامت میں +

سورة الاحقاف

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ہزاران ہزار شکر پروردگار کہ باہتمام سرابا عصیان محمد مصطفیٰ خان ولد حاجی محمد روشن کمان اور محمد
 کترین امت خیر البشر سعد الدین حیدر کی طبع مصطفائی میں کہ بیت سلطنت لکھنؤ کی محکمہ محمود
 میں قریب کبریٰ دروازی کی واقعہ ہی مہینی جمادی الاولیٰ ۱۲۸۰ ہجری میں اختتام کو پہنچا جنہیں
 رسالہ شریف سرشہادتین تصنیف افضل المتکلمین اشرف المناخرین مولانا شاہ عبد الغفر دہلوی
 قدس اللہ سرہ الغریز کا ساتھ ترجمہ مشمول عنایت ازلی مولوی خرم علی مہسوی کی گہر جان کی تحمیل
 عبارت متن کی کم ہی ہاں موافق شرح تحریر الشہادتین تالیف عارف باللہ مولانا شاہ سلامت
 کی ترجمہ کر دیا اور واسطی توضیح مطالب رسالہ کی عوام کی سہجہ کی موافق عبارت شرح اور صواعق مجتہد کی
 زبان اردو میں ترجمہ کر کے بطریق فائدہ کی حاشیہ پر لکھ دی اور اس رسالہ کو بجمہ اسکی کہ
 مسخ ہو گیا تھا کرسی باندہ کی پیر درجہ صحت کو پہنچایا اور جسم اللہ افراتصف و لم یستف
 قائمہ جب یزید پلید قتل امام حسینؑ اور ہتک حرمت اہلبیت نبویؑ سی فانی ہو اتوا غرور
 سی اور کی شکوات اور قساوت اور زیادہ ہوئی چنانچہ زنا اور لوٹ اور بھائی کا بہن سی پکارا اور
 وغیرہ منہیات شرعیہ کو پہنچی اپنی عہدین علانیہ رواج دیا اور مسلم بن عقبہ کو بارہ ہزار یا بیس ہزار آمین
 کی ساتھ واسطی ناخ تاراج مدینہ منورہ کی پہنچا یقین دن تک اوس شہر طہرہ کی رہنمی والی
 قتل اور لوٹ میں گرفتار رہی اور بہات سو صحابی قریشی صاحب جاہت اور عوام الناس اور لڑکی
 ملاکی دس ہزار آدمیوں سی زیادہ شہید کی اور لڑکوں کو بندی کر لیا اور عورتوں کو لشکر والوں پر
 مسلح کر دیا اور ام المؤمنین حضرت ام سلمہؓ کا گھر لوٹ لیا اور مسجد نبویؑ کی ستونوں میں گھوڑی
 باندھی چنانچہ گھوڑوں فی منبر اور قبر شریف کی درمیان کا مکان پیشاب اور یسید سی بھکی کیا اور میں
 دن تک مسجد شریف میں لوگ نماز سی شرف نہیں نہی نقطہ سعید بن حبیب دیوانہ بکی وہاں حاضر رہی
 اور کیا کیا کچھ اعمال قبیح کہ اوس مسجد مقدس اور شہر مظہر میں یزید والوں فی نہیں کہی کہ زبان فارسی
 اوسکی تفصیل سے عاجز رہی اور متجنیق سے کعبہ مغنہ کو سنگسار کیا کہ سخن خرم محترم کا بہنو
 سی پھر گیا اور ستون مسجد احرام کی ٹوٹ گئی اور لباس خانہ کعبہ کو جلادیا اور دروازہ کعبہ پر لگو

اور تار کی تورید کی جلا دیا کئی دن بیت اللہ بی لباس اور وہاں کی رہنمی والی نہایت ایذا اور ہراس میں
 آئی بالجماعہ وہ بد بخت تین برس اور سات مہینے تخت حکومت پر سلطنت کر کے پندرہویں سب سے اول سنہ
 چوسٹہم ہجری میں جس دن اوس پلید کی حکم سی کعبہ کی بحر متی ہوئی اوسی دن شہر حصص میں شام کی
 شہر دن میں سنی اور تالیس برس کی عمر میں کوہل جہنم ہوا **قائدہ** جب مختار بن ابی عبیدہ
 ثقیفی عمال ملک کی سلطنت میں کوفہ پر غالب ہوا پہلی اپنی خواص خاص کو عمر بن سعد کی بلانی کو بجا
 ابن سعد کا مٹیا حصص نامی حاضر ہوا مختار نے پوچھا کہ تیرا پ کہاں ہے اوسنی کہا خانہ نشین ہی مختار نے
 کہا کہ اب کیونکر حکومت رہی سی دست بردار ہو گی کہہ میں بیٹھا امام حسینؑ کی قتل کی دن کیون خانہ نشینی
 نہ اختیار کی ہمد اوسکی حکم دیا کہ عمر بن سعد اور اوسکی بیٹی اور شمر کی گد مارین اور انکی سر وں کو
 حضرت نجید بن خنفیہ پاس بھیج دیا پھر حکم عام دیا کہ جو کوئی معرکہ کرے یا میں شریک عمر بن سعد کا ہنسا
 اوسکو جہان پاؤ مار ڈالو یہ حکم سنکی سب کو فی دالی بصری کو ہاگی اور لشکر مختار نے اوسکا تعاقب
 کیا جسکے گویا مار ڈالا اور اوسکی لاش کو جلا دیا اور اوسکا گہ لوٹ لیا جب خلیفہ بنی ہاشم کو
 قید کر کے مختار پاس لائی اوسنی پہلی اوسکی چارون ہاتھ پر کاٹ ڈالی پھر اوسکو سولی چڑھا یا
 پھر اوسکی بدن کو آگ میں جلا دیا اسی طرح سی ہر ایک لشکر ابن سعد کو طرح طرح کی عذاب سی مارا
 صواعق محرقہ میں لکھائی مختار نے چہ ہزار کو فی دالون کو جو شریک امام حسینؑ کی قتل میں تھے طرح
 سی عذاب کر کے مارا **قائدہ** جب مختار ابن سعد اور شمر اور خولی بن یزید اور اوکی ہمراہیوں کو
 قتل کر چکا عبید اللہ بن زیاد کی فکر میں ہوا اور ابن زیاد وں دالون موصول میں جا رہا تھا او
 اوسکے ہاتھ میں سوار اور پیادی تھی چنانچہ ابراہیم بن مالک اشتر کو فوج ہمراہ کر کے
 ابن زیاد کی مقابلہ کو بھیجا جب ابراہیم سرحد موصول پہنچا ابن زیاد نے دریا کنارے پہنچ کر کوٹ
 موصول اسی دوسری مقابلہ کیا صبح سی شام تک خوب لڑائی ہوئی قریب شام کی ابراہیم کی فوج نے
 لشکر ابن زیاد کو شکست دی جب ابن زیاد کی ہمراہی بہاگی ابراہیم نے حکم کیا کہ جس کیکو فوج مخالفت
 پاویوزدہ چھوڑیں چنانچہ بہتوں کو مار ڈالا اور ابن زیاد بھی مارا گیا ابن زیاد کا سر کاٹ کر

لشکر والوں نے ابراہیم باس حاضر کیا ابراہیم نے مختار باس کو فی مین بجوایا ایک سرباز نے یاد کیا
 کہ کو فی مین پہنچا مختار نے دالامارہ کو فی مین محفل کو آراستہ کر کے کو فی والوں کو جمع کیا اور سوقت منامبارک
 ابن زیاد بدیناد کا منگو کی کہا ای اہل کوفہ مکہ کو خون ناحق امام حسین علیہ السلام نے ابن زیاد کو
 زندہ بچھوڑا تاریخ کی کتابوں میں لکھا ہے کہ مختار کی لڑائی میں ستر ہزار اہل شام ماری گئی اور یہ
 واقعہ شہنہ ہجری میں چہرے برس واقعہ کربلا کی بعد عاشوری کی دن واقع ہوا قاتلہ زندہ تری کی کچھ رہا
 مین وارہی کہ حسابن زیاد اور اوسکی سرداروں کی سر مختار باس لاکھ رکھی گئی یکا یک ایک
 سانپ بڑا سا غلام ہوا کہ لوگ اوسی دیکھ کی ہٹ گئی سانپ سب سروں مین سی عید اللہ ابن زیاد
 کی سر باس کی اوسکی نینہ مین گہسا اور تھوڑی دیر پھر کی اوسکی منہ سی نکلا پھر اوسکی منہ مین گہسا اور پھر
 سی نکلا اس طرح تین بار سانپ فی آمد و رفت کی پھر غائب ہو گیا اتحاد اصل ابن زیاد اور ابن سعد اشمر
 ذی الجوشن اور قیس بن شعث کندی اور خولی بن یزید اور سخنان بن النخعی اور عبداللہ بن قیس اور یزید بن مالک
 لے رہے تھے ابھی طرح کی عقوبتوں سی قتل ہوئی اور اونکی لاشوں کو اس طرح کھوڑوں کی سمونہ پھینک دیا
 کہ بڑیاں چور چور ہو کر خاک سی برابر جو مین پڑا تاریخ والوں کو اس امر مین اختلاف ہے کہ اس اشمر
 وغیرہ ابن زیاد سی پہلی ماری گئی یا سچی ہرنج سی جو حاکم کی حدیث مین وعدہ منقہم حقیقی کا گذر کہ
 امام حسین علیہ السلام کی عوض ستر ہزار اور ستر ہزار شقی ماری جاوے گی سو محقق ہوا آخر مختار کی
 عقیدہ مین فساد آیا اور اوسکو ہمہ خط ہوا کہ اوسکی طرف وحی آتی ہے اور حضرت محمد بن الحنفیہ وہی ہندی
 مین آوے جب قبضہ اوسکا کو فی اور اوسکی اطراف اور جوانب پر خوب ہو گیا تو اوسکو داعیہ لڑائے کا
 عبداللہ بن زبیر رضی اللہ تعالیٰ عنہ کی ساتھ پیدا ہوا جب عبداللہ بن زبیر کو یہ حال معلوم ہوا
 اونہوں نے بی بی ابی ہانی مصعب بن زبیر کو جو بصرہ کی حاکم تھی اوسکی مقابلہ کی واسطی معین کیا
 جب مصعب بصری سی لڑائی کی ارادہ پر روانہ ہوئی تو مصعب اور مختار مین خوب ال او قتال
 ہوا آخر الامرتیج مصعب بن زبیر کو نصیب ہوئی اور مختار اس معرکہ مین مارا گیا اور مصعب بن
 زبیر کوفہ پر قابض ہوئے آخر کو عبدالملک مصعب بن زبیر پر چڑھ آیا اور مصعب بن زبیر

لکھنؤ میں ہر ایک ملک پشتر کو شہر میں قتل کیا فائدہ عبد الملک بن مسعود یعنی سے
 کہایت ہی کہ عجیب اتفاق ہی کہ مینی دار الامارت کو فی بین پہلی امام حسین علیہ السلام کا سر مبارک
 دیکھا کہ عید اللہ بن زیاد کی سامنے دانی طرٹ ایک سہر پر رکھا تھا پھر وہ بن ابن زیاد کا سر دیکھا
 کہ انکی محنت کے رکھا تھا پھر وہ بن مختار کا سر دیکھا کہ مصعب بن زبیر کے سامنے
 رکھا تھا پھر وہ بن مصعب بن زبیر کا سر دیکھا کہ عبد الملک کی رو برو رکھا تھا ابن مرداشی
 فی کہا جب سینہ پہمال عبد الملک کی آگی بیان کیا وہ کہنی لگا خدا شکوہ بیان پانچواں سہر دیکھا
 اور اس دار الامارت کی نشانی ڈکڑ کو وقت اوسی کہو دوا والا قصہ کوتاہ جب عبد الملک فی
 مصعب بن زبیر پر فتح پانی چاہا کہ فوج عبد اللہ بن زبیر کی مقابلہ کو کی بین پہنچو گون فی عذر
 کیا کہ حرم محترم میں جدال اور قتال حرام ہی وہاں جا کر کیوں کر ڈین آخر ایک دن حجاج بن یوسف
 عبد الملک کی سامنے آگی بیان کیا کہ مینی خواب میں دیکھا ہی کہ عبد اللہ بن زبیر کا سر مینی کاٹ لیا
 عبد الملک فی جانا کہ حجاج کی جانی کو عبد اللہ بن زبیر کی مقابلہ میں تیار ہی اوسے پہنچا کہ
 حجاج کی پای نام کر کی مکہ مغلہ کے طرف روانہ کیا حجاج اصل طائف کا رہنے والا تھا اوسے
 وہاں آکے اور فوج جمع کر کے متوجہ مکہ کا ہوا اور وہاں سرگرم قتال اور جدال کا ہوا
 اور بالکل آداب مکہ معظمہ اور حرم محترم کی چوڑ کی نہایت بی ادبیوں اور گستاخوں پر کرمانہ ہی
 یہاں تک کہ تمام حرم محترم کو شہیدون کی خون سی رنگین کیا اور عبد اللہ بن زبیر کو ہے
 شہید بہتر یا بہتر ہجری میں شہید کیا بعد اوسکی سولی چڑھ کر پھر سولی سے اتر دیا کی یہودیوں
 قبروں میں اودیا بعد طی کر فہاں مرحلہ کی حکومت مروانیوں کی شام اور عراق اور حجاز میں
 ہجرت گم ہو جب سلطنت اوہلی تراسی بریں چار مہینہ ہی ۱۰ تحریک الشہادتین اور صومالیہ



